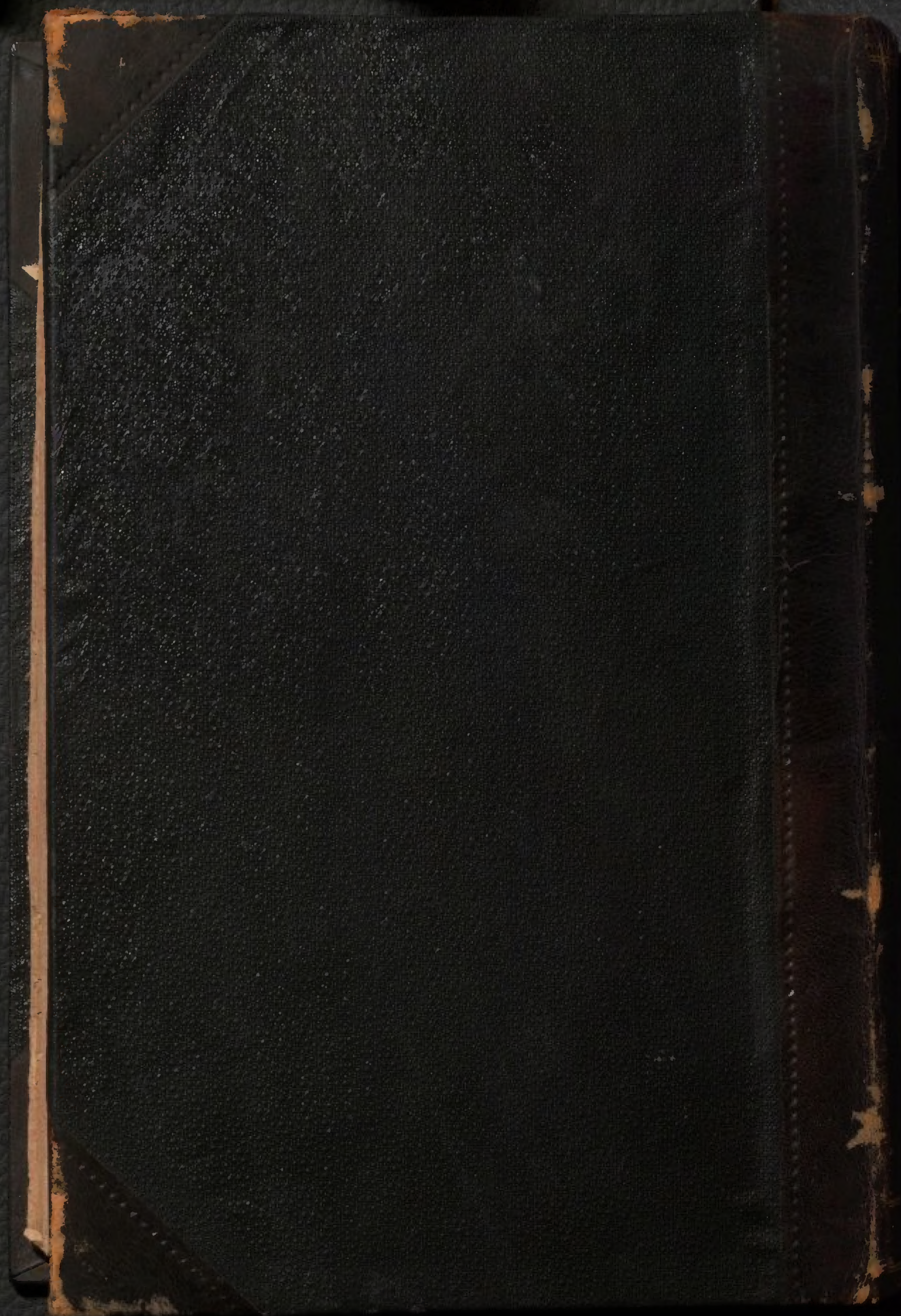
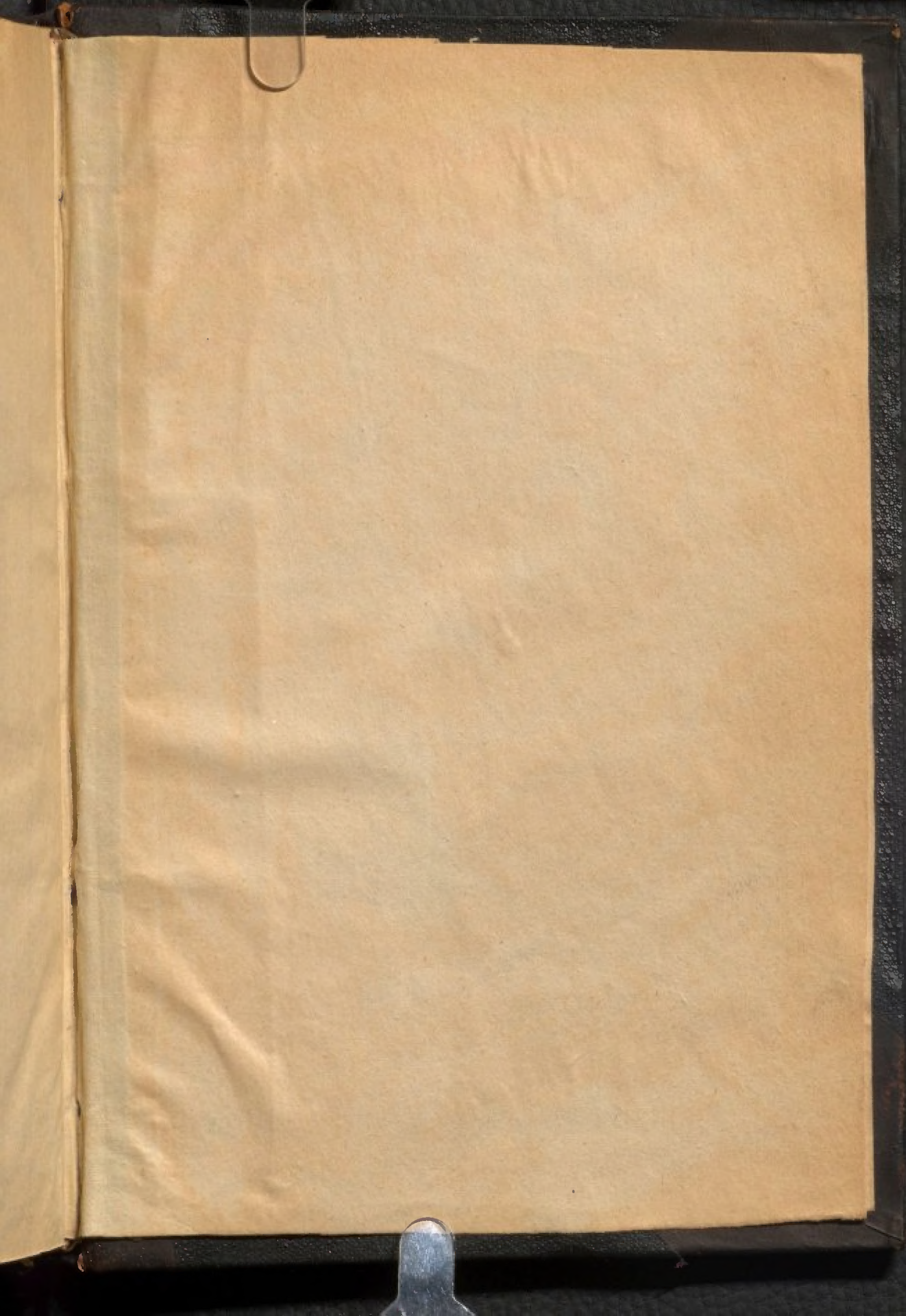
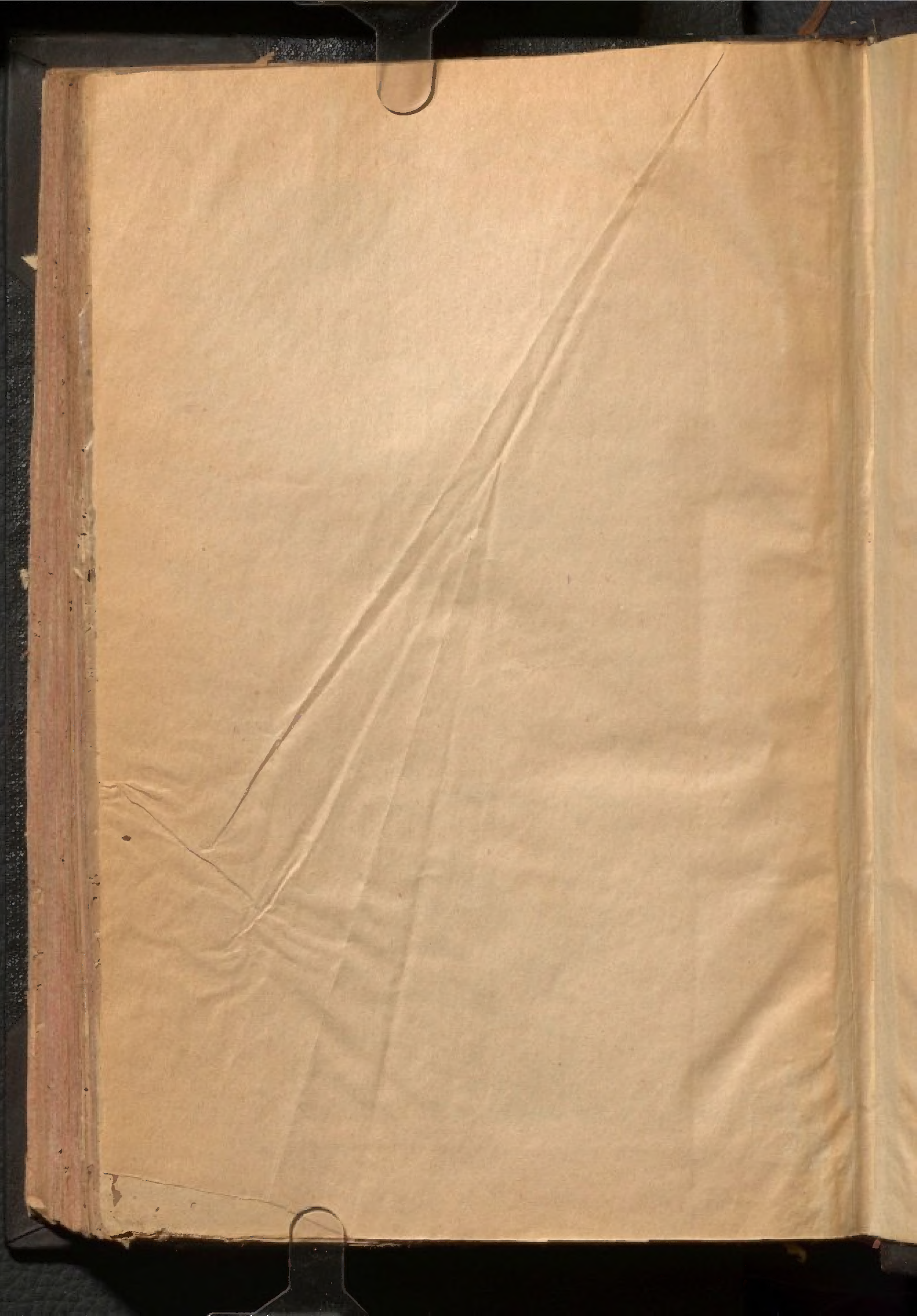








ریاض الحکمت ترجمہ رسالہ

[illegible]ین الحکمت

نام این کتاب [illegible] ریاض الحکمت نام نهاد

رب یسر　بسم الله الرحمن الرحیم　وتمم بالخیر

منت ایزد را که مردم آفرید از مشت خاک :: داد چشم و گوش و نطق و عقل و جان

روح پاک :: حکیمی که نبض اختیار عالم و عالمیان بدست اقتدار دست و علم

که شناخت امراض بیماران وقت روئیت از نبض در نظر او چون خواهد که بنظر

رحمت انداخته دست کرم بعلاج کشاید انواع ناتوانان ناگشته امید که رحمت

معصیت کبیر در عالم صغیر اند رو بی دارین اند بنوشش قطره دار و بی بلطف مستفید

گردیده ثمره تندرستی که در معنی نجات التقوی باشد دریابند الحق نیکو ساخته و ا

بر هر قابل تواند مرده را علاج کرده اند باب زندگی تواند زیست بیت کسی را که ند گر

شفا یابد از درد و امید بیم :: نشود بهبود فع از بیع زحمت گناه ::

رسد حیوان تا بهوی ز آمرزگاه :: بیمچون برگی که بیاران محبت از ربین

انه تعالی

بیخ

ادای

این قرض ... خطا نگفت نشد * بو عذر کریم او خدمت برند

و دفع زحمت مبادا نبود * بکوشد بهر قرض حمد * که بارات

یاران بدفع نمد * چه خوش گفت دانای با رازمی * خوش * چو محبت

بهر گوش * زبان عنبر با دل من ... اگر ... در میان آورد ... دل

... گر ترانه شکرانه نعیم الهی کردن هر موی انسان کارخانه

... بهمه فکر نتوان کرد که حوصله وجودت ز ابلق نشان میدهند

... ز رهبانی و لقدر سس بیش از قیاد بی حاصل نه * قلب

... بیت عشرت چنانکه سیاه باشند * پس هر رکاب کبریای جلال

... عشرت از کجا باشد * وهم ازین جهت نقطه سیاه بر دل تو ...

... بعوض لذت دنیا میفروشی دل گفت ای غافل این ...

... که بر زبان میرانی ... از طعنه نقطه سیاه مطعن سیاه ... شنید

... تجلیات ... و هر روشنی ... ظرف سیاه ...

... هر علاجی که از سواد ... لذت باشد *

... باشد در سیاه * چشم و خال ...

... * دو چیز چشم ... مثال ... صباحت ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

منت ایزد را که مردم آفرید از رحمت خاک ‹ و دو چشم و گوش [illegible]

[illegible] یک ‹ علیمی که بفیض اختیار عالم و عالمیان بدست [illegible]

که شناخت امراض بیماران وقت [illegible] از [illegible] و جواب خواهد [illegible]

رحمت انداخته دست کرم بعلاج گشاید [illegible] تا [illegible] امید [illegible]

معصیت کبیره در عالم صغیر [illegible]

گردید و ثمره تندرستی که در معنی نبات الشفا باشد [illegible]

بر هر قابل خواند [illegible] کرده [illegible] باب [illegible]

شفا یابد از درد [illegible] ‹ شود [illegible] زحمت گناه ‹

[illegible] زحمت [illegible]

تو خواهی که بیمار و حادث بزود * این قرص سیاه خطا نکند

که باز آیت * بکوشند به پرهیز فرض جماعت * از وقوع زحمت مبارک بسود

چو صحبت نکو * چه خوش گفت دانای بارای و هوشش * بلایای بدفع نیز

دل * زبان غنه با دل من نداکرده چه در میان آورد که بشنوای دل * به پرهیز کوشش

کارخانه زبانی * از نعیم الهی که درین هر موی انسان * ز چه میتوان گفت شکرانه

نشان میدهند و * حوصله و جودت را نقل * نتوان کرد که مناسبت

قلب * از قسادری حاصل نه * بس ولقد * از رهعای زر با * درباب

جلال * بس بدرگاه بر پای * چنانکه میباشد * عشرت * هیئت * و دین

تو نمایان شد * و هم ازین جهت نقطه سیاه بر دل * از کجا باشد * بلو عشرت

این چه جای * دل گفت ای زبان * بعوض لذت دنیا میفروشی * گراهی و

نمیدانید * از طعنه نقطه سیاه طعن میسازد * میرانی * که بر زبان * پیشه

نکاشته اند * و هر روشنی که در طرف سیاه * مصدر تجلیات است * سیاهی

لذت و * لذت باشد * از سیواد خالی است با * الهی هر ملاحی که

خوبان * چشم و خال و زلف و جعد و خط * در سیاه * باشد * تو تهذیب

دولت * جسم و صالت را بایه * که واصلان متعال * هستم * و هم چیزی * با هست

نرسند و طالبان معرفت از مداد من بیشتر بهره نتوانند برد هیچ

کاری که من دران نشنوم حیف باشد اگر رسد انجام بهر سبب آنکه

کس درین عالم زبان بصد نجیبی مراد بشر خام و ترا خصلتی است که

منطق فتح هذا تو مسلک آید و زبان مردم از تو متمیز آید باهم ازین جهت

تجنیس زبان و زبان هیچ تفاوت ندارد اگر زبان کز زبان

آید منحصر و شبام از کجا آید گر عدد و کمان برد تا فزود زجای زبان

از کجا آید پس شرف من از شرف تو بهتر باشد زبان نه سندان این سخن

به تیر زبان زبان را بکشاید که من مباحثه شرفیت با تو در میان نیاوردم

ذکر حق راند اگر و بنگردم که نهایتش پیدا نیست هر اشراقی که از گفتن بیان بیان جایی

ست او را اشراقات اسرار معنوی اشراف نخوانند و هر زبان

که از حمد پاک ایزدی گویا نیست او را محروم از انجمن سرشت ببرد

نگویند از همین زبان راست گفته و چرا نگوید که راستی از زبان

ست اگر موجود مطلق زبان را بجود به بخشید می دارد کبر و نقص

لوازم جهان در عدم موجودی و لذت ملاحت بی نمک افتادی

و نقش راستی و نفس الامر که عمده عبادت الهی ست منقش نگردیدی

ونیز نیک

سخن موزون که دل روشن ضمیران صافی طینت را شگفت آورد
از کجا خاستی هم آفتاب گوهریست که تمام بر بقاع جهان بدو روشن و هم
در مثال است درجلی خاندان وجهه یاب بل گوهریست لطیف و جواهریست لطیف
سه زبان را با گوهر حیثیت یعنی اوراد در هر مقامی که بنده اعضای خداوند خود را
بپوشد و این ره از هر نعمتی که قدری لذیذ بخشد در شکرانه اش یکی را بصد
بکوشد کدازاز کمیت هرگاه که زبان چنین دستیاری کمال که تمام وجود خود را
در گفتن حمد و ثنا ملحق ساخته بصد زبان آوری نتواند حرفی از نسخه شکر ایزدی
سراید تا بوجود سخن دیگری چه میرسد بیت عاجزست از ترانه حمد زبان
در جهان شکر که این سخن همتاست دل که باشد که شکر حق گوید
کوه ایقی را کناره پیدا نیست که نهایت سپاس را گوید چون
شکر گویند بگرایین که پیدا نیست چنین وادی ای همه از اندازه اندیشه سر دل است
با چار عجز و نیاز بجا آورده و پیران میگویند که روزی به عشرت افروزی با دوستان
بی ربت و بلبلانولان به تکلف در گوشه انجمن مهر سپهر اخلاق خلاصه یکانکان
آفاق رمز شناس اسرار حقایق منهور نقین مدرس خدادانیا کاشف دقایق
معالی غوامض حقایق سبحانیه نیر دل اقلیم درویشی شاه باز بنگاه خدا ادرانی

مجلس ریاض ریاضت مصدر دستور وزارت مرکز دایرهٔ حقیقت مؤسس اساس
ذوالحقیقت در مجاری سخاوتش تمام نرسند و در مقابلهٔ شجاعتش رستم را افکنده از شمار
منزوا الاستکود عالی ذرات جزو بر دوده ملجای ارزه مقدان منزویان شکسته بهتان
زبردست [illegible] روشن ضمیر یوسف جمال مبارک جبین فرخ لقای صاحب [illegible]
رای [illegible] شمس الدین محمد طول الله عمره که تاب آفتاب [illegible] است از قرص
همت [illegible] شمس زاهر همت خواجه شمس الدین محمد [illegible] این سخن
شرمنده گردی در وصف روشنش زلالان :: کان زحج از [illegible] سوزد [illegible]
مردم مفلسان :: کاین عطا بخشد به مردم در امید سائلان :: آن شود
مخفی ز اندک جوش و استیلای میغ :: میغ ریزد [illegible] رشک [illegible] و این گوهر
گوهر فشان :: آن نداند فرق گل تا کلخن از تاب خودش :: این شناسد
قدر که و مه حریف مجلس دار دستان :: آن بنام شمس دنیا و این بنام
شمس دین :: بین تفاوت در میانشان از زمین تا آسمان [illegible]
تمامی اهل مجلس از جوشش طبیعت جواهر سخن [illegible] خرد [illegible]
شرایط کمال ادب نوبت بنوبت [illegible]
و در [illegible] رقعه اتفاق انجام سخن بر این افتاد [illegible]

نا آفریده به وی بقلمی را که نقش حالتش بر چشم آب است دور از نیکو (از گوش)

بیت اگر میل سخن داری بگو یار د صاحب فن که خرد موی افکند

اشک هیچ سر بخود شدش بگوی همیان حرفی که زود گوش دراز

و چیا با پرویز خاطر ریخ و بر گوش و بدان زن یعنی سخن گفتن

بمثل بهتر که مدام پایدار باشد و از پایداری او باعث آسودگی خلق

الله باشد در مقولا خاطر آن خداوند که پیوسته در رفاهیت خلق الله

متوجه است ایشان موجب در بعضی کرامتند که نسخه نو در علم حکمت باید

پرداخت که از آن ضعف بدن و بیماران ناتوان که از عبادت

الهی محروم اند بوسیله این سبب که مسبب الاسباب است بیاراسته

ست بصحت و تندرستی تبدیل یافته به توحید معبود حقیقی مشغول شوند

چون این سخن را هم پایداری در کمال است و هم از پایداری او جهان

یکی را بهره تمام الحرم اشاره بر سه نسخه توفیق که از روی کمال لطف و مودت

که در وادی سخن را در رشته فنون حکمت انتظام داده فلوسی زمانه را قرین (بعد از الفراد) (بنویند)

گرداند که هم باید از پیش بعد عمر اقتدارم دارنده و هم نظر آن این کتاب را آسوده

تن و صحت بدن در بر خواهد نمود و سبب خوبی رضای خاطر نازک آن خداوند

همیشه امر نشر نقش را اهم فرمود تا صورت ونمیند اسباب انجام آن کمر

خدمت بر بسته اند و از آنجا که امر بکامل شناور دریای وحدت محرم اسرار

معرفت دستگیر رهروان اقلیم کان منبع فیض و احسان مخزن اسرار رموزات

ربانیه مطرح تجلیات سبحانی مرشد ارباب البیان ولایت پناه رهبر سیاه

راه هدایت خداوند خداوندان گرامی حضرت خواجه نظامی گنجوی

قدس الله سره العزیز که از اندک توجه کرامتش کار بی مزه درهم شکن

آن فلک توانا بباشد صورت مرادی زوال نمی یابد بیت

گر رهنمیش کند امدادی :. تن بدو در نماند بی ستو و ازادی :. نخل عشرت

همیشه بار آرد :. کاخ غمها درآید از بنیادی :. گر خطاهر ار بایست پیش

دستارش اگر بود چه فسادی :. شک چه باشد مراد دل بستدن

سر بدرگاه خواجه چون بنهادی :. دل درآید بکام از تا سی

هم به هوی حور زبان افتادی :. طلسید چون از اعتقاد فرا نسخ خدیجه

درمیان بود قبول افتاد بتوجه کرامتش و بعد انتها بیدا است سی ساله

بقوت اندک این نسخه انجام رسید الحق کتابی در علم حکمت

دریغ گردیده که ترجمه از دیگر این یافت که ایشان به ترانه اسود دیگر

بهره یافته باقی بیماری شده امراض بگردیده در بحوزه این همچو مجروح خاطر

به تندرستی و صحت شامل حال گردیده محتاج کوتاه دستان دو

نان با خضوع شوند و باقی عمر خود را آورند که تعالی و تقدس بگذرانند

شکر خدای را که در دور بادشاه بادشاهان زمان شهنشاه

ملک گیران اوان ملک بخش بخت و دیهیم ممالک هفت اقلیم عادل

سپهر دار

بی بدل عارف شیخ بی‌مثل شهاب الدین صاحب قران ثانی محمد

شاه جهان بادشاه غازی زید الله زمانه انجام یافت و نام این

نسخه به زبان هندی بنام سار نکدهر اشتهار داشت در بنولایه

به معاونت سراپا صورت اخلاص دقیقه یاب معانی رشید رای

مقرر ترجمه زبان فارسی در آورده بنام متوافق للامراض مخاطب خطاب

بارسنه هزار و منصب هفت هزاری و سوار ... مقبول نظر مقبولان

گشت بیت

دل جوارد بدین کتاب کسی ... یابد از عمر خود مراد بسی

بیرزال است گر چه همین ... چون جوان گردد بس برستم خوی کمس

نام و عزت و وقار و دولت دین ... در جهان بایدش بصد تمکین

حدث

چند خوانم بیان تفصیلش بیت دیگر بساب تمثیلش عجب تر انکه

که درین مثنوی از هر مصرع تا بیست حرف اول اگر بر دارند نام حقیقتش

بر خرد زنهار زنهار نام خود را بر زبان خود را مدن چون را از گلی فاسد

کردن بست بیت نام نیلوفر دیگران گوید بزبان کوید

باز از ثمر حنظل شکر خواهی هست وجهش نه عقل دور و دراز الوض

بنیاد ضوابط و قواعد ادویه مشتمل بر سه باب نهاده اند و هر یکی در ترجمه او

گذاشته باب اول در بیان که مشتمل است بر نه فصل فصل اول در بیان

اوزان فصل دوم در شناخت قواعد ادویه فصل سوم در دانستن هنگام

خوردن ادویه فصل چهارم در بیان کیفیت و خواص آن فصل پنجم در بیان

سه الیس عالم فصل ششم در بیان تفصیل امراض فصل هفتم در بیان شمار

امراض فصل هشتم در بیان تفصیل امراض فصل نهم در چگونگی بیماری

باب دوم در بیان مجربات که مشتمل است بر یازده فصل فصل اول در بیان

تفصیل جوشانده فصل دوم در بیان فصل سوم در بیان خوبه

فصل چهارم در بیان مزوشند فصل پنجم در بیان

بهانت فصل ششم در بیان فصل هفتم در بیان هم فصل

ششم در بیان ساختن شبوق فصل هفتم در بیان ترتیب چوبن

فصل هشتم در بیان ساختن کولی فصل نهم در بیان ترتیب اولیه

فصل دوازدهم در بیان نخیتن روغن زرد فصل سیزدهم در بیان نخیتن روغن تیل ۶۳

فصل چهاردهم در بیان ضوابط اسو فصل پانزدهم در بیان گرفتن و ... ساختن

در بیان خوردن ... و ... درست ... باب سیوم در

... که نیز مشتمل است بر پانزده فصل فصل اول در ضوابط روغن خوراندن

فصل دوم در بیان قاعده سویدی یعنی تاب دادن فصل سیوم در بیان قواید

قی کنانیدن فصل چهارم در بیان اسهال دادن فصل پنجم در بیان

حقنه فصل ششم در قواعد ... فصل هفتم در بیان ناس دادن

فصل هشتم در بیان قاعده دهوم یان فصل نهم در بیان مقصد

فصل دهم در بیان لیپ کردن فصل یازدهم در بیان تیل انداختن

فصل دوازدهم در بیان پر کردن گوش فصل سیزدهم در بیان خون کم

کنانیدن فصل چهاردهم در بیان علاج چشم فصل پانزدهم در بیان ختم کتاب

بدانکه فقیر ... لیکن در ترجمه هندی که به زبان فارسی در آورده

در نقش لفظی یا حرفی هیچ تقصیر بجا نیاورده است هم ازین

دفع باد فرزند ۹۶

درد گوش ۱۴۲

لوکنانه ۹۹

مرکالک ۹۰

جهت بعضی الفاظ هندی که در مقابلش در اندازه دریافت خود به عبارت

فارسی بهم نرسید همان نام هندی را درین نیازنامه درج نموده شد

اما نه چندانکه صاحب مطالعه را باعث اشکال یا موجب ملال بیشتر باشد

باب اول در بیان عدد شمار وغیره که مشتمل است بر نه فصل فصل اول در بیان اوزان

فصل دوم در بیان قواعد او و به فصل سیوم در دو انشتر به تفاوت [illegible]

فصل چهارم در بیان کیفیت وجود انسان فصل پنجم در بیان پیدایش عالم

فصل ششم در بیان وجود یافتن وجود رحمت فصل هفتم در بیان شمار ایام

فصل هشتم در بیان تفصیل [illegible] فصل نهم در بیان جلو [illegible] زهر

فصل اول در بیان اوزان خرد بیشتر در ترکیبات و تداویات وزن

بزبان هند معروف است در بیولا اگر وزن موافق رایج الوقت را درج کنایت

یقین که مختلف المزاج می گردید ازین جهت اگر نام اوزان که در مقابل

بترجمه فارسی پیدا شدن ممکن نیافت همون نام را درج نموده شد چنانچه

آنکه تعلق بدو زبان دارد یکی بزبان ماکده شهر و دوم بزبان کالنگا

شهر انکه بزبان ماکده شهر نامزده [illegible] ذره که در شعاع

آفتاب میگردد سی ام حصه او را پرمانو خوانند و مقدار شش ذره

برمانی نام است

یک ... باشد ... که در خلقت بریک دانه اش

یا در خشند و دو برابر ... یک خردل باشد و سه خردلی را

یک زنیف باشد و هشت زنیف برابر یک جو ست و چهار

جو را ... سرخ ... باشد و چهار ماشه را یکتا

و دو ماشه را ... و دو کون را یک ... و دو ... را ... پل باشد

و اگر همان ... را تضعیف کنند یک پل صحیح باشد و دو پل را یک

پرسرت و دو پرسرت را ... گویند و ... اثیر خوانند

و مقدار دو ... یک سر او در برابر دو سر او ... یک پرستهه است

و چهار پرستهه را یک آدهک و چهار آدهک را یک درون و دو

درون را یک سوپ و دو سوپ را یک درونی باشد و کونی او را

نیز گویند و چهار کونی را یک کهاری باشد و دو هزار پل را یک بهار

... و دو هزار پل را ... بهار و صد پل را یک تولا نامند چنانچه

... الوقت ... مقدار دو دام باشد و هر یک از شمار ماشه

و ... و ... و ... ستهه ... آدهک و درون و کونی

و کهاری ... چهار چهار ... ما قبل خود ... است

اوندی که از چوب یا از آهن یا از هر شیئی که رامیت کنند و طول و عرض
عمق او چهار چهار انگشت باشد و اندازه انگشت برابر جست جو باشد
و آن پیمانه مقدار یک کدو ست و آنکه بزبان کالنگ شهر متعلق است
اینست که در برابر دوازده مثقال گندم گون باشد و دو جو ایک
نرخ گویند و سه نرخ را یک پل باشد و هشت نرخ یک ماشه بود و چهار ماشه
را یک تانک باشد و شش ماشه را یک کد یا تانک و دو حبه را
کرکهه باشد و چهار کرکهه را یک پل باشد و چهار پل را یک کدو خوانند
پرست تا مرایت کهاری عوافق قاعده ما سبق هست که در مابین
بیت **فصل دوم در ساخت فوائد ادویه** چون داروی
که در دفع علت مریض مطلوب است باید که بخورند
و برنک و شهد و سته تازه و نو بگیرد و در محل بندد و اگر
شیره از درختی گفته که در تفصیلش نام از شاخ یا بیخ
یا برگ و امثال آن مفصل اظهار نموده باشند باید که اگر نام
درخت بر زکه گفته است شیره آن بیخ باید دست بندد و اگر
مغنی تم

تنها

بنا را وانموده است درین از بیخ و شاخ و برگ هر بیخ

اعضای او کوفته و کشیده بگرد و همچنین طریق اگر شرح

وزن [illegible] ابیات را جدولهانه است رت نموده

است باید که بوزن مساوی گرفته در کار برند

و همچنین مواظب اگر وقت خوردن معجون مذکور ساخته

باشد باید که در طلوع آفتاب بخورد و اگر ترکیبی که بعضی

تداوی حرارت بخش اند و تا بسیر گرمی زیاده دارند و میدانند

که صاحب مرض را این ناموافق خواهد بود و آنجا باید که

[illegible] فکر خود بکجای داروی سرد مخلوط ساخته بدهد

که فایده عظیم خواهد بود کرد که در ضمن این باعث نقصان

نخواهد بود انشاء الله تعالی خلق الله نخواهد کرد دید و همچنین مثال اگر

تمامی او کهنه رطوبت اند را باید یکر تحلیلا تحلیط اند و علاج طلب
موافق طبیعت نیست باید که برعکس آن کنند که سودمند آید و
اگر مقامی را ظاهر نگردانیده باشند که از کدام سرزمین نهالی یا کاهی
را بکرده و بعمل آورده در اینجا نکته اینست که هر سبزه و نباتات
که در جانب زمین شمال سر بر آورده است از آن از بیخ برکنند
بلکه ده و سوای از آن گیاهی که در زمین خنطل ریک بار رویده باشد
از همه بهتر و انفع است و آنکه در زمین سیراب شده است
چندان فایده نمیدهد هر گاه که جهت گرفتن گیاهی مستعد گردد
باید که در مقامی که شهنشاه آفاق از دریچه مشرق جلوه نماید رفته
در روی بجانب شرق ایستاده شود و سر خود را یکبار به تعظیم
فرو آورده زبان خود را از قیل و قال در بندد و تسبیح میرسد خود را
بر مسند دل خویش متمکن تصور کند از آن نهالی را که مطلوب است
از بیخ بر کنند و معمول سازد اما نهالها که در کوهسار از دراخ

چهار دیوار

چار دیوار یا در کلخنی سیلاب بکور زمین خانه و شراب مانند چیدان

فایده بخشی و غیره نظاریست **فصل سیوم در دانستن طعام خوردن**

ادویه و معاجین خاصیت دیگر هر شی و تفصیل شش هوای برانکه حکیمان

وقت خوردن دارو را پنج نوبت تعیین نموده اند یکی علی الصباح

دوم همراه طعام سیوم بعد تناول طعام چهارم در هنگام شام پنجم بوقت

خواب پس بدانید ای عزیزم اما هر کسی که بجهت انواخیتن فی درکرفتن اسهال و

بوقع کردن ضرر احتمال ان میخورد باید که صبح دم بدهن ناهار بخورد و در

دفع درد سینه وغیره همراه طعام بکار برد اگر هضم شدن طعام مطلوبست بعد

طعام بخورد و در دفع تمامی مرض و همگی علت بوقت شام فرد کیرد و خوردن

بوقت خواب نیز همین حکم دارد اما بجز نوشیدن کرمابه که خوردنش

در اول پاس اغاز روز مقرر است کرمابه را در زبان هندی کادهه کویند

اما شرح خاصیت بدانکه هر شی انیست که شی را در زبان هندی درب خوانند

معنی در ب انست که هرچه از حیوانات و نباتات و جمادات در معاینه

می ایند او را درب مانند شنو بشنو هر شی که در افرینش جهان افرین

است تعالی از پنج جنس یکی رس دوم خواص سیوم طبایع چهارم

تخصیم المأکولات پنجم قدرت است تصنیف است که رس کونه
یکی تسبیر دوم تلخ سیوم ترش چهارم بلوجه پنجم شیرین ششم
دره هردرمی ازین جمله در رس یک رس باد ورس با سه رس با چهار
رس با پنج رس با شش رس خواهد بود وخالی ازین رس ها هیچ
درب پیدا شدن ممکن نیست بیان خواص اینست که خاصیت ها
دردرب نباتات وغیره که موجود اند سه اصل اینان است آب
وخاک وآتش وآب و آسمان ازتاثیر خاک وآب و آسمان رس پیدا میشود
وازآتش وخاک رس ترش پیدا میکرد وازآتش وباد تلخ رس
ازعدم بوجود می اید وازآکاش وباد تیخ رس پیدا می اید وازباد وآتش
نمک رس صورت می گیرد وازخاک وباد رس پیدا میشود وان
خواص دره هردرب هشت گونه اند یکی گور که اورا گران گویند دوم تند
که عکس تیجین است سیوم مرغن چهارم سرد پنجم چلچس یعنی از مالیدن
کردن دست صفا نماید ششم سانده عرف هفتم مردنی نرم هشتم
استهر که ازجای نتواند جنبید اورا قائم المقام گویند نهم سوچهم یعنی باریک
تردهم رلیند که یکجا نباشد یازدهم دکبو که عرف ... دوازدهم

روجنه یعنی خشک چهاردهم گرم پانزدهم که از مس
[illegible] هیچ صفا نماید شانزدهم قرد که مثل آب مسلسل بود
هفدهم [illegible] یعنی سخت هژدهم حل یعنی جاری باشد نوزدهم
مقبول یعنی بنظر باشد بیستم بحال یعنی مانند جلاب [illegible] پستان
باشد این ده خواص اوایل بر عکس ده خواص اواخر است و اثر
[illegible] در هر [illegible] از خاک و روغنی از آب و تیزی از آتش
خنکی از باد و [illegible] از آسمان است و شرح طبایع اینست که آن
از دو شق خالی نیست یا گرم است یا سرد اگر افتابیست تاثیر حرارت دارد
دارد اگر ماه تابیست تاثیر رطوبت دارد و هرچه که خالی از طبایع بود
[illegible] باشد هیچ فایده نده چنانچه معجونها و ترکیبی از مثل جوارن و غیره
راحت میکند بعد از دو ماه از طبایع خالی میشود یقین که او چندان فایده
نخواهد نمود هضم الماکولات آن را گویند که طعامی در وقت هضم کردن
رس خود پیدا کند و در زبان هندی او را پاکه نامند و آن سه گونه است
دوم تلخ سیوم ترش یعنی هر چیزی که خورده میشود در هنگام
هضم شدن حاصل ازین هر سه رس در آنجا نخواهد بود اگر رس شیرین

وبلوچنه و ترش خورده باشد درد و ف بیا که ترش میشود از تلخ
نمکین
یا نمکت یا خورده باشد در انجا تلخ رس پیدا شود از ترش
هم ترس باشد و شیرین رس تراینده بلغم است و ترش فزاینده
صفرا است و تلخ رس باد را غالب می ارد و بیان قدرت
که در هندی او را شکت گویند یعنی از رس و خواص و طبایع دیگر
قدرت قدرت تمام دارد که در تقابل ابها منفعت [illegible] اگر
شخص سهدیو برتب زده باشند تب دفع کرد در این جا رس دوا
هیچ کار نیاید پس قدرت از همه سروری دارد   نمک و بید
جهان که می زاید عاملش را ان بجز قدرت   لیکن در هر شی
که رس بسیار باشد ان بنام رس نامزد کرده در چیزی که خواص
بسیار است هم بنام ان موصوف است و در دوا که طبایع افزونست
بنام همان مشهور باشد و در کسی که قدرت زیاده است از نام همان اشتهار
می باید و بیان شش هوای زمین که یکی ارتیکم دوم پراوت سیوم
برکها چهارم سرد پنجم هیمنت ششم بسنت و ابتدای این از
تحویل افتاب در شماره زند بدانکه در اغاز حمل و [illegible] باشد

وسالکه چشمه [illegible]   از بهار و [illegible] که شمار زند

ودر حمل وسرطان صفراوت رطب باشند. ودر اسد وسنبله بر کیما

رطب باشند ودر میزان وعقرب سودا رطب باشند ودر قوس و

بهمنت رطب باشند ودر دلو وحوت بلغم رطب باشند

اما آنانکه صفراوت را می شمارند سودا رطب را می گیرند وآنانکه سودا را

می شمارند صفراوت را می گیرند بقول بعضی حکیمان بلغم رطب در آغاز

تحویل حوت در حمل باشد در رنگ [illegible] باد شروع شده روز افزون

میگردد ودر صفراوت رطب غالب می آید بعد از آن هر روز اینده

کم میگردد وهم برین مثال در بهار رطب زهره شروع میکند ودر سرطان رطب

غالب می آید وبعد از آن کم میگردد وهمین سلوک در بهمنت رطب

شروع میشود ودر بلغمت رطب غالب می آید وبعد از آن کم میگردد

وباید در سرطان رطب کم قوت میشود زهره در بلغمت رطب مغلوب میشود

دایم [illegible] رنگ [illegible] روی به کمی می نهد ودر [illegible] در همه وقت

وهمه [illegible] خود میدارد [illegible] رطب نگاه دارد باید که دیده

وفهمیده بکار برد وغالب شدن باد این جزئیات از بسیاری شهوت

واز [illegible] فکر از خوردن غم وغصه واز بیداری شب واز [illegible] دریا

ودر وقت شام ودر انجام طعام هضم طعام الحالیقه معکوس شدن

بعمل از دو باد غالب آمدن تنسوب کرده شد و همچنین غالب آمدن زهره

از جهات است از بدایت بدایی او را گویند که در وقت هضم شدن طعام کوا

دارنده هضم شود و تلخی و ترشی و از بسیاری حرارت و در میانه روز و در

شب طعام و در وقت تیشلی الخلاف این در عمل او زهره دفع کرده

و غالب آمدن بلغم این است در وقت آغاز روز و شب طعام دیگر که

هیچ محنت از مثل رفتار و غیره نمیکند در انجا بلغم غالب می اید و از عکس

این سلوک متدفع میگردد فصل چهارم در بیان وجود انسان بدانکه شخص

آدمی با این جزهای ترکیب است و استخوانهایش نیز از همین اسباب است

که در اندرون جسم هفت طبقه هفت کوهه و هفت دهات و هفت اعضا

هفت ادب دهات و هفت توچا و سه دولبه و سیصد رگ که دو صد

و ده بند و سیصد استخوان و یکصد و هفت جای مرم و هفصد سرا دیت

و چهار دهمی هیئه و پانصد پارچه گوشت و شانزده کندر که در باب جوارح

استخوان جا دارد و ده سوراخ موجود اند اما در وجود عورت بیست پارچه گوشت

و سه سوراخ از آن مقدار زیاده است اگرچه تفصیل اینها در کتاب های

دیگر

دانا به تشریح طولانی در آمده است اما از قاعده مجمل بیان مینماید که هفت طلا
اینست یکی گوشت دوم خون سیوم پیه چهارم سینه پنجم روده ششم
انثیین هفتم است و این هر یک یک کلا در عقبی خود دارند و مقام بلغم
در سینه است در پشت آن مقام اهم است و او را انثیه گویند و بالای
جانب پهلوی چپ مقام انثیین است که اندازه انثیین زیاده از مقدار گنبد است و در
پشت آن مقام باد است و مقام بول از روی فروتر است که او را انثیه گویند
و مقام بول بعد ازان است که او را امور ابشیه نامند و مقام جان در اعضای پستان
است که با خون مخلوط شده می ماند و او را در زبان هندی رودهر انثیه گویند
و هر جسم که هزارم حصه از سر یک موی باشد بدان اندازه جانست هرگاه که خون را
از وجود خارج میکنند و آن از مقدار قاعده زیاده تر بیرون آمده باشد همراه
آن خون جان نیز بیرون افتد و علامت آن اینست که اگر خون مذکور بسگ
اندازند هرگز دهن بدان نزند و نخورد علاجش بجز این نیست
که همان طریق خون خرگوش را بیرون آورند و به دستور بیت ملاحظه کرده باشند
که چون جان آن همراه خون بیرون آید همان خون تازه را بجا نهاده
بنوشند اگر رمقی از حیات باقی هست باشد نیکو گردد و اگر نه لا علاج است

بیان هفت ثفلها اینست یکی رس دوم خون سوم گوشت چهارم پیه پنجم
استخوان ششم مجالکه اوراء مغز خوانند هفتم آب منی هرکسی که اول طعام میخورد
در اول مرتبه پخته شده از خالصات او رس پیدا میشود و کدورت آن
بول و غایط میشود باز رنگ تمام پخته آن رس مذکور را جذب یا زد از
خالصات او خون پیدا میشود و الاینی آن کف وغیره میشود باز چون خون
پخته میشود از خالصات او گوشت حاصل میشود و کدورت از آن پیت وغیره میشود
و هر چیز مثال گوشت پخته شده از خالصات او پیه حاصل شود و کثافت آن
کبد وزری که در خواص می برآید میشود و از پیه پخته شده از خالص او استخوان میشود
و دردان عرق وغیره است و چون استخوان پخته شود از خالصات او همچو
مغز حاصل میشود و الاینی ناخن و موی و امثال آن است و چون آن همچو پخته
میشود خالص او آب منی است و دردان ازره ایست و خار جوانی که در روی
می زاید هم ازو است و از آب منی بالاتر هیچ مرتبه ندارد و کدورت آن نیز
از جهت بعضی حکیمان گفته اند که این خوبی زینت چهره کدورت آب است
تحقیق چنان شده که مطلقا کدورت آب منی نیست که او خود خالص است چنانکه
طلا را عیار از مرتبه در آتش گذارند کرده باشند و آن هیچ کثافت [illegible]

همچنان

همچنان البرص را هیچ گونه درمان نیست در صفت ادب و علت که اولا
ل [illegible] نمی گویند همان [illegible] است که بیان نموده شد [illegible]
او را گویند که ابی است در مقام سینه که در اندازه هر دو دست تو آن گنجید
و خشک [illegible] او را گاهی مرض است و خود زعن و سرد است و قام المقام است
و رنگش سفید است و وجود را قوت نیستش و بر خارش دو دست پای را دراز
و کوتاه کردن نیکش او است و سبب این انتها هم اند دهات نیز گویند این است
بیان صفت [illegible] بوت که او را صفت نوع چار گویند اینست اول طبق بو
را بهاسنی نام است که بهق از وسیدا میشود دوم را لوهتا نام است که رنگش
سرخی ملون است خال کنجد نیلا بر وجود از وسیدا میشود سوم را نشوتیا
نام است که رنگش سفید است که سبب اینش برص از وست چهارم را سیدی
نام است که تمام وجود سفید میشود اند کرد ستم را لوهتا نام دیگر است که کند بالا
و رنجی و کلبه و امثال آن از وسیدا میشوند و هفتم را اسهتولا نام است که جسمش سست
مقدار دو تنخ سبطر است اما بس از وسیدا میشود در بیان تفصیل هر شش که
که بابی دوم تلخه سیوم بلغ نام اینها را در زبان هندی دو هره گویند و دهات [illegible] گویند
و تیلا هم خوانند و هرگاه که وجود را از این گونه دارند نبام دهات نامزد کردند از علت

دو کهه عبارت از خلط

جدا از ند اینها ل خوانند و هر یکی را پنج نام است و دین میان باد ارکیوه
نایه است و هر جا که دو کیمه که دیگر را میخواهد توام اند بر دو صالحه غلبه باد و باران را
هر جا که میخواندی برد همچنان صفرا و بلغم هر دو در رفتار یعنی استوی باد اند و باد
خاصیت سلطانیت است یعنی از جنس کیمی هوا و دو باریک صوراست که در
سور اجزای باد یک صاحب و حل است و تاثیر سرد دارد و خشک است و بسیار
سبک است و جایش عرق دار است و مقامش در پنج جای است یکی پا اندر
دوم گوشت در جای که طعام هضم شده میشود سیوم در سینه چهارم در گلو پنجم در تمام
اعضای و نام های باد که پنج اند اینست یکی اپان دوم سمان سیوم بران
چهارم اودان پنجم بیان هر یک را مقام که مذکور شد ترتیب بالا است و بلغم را
بلغم را خاصیت گرم است و جلا میدهد یعنی به هم کون مخلوط است و رنگش هم زرد
و هم نیل گلگون است و رس این تیخ و تلخ است و طعامی که غالب می اید ترش
میکرد و مقامش نیز در پنج جای است یکی در ... دوم در پوست که رنگ
پوست و بوستلی گونه هم ازو است سیوم در جگر است که در انجا رس پخته میسازد
از رس خون حاصل میکند چهارم در چشم میباشد که بینای چشم ازو است
و هم در ... میباشد که قوت حافظه و ترا ید عقل ازوست پنجم در ... ازو است

دوم

دوم بهرلی جک سیوم مرنجک چهارم الوجک پنجم ساوبک

مقام اینها بترتیب با سیوق است بلغم را خاصیت حمالیت است
یعنی نسبت کون دارد و مرعن است و گران است و از مساس دست
صفائی نما لحت بلند است یعنی عکس از پیچش است و تاثیر سرد
دارد و رس شیرین دارد و وقتی که غالب می آید مانع میگردد و مقاس
دریخ جا است یکی بالای اما شیه دوم در سر سیوم در گلو چهارم در سینه
پنجم در بندها اعضای که قبض و بسط اعضای و کشادن و بستن دست
و پای هم از دست و هر پنج نام او اینست یکی حاکیلدن دوم سوبرن
سیوم رس چهارم البوچن پنجم خوخک بیان نهصد رگ و غیر او است
که در تمام اعضای وجود آن نهصد رگ موجود اند که بند استخوان و گوشت
و پوست و غیره از انست و نگهه انها را بلغم است یکصد هفت عدد مرم است
مقام مرم در جای است هرگاه که در مقام مرم زخمی یا امثال دنبل
و غیره بدید آید خطر جان است و زندگیش محال رگها را قوت هم
هشت است و بهمین رگها انیز نیرو از انست و در همین ان باشند
کمر رس را در راه خود در اعضای وجود جاری میسازند

و بخش دور آتش صوم است و ده سوراخ که در کالبد وجود ما هند با بدان
می درخشند است دو در بینی و دو چشم و دو گوش است و یکی دهن و یکی مقعد
و یکی زد بان بول سوراخ دوم مقام درسر دارد که چشم آتش پوشیده
است لیکن بجز دو نشان ازو ماهی بینند وازمی تواند سفت وسم
سوراخ در وجود بهشت زیاده آنند است در پستان و یکی دهن که درجا
حمل قرار میگیرد و سوای ازین سوراخهای باریک که بدان راه عرق جاری
میشود در شمار نیست و در پهلوی جانب چپ مقام بهی است که اورا
سپرز خوانند و بیخ الهار رگ باهی بیرون است رگ باهی اورا
گویند که خون در راه شان در تمام وجود می گردد و در پهلوی جانب راست
مقام جگر است و دران مقام زنجک نام تیر مسکن می دارد
و مقام رگهای حلباهی که آب را در خود کشیده روان میدارند در گنجه اش
است و بعضی رگهای را برگشته نام است و آب منی ازو حاصل میشود
و مقام ترویدن آب منی و بول مقامی است معروف که فکا را دران
گنجایش نیست و مسکن جیشتا که گویند است در مقام سینه است
که دران جا اوج میباشد و مقام را در هندی زبان اد ل رگویند و سینه اگار

و در همین در نشف پیچیده است و استحکام اعضای هم از انست باد
بمالی رگها در راه خود جاری میسازند که هر یک بکار خود استعمال
داشته قیام نموده باشند جانی نام باد که مقام نفس در نشف است
از انجا بر می خیزد و کل سینه را مسکن کرده در جانب بالا میرود و از راه
ام الدماغ که باریک فراز از دهام زوش گمران است و در بالای حلقوم
دانگه است در میگذرد و از انجا بمقام اندرون کاخ دماغ میرسد
المعهود سمتی منزل خورشید و در منادی تجلیش پنهان باشد و در انجا چشمه
آب الحیات که از قدم روح گرامی می تراود و خضر مثال جدا
برست بصد تلاش خون جاری در ان مقام رسیده چون قطره از این
در می یابد از نیر حیات بر میخورند بعد ازان ان باد ... موافق برداشت
خود کا انجا بر داشته مراجعت میکند و از ان قطره زندگانی جانرا پرورش
میکند لطیف ترش جوع را نمی افزود و تندرستی وجود و قوت جسم هم
از واست بهمین مثال اندر رفت او بران راه قیام است هرگاه
این نفس باز میگردد مردم پای بند موت میگردد و کالبد از جان
... خود ... سخن او انست اگر غالب آمدن بسیار

دولبه باشد و کسانیکه توانائی پران دارند که پر و بال خود را از خود

جنبش داده برمیخیزانند تا وقتی که خواهند دران مقام اعلا

نگاه میدارند و چون خواهند فرود آرند اینچنین مردم تا همه مدت در

نگاهداشت کالبد خود توانا باشند اما باز در پنجه موت گرفتار میگردند

هیچ جانوری در عالم پیدا نیست که از احاطه قبض ملک الموت

نخواهد بود *بیت* چند گوئی حکیم در حکمت   دارو‌ی مرگ جز مردن نیست

درینجا سوالیست که اگر علاج درد موت در قوت است علاج مرض بچه کار

می آید و نفع در دفع مرض چه خواهد بود *جوابش* آنست که هرگاه بیمار

را علت غالب آید و در دفع آن نکوشد یقین است که از چهار

مطالب معروفی محروم خواهد ماند و آن چهار مطالب اینست یکی

ارته دوم دهرم سوم کام چهارم موچه و شناخت علامات علاج

طلب و لاعلاج را در ضمن این منطوی است که ایا مریض ازین

نیکو خواهد شد یا الجزم تن در موت خواهد داد اگر آثار مرگ مشخص

ببیند لوازم تسلی الجنان مرتب سازد اگر امید شفا رسید در تدبیر

دفع مرض نموده در فرصت الیه ساعی باشد ازین مرض و در آ

که چشم را غلبت حرص خلاص ساخته در عبودیت خدای تبارک
و تعالی مستعد گردد و علاجش دوگونه است یکی از قواعد و ترتیب
ترکیبات دوم از لوازم کرم بیال که هنگام انتقال صورت و معنی
هر دو وابسته است **فصل پنجم در بیان پیدایش عالم** بدانکه پیدایش
عالم و عالمیان از شخصی است که از چون و چگونی منزه است و همیشه
قائم است و پیوسته هوشیار است او سخن را بدروازه آوازه نیست
و پرکار او همواره در ذات پاکش جا دارد و صورتش
مانند سایه آفتاب است و پیوسته تازه و نو است و نیز
اگرچه از جاد است اما پیدایش عالم ازوست چنانچه آفتاب
در روشنی آفتاب که در صحن لعل اصلی می تابد و از آنجا
عکسی بر می خیزد همچنان چون خواهش بیچون بیچگون بر آن
متوجه میگردد که جلوه خود بنماید خود را بانواع تجلیات ظهور دهد
پیدا شد یک هزار هزار خواهش مذکور که در سایه مذکور می افتد از
عالم بر می آید و این عالم را پیدا آوری نقش بر آب است
مثل بازیچه بازیگری است که هیچ قیام ندارد بشنو

مذبرکت مذکور در زبان اول هرکه که پیدا شد ان عقل
بود و عقل را جسم خواهش است وان عقل را همان پ
گوشید و از عقل مذکور نطار پیدا شد نطار او را گوشید که داشتنش
بخود بخودکشد یعنی این خانه از من است و اهل خانه منم و این
کار را من کرده ام و علی هذا القیاس همان نطار را **صورت**
موجود شد یکی جمالیت که او راست کون گویند دوم سلطانیت
که او را حس خوانند سیوم جلالیت که او را تم کون نامند
هرگاه که همان نطار با صورت ست کون و از حس کون خود
شامل گردید از وده اندریی که او را حواس ظاهری و باطنی
خوانند معه دل پیدا شد مثل چشم و گوش و بوت [illegible]
و سخن و دست و پای و مقعد الت هر دو ل پیدا امد [illegible]
باریک اینها بجز چشم چوکه در مشاهده می افتد و چون همان
نطار با صورت ست کون و تم کون مخلوط شود هیچ منی ما[illegible]

اندو

آز و پیدا میشوند وآن صورت استول از پنج بهوت است یکی
سبد دوم اسپرس سیوم روپ چهارم رس پنجم گند یعنی از آسمان
سبد پیدا شد و از باد سپرس عرف صاسس گویند پدید آمد و
آتش روپ وجود گرفت و از آب رس و از خاک بوی پیدا شد
این هر یک عمل خود را مثل گفتن و رفتن و گرفتن و گذاشتن و خوش
بد گرفتن جاری میدارند وآن پرکرت مذکور را چند نام است سکت
و مایا و پرکرت و فیکر است وغیره و نکته از اینها ذات پاک است و از
پرکرت مذکور این هفت پدید آمده اند یکی عقل که او را [illegible]
گویند دوم اهنکار سیوم پنج تن ماترا این هفت جز از و پیدا شده اند و از
پنج تن ماترا [illegible] دل پیدا شده است و از پنج [illegible] شانزده
بکار پیدا شدند و همه بیست و چهار تت اند که وجود را استحکامی از اینها است
بعد از آن روح را می جهت دیدن تماشای جمال خود در قالب پیدا آمده ناظر
میگردد و دل همراه او میباشد چون عملهای نیک و بد و صواب و غیر صواب
ایشان در عمل می آید از آن عملها پابند محصول خود میشود یعنی
در کرم بندهن می افتند و آن کرم و عملهای از سه گانه کام و کرده و موه
شهوت غصه محبت

و بوسه و از لذات نفسانی پیدا میشود هرگاه که کسی ان لذات را بسیار دست

زده طمع بیش کرده خود انشان حاصل کرده واز عملهای خود خلاص در یابد

وان جان را خوب از شدید رستی وجود است و اندو یکینی از علت های

ازین مغز بزرگان و حکیمان علاج علتهای پرداخته اند که جا از اعترت از

تن نقصد این قاعده پیدا انس جهان بقواعد مجمل گفته شد اما در کتب

دیگر مفصل است **فصل ششم در بیان ما وجود کردن** حوذ جمت قی ا

اوازان موافق نبض و سال و علامت هر سه دو که بیانکه هر غذای که در تحت

حلقوم میرود نخستین بران نام باد او را در مقام اشنه می اندازد و در انجا

شیرین رس پیدا میشود اگرچه در صلبیت خود هرچه رس حل باشند بالاکش

کف بکف پدید می اید بعد ازان پاچک نام صفره او را نم بخته میساز

در تمام بخته شدن رنشی رس پیدا میکرد و بعد ازان سمان

بوساطت کرانی نام رک بر تجدا لشمس می اندازد و در انجا تلخ

رس شده خصم میشود اگر دران مقام الشمس نیک بجه نرسد خالص

از و مامی رس میشود اگر خوب بخته نشده باشند بقیه ازان از خام ماده او

ام میشود و همان ام اگرانده که اندک جمع کردید باعث انواع علت ها شد

اما

امارسی که بنگ پخته نرشده است بشیرین و درغن میشود تمامی
امعف و بهت و تفتل را قوت می بخشد و دوحه وجود را از
بردالسن خیو تانده و سیراب میدارد و هرگاه که آتش جوع در تحضیم
اماکولات حیوانی قدرت نیافته باشد یعنی هضم اکنون باشد همای غذا
ربنیل با نر بس رس قیام خواهد داشت و بنیاد امراض همان رس خواهد
بود و بود و که از جمله هر سه دوکه دران زبان بیامیخت ان دوکه ممد و
معاون او گردید و موافق طبع مزاج خود علت سر بر آورد و در مقام
بلرحص بلواسه یعنی جای که در تجا اعزاری هضم میشود و محیط الثلاث
واقع است که ... بزبان هندی نربلی خوانند را نام برماهی است
دویم را سیرجنی سیوم را ... هرگاه که بعد از پخته شدن غذای
پخته کمی ... از رس ... می ماند ایان باد اثرا فرو می ریزد و ان
در زدبان ... مقعد بیرون می افتد و انچه خالص رس سید شده است
اثرا ... نام باد و بو ... همان محیط الثلاث در تمام وجود می
گشته اند و در نحک نام ... اثرا پخته ساخته خون حاصل میکرداند

وهمین منوال خون هم در تمام کالبد می گسترد و ان خون که تکیه حالت ابست
اگرچه بشر لیکن منبود اما در وقت غالب امدن ترشح میکردد بعد
از ان همبدان طریق از خون گوشت و از گوشت پید و از پید استخوان
و از استخوان مغز و از مغز آب پشت حاصل می اید پس از یکماه مرتبه
بمرتبه رسیده بکرسی هفتم و اب منی لباس هستی می پوشد و همین سلوکه
در وجود عورت بعد از ماه تمام شقیق و از خون حیض نمودار میکردد تا
از جوشش شهوت و کمال اتفاق مرد و زن بهم اغوش و هم خوابی یکجا
میکردد و طالب مطلوب می شوند از قدرت سبحانی اب پشت با خون
حیض در هم مخلوط شده گره وار بسته میکردد و حمل قایم مینماید اگر اب پشت
از اندازه خون حیض در وقت که خوردن باهم زیاده باشد پسر نرینه
تولد کند و اگر برعکس ان باشد دختر که وجود گیرد و اگر هر دو تا
برابر باشند مخنث زاید که زندگیش صورت موت باشد چون
خورد که از اغاز تولد خود یکماه تمام کند انرا ادویه زیاده از یک سبز هند
چون دو ماه تا خود انجام رساند مقدار دو سرخ بر هر دو این قاعده تا یکسال
انجام رساند و یک ساله را موافق یکماهه بدهد و تا سیزده سال از
هر سال اینده اش یکماهه افزون کند یعنی سیزده ساله را تا سیزده ماه
وزن نداوی بدهد و زیاده از ان نکند تا هفتاد سال چون از هفتاد سال

انجام

قدم

قدم خود بیرون نهد باید که از قواعد ماسبق قدری کم کرده بخورد
اما این وزن را که گفته شده است باید که دختر الحیات چون یا کلک یا کوما
یا کرده بها ریزند اگر کادهنه یا کلکک مطلوب است باید که از وزن مذکور
چهار مرتبه زیاده کرده موافق نسخه بالا میداده باشد ... مادر
خود تولد میشود چیزها ذیل بر وی بالغ نیست یکی سرمه کشیدن دوم لب گردانیدن
سوم عقیقه کردن و چهارم تبل مالیدن پنجم نی کنانیدن ششم در مقعد
فتیله راندن چون بعمر پنج سال رسیده است مضمضه کنانیدن را در خورد است
تا مدت شصت سال چون از شصت سال بگذرد ناسور و اسهال بهر
وای ناسور و اسهال همان مردم بیند که کم از سیزده ساله نباشد حیوان بحث
ساله شود در مجامعت غرابی کند خوردی و نادانی ابتدا اغاز تولد تا ده ساله
... میباشد و افزونی کالبد تا بیست ساله است و زینت چهره و خوبی
تن و جوشش جوانی تا سی سال موقوف است و افزونی قوت حافظه تا چهل
سال قائم است و خونها بوسیت عرف توجا تا پنجاه سال و بینائی چشم تا شصت
سال و باب شیب تا هفتاد سال و قرب رفتار تا هشتاد سال و قانون
عقل تا نود سال و کرم اندری تا صد سال این مدت زندگانی مردم است بیت نظم
نه میکند خوردی بده سال : ترا ید کالبد تا بیست سال

نظم بگونا با شدت تا سه جوابا : فراینش حافظه تا بل بگوانا : پس آنکه به پنجم چون رسید

خط لحلک بتفحص نکندی : بشارت چشم تا نفت استیز : بهفادان

افتند از بر جیز : بمانند پای زرفتاری نهاد : بود آمد خود از تن در افتاد :

بچشم موت را کس ندیده : ببین این چو چون در صدر رسیده : علامت شخصی

که طبعت باد دارد باد بد چو زیاده دارد اینست : تنگ چشم و تن خشک و بسیار گوی

شود کم خوی و پراکنده موی : به پرواز بیند تن خود بخواب : غلبا با جو

بلند کن انور حباب : علامت صاحب تلخه اینست خردمند خورشید هم

خشمناک : شود زرد موی میهل جو زاک : شبی نور و سیاره بیند بخواب :

شنی بدان تلخه بابل باب : علامت اهل بلغم اینست : اهل بلغمی را

علامت شنو : که انواع ادراکه بابند درو : سبطری گر به نبود در تنش :

مرغن تن و موی هم ناخنش : بود سستی و روز هم در شراب : ببیند

دریا بخواب : چون درلبه علامت دو دو لبه یا به دو لبه نمودار گردد و

بابل بهمان دو باره خواهد بود علامت خواب وغیره اینست که چون هم لون و بلغم

باهم مخلوط میشوند باعث غلبه خواب میشود و از باتلخه می امیزد بهبوشی پدید می

آرد و اگر باد با صفره ورمیخورد مختلف الاوهام حاصل میشود یعنی صورت بر سر از دانسی

بیان نتواند سخت اگر اتفاق باد و بلغم بهرانت هم کون واقع میشود نیم خوابی پدید می آید

یعنی

یعنی مرکلانرا بجواب کردن فرود آید و باز بجواب آمدن محال بود [illegible] در زبان
هندی ... را خوانند و از مقام سینه اوج که کم میگردد کلان با کاف فارسی جدا این
کلان او را گویند که قل بهیج جز بال و ... نباشد و از [illegible] تشلم و از غلبه دو که و از
محنت کمال نیز از این واقع شود صورت سینه هر علامت **چهارم** اینست که خون و بود
باد همراه بلغم غلبه میکند سستی در اعضای مزید می آورد و لب از یکدیگر جدا کانه شده حق
خرا میگردد علامت **علیه** اینست که چون او دان نام بلغم یا بران باد همراه میکند و بلغم را
بقوت بالائی بر تن لرزه در اندام رسیده او از راه بینی بقوت کام بیرون می آید و سر می جنبد
علامت ابونه اینست که چون او دان نام باد غالب میشود غذای را بالا بر میدارد و او را
در نخست خفه کرده خود کرده خود بالا میباشد آواز پر زور حلقوم از سینه بیرون می آید اگر این باده
بالا نباشد قی اندازد از او در زبان هندی و کار گویند **فصل ششم در شمار امراض [illegible] با انواع طریق**
نام زده اند اگرچه در علامات این علمی دیگر است اما بقواعد مجمل نام مهاتس را در قلم آورده است
علامت سبب چنان گونه است یکی از غلبه باد پیدا میشود دوم از تلخه سیوم از بلغم و [illegible] از
اتفاق دو دو دو که مثل بلغم با باد یا بلغم با تلخه یا باد با تلخه پیدا میشوند و پنجم از سببات و آن
اختلاط سه زده گونه است و هیچ یک بقواعد یکم معروف اند یک از آن گفت است
گفت او را گویند مثل اسپ دیو و پری یا از غلبه ترس و امثال آن پیدا
[illegible] سه از آنجمله از غلبه بود و که جداگانه است چهارم

از اخلاط پنجم از نزله بد بوکه و اندوه ششم از افزونی ابهر است و هفتم
از خوابیدن بر پس و امیت [illegible] حبس حیض پنج نوعست سه از آن جمله از بد
اموزی هریک دو گونه است چهارم از بسیاری پنجم از کثرت اغم است و
پرداهطا نام علت چهار گونه است سه از چیزو گانه است و چهارم از غلبه خون
پدید می آید و بد خطی طعام که با سم اجرن اشتها دارد سه نوع است یکی از
غلبه باد که او را شنبه نامند دوم از تلخه پیدا میشود که او را بد گرده گویند سوم
از بلغم است که او را اماجیرن خوانند و اجیرنی که از رس پیدا میشود او را انکیه
اجیرن گویند و آنکه نام مرض که هم از قبایل اجیرن است سه گونه است
یکی از باد دوم از صفرا سیوم از بلغم [illegible] نام [illegible] نیز سه گونه از چیزو گانه
است و دندها بیک نام ضو یکی است که لاعلاج است و بلبلها نام نیز
یکی است که علاج و در دفع آن چندان کار نیاید [illegible]
سه از آن جمله از هریک جداگانه است و چهارم از بد اموزی خون پنجم از [illegible]
ششم از میراث پدر که از کسی بکسی در رسیده است و جرم [illegible] نام مرض
سه نوع است یکی از باد دوم از تلخه سیوم از بلغم و لازم در وجود مردم [illegible] است
دو گونه است از آن جمله دو گونه در بیرون کالبد اند یکی [illegible] دوم [illegible]

است

است که مقام انها اگرچه در تمام جسم است اما اکثر در سر میباشد دوم

دو گونه در ابد ناون وجود اند یکی را اقسام الف انیه است دوم

هر دیاک که در سینه میباشد سیوم انتراواه چهارم او در است که

برودها بجیده اند پنجم جور و ششم مهاکیا هفتم نولند هشتم رکت نوسم

نهمکت سورنس دهم رکت بدهونس یازدهم روماد ریت دوازدهم

بودنجوا سیزدهم کوت به چهاردهم که در غایطا میباشد پانزدهم ملکرک

شانزدهم نیلجا هفدهم بلون هژدهم سوسورا نوزدهم لگرک بیستم

اسینا یک برقان برقانی چهار نوع است سه از هر یک جداگانه است

چهارم از اخلاط پنجم از خوردن طل جدا می اید و کنول باد یکی است

الرعاف می ایند و رالتهبه کنول باد گویند و خلمک هم یکی است

ث سه نوع است یکا فوقانی که از راه دهن و بینی و گوش

خون جاری شود وان از تراید بلغم است دوم تحتانی است که از

راه مقعد خون روان شود وان از غلبه باد است وسیوم ان است که در هر دو

جانب سر خون بکند وسه نوع است سه از هر یک جداگانه است

چهارم از زخم که به سینه رسیده باشد پنجم از کمین دهات ودق نیزیح گوشود است

دق را از زبان هندی کهی خوانند سه از انجمله از هر یک جدا کانه است
و چهارم از اختلاط هر چهار جهت پیدا میشود که او را اندرون دل
بر در کاک از مثل کمان سخت تر کنند و جزان ترقیده باشد
و نوکه مرض شش نوع است یکی از زاید دق دوم از افزونی
مباشرت سیوم از کثرت غم و اندوه و نوکه چهارم از غلبه دم پنجم
از محنت و نوبت که زیاده از اندازه خود عمل اورده باشد ششم از
ضعیفی و تنگی نفس که او را سواس خوانند پنج وجه دست یابد
نام دوم تنگ سوم اورده سواس چهارم مها سواس پنجم جهن سواس
که کرات مرات مداومت کنند و این مرض وزیر است نزد بادشاه دق
رود . هلک پنج نوع است یکی چهندرا دوم الی سیوم کنهر چهارم جملا پنجم
مهتی مندا کن مندا کن مهتی است یکی بلهم که ان از باد پیدا میشود
دوم تیجهن که از تلخه پیدا می اید سیوم مند که از بلغم حاصل میشود چهارم
بهستمکه که از باد و تلخه و جو پیدا کند اردیک پنج گونه است در جگت او را گویند
که طبع به تناول طعام رغبت پذیر نباشد سه از هر یک دو به جدا کانه است
چهارم از اختلاط یعنی سنبات پنجم از زاری دل جدا میشود

سه از

سه از هر یک باد و ثانیا معروف اند چهارم از سپنات پنجم از ارقونی کرم شکم
ششم از قلق که اورا در زبان هندی کلان گویند هلان با الف فارسی مثال
است که دل بجزی مایل میباشد به طریقی که گویا کسی پارچه از آب تر کرده
بر پشت و دوش انداخته است و جا جا از و بیزار میکرد و هفتم از حمل
پیدا میشود و از حلقوم ششی نوع است سه از هر یک جداگانه است
چهارم از بلغم پنجم اختلاط ششم از دق بود از میشود شکل غشی شش نوع است
یکی از باد دوم از تلخه سوم از بلغم چهارم از سپنات پنجم از دق ششم از
آب سرگ عرض پدید آید بیهوشی چهار نوع است یکی از باد دوم از تلخه
سوم از بلغم چهارم از سپنات بهرم یکی است بهرم او را گویند که گوی
خود را بر آسیا کرده سوار بیند که خود هم میگردد و آن خلل دماغ است
و نندرا لیکا است و خواب بسیر و احد است و پینا پس مرض یکی است
و قلق همین حکم دارد بد هوشی هفت گونه است سه از هر یک دو که جداگانه
است چهارم از نرا ید خون پنجم از شراب ششم از خوردن زهر هفتم از زخم
با گرمد هوشی مذکور تمام نماید از و مدانیه نام مرض پیدا شود و آن چهار نوع است
یکی از باد دوم از تلخه سوم از بلغم چهارم از اختلاط و بد نام علت یکی است

و بانا چرده نیز یکی است و بانا بهرم و بانا کهات نیز بنام خود معروف است بواسیر

عرف و او هفت گونه آمده است **یکی از نوع بادی** دوم از خون سیوم از

بلغمی چهارم از تلخه پنجم از دو ذات جمله ششم از زخمی که در جای مرد بکار

شده باشد هفتم از دو در نزدیک که در معده خون بسیار غالب می آید مراتو

و ستی که اهو اهاد در زبان هندی او را خوانند شش نوع است یکی از باد دوم

از بلغم سیوم از تلخه چهارم از اختلاط پنجم از رحم کار کرده ششم از اندیر سو کنی

و رجعت از حوادث دیو و پری می شود سبب و چه است یکی از اسپ و باد دوم

از خونش سیوم از کیز چهارم از گند هرب پنجم از کچه ششم از شتر هفتم از بد نهاد

و رند هشتم از جن نهم از گوکه دهم از سره یازدهم از بیر دوازدهم

از صاحب جن سیزدهم از سانپ چهاردهم از اهل ایب پانزدهم از اهل کوه

شانزدهم از راکهس هفدهم از برهم راکهس هژدهم از سیاه نوزدهم از

کرتا بیستم بیتال صرع **صرع چهار نوع است** یکی از باد دوم از تلخه سیوم از

بلغم چهارم از اختلاط **است باد چهار نوع است** بطریق ایمه است بول

هفت نوع است **بول هشت نوع است** سه از هر سه دو که جدا گانه است

و سه از امیزش دو دو و دو که موذ است هفتم از سنپات هشتم از ام

ربرنم

دوم بول پیز بند است بطریق ایشان درد بول یکی است و حرقت
بول هم یکی است او دراوت سیزده گونه است یکی باد غالب آمده و به بالا
در دل یکی از کرسنا دوم از تشنگی سیوم از خواب چهارم از سواس پنجم از تی
ششم از بهی هفتم از چهاره هشتم از اروغ نهم از مرض دهن دهم از آب
یازدهم از ابرده سنبات دوازدهم از باد سیزدهم از ... در مرض
... بود هندی ابهاره گویند دو گونه است یکی از ... دوم از ...
... خام ... یکی است اوردهگره هم یکی است هر دو نام مرض الست
در سینه میشود و پنج وجه است یکی از باد دوم از صفرا سیوم از بلغم چهارم از اخلاط
پنجم از کرم او در نام مرض در شکم هشت نوع است یکی از باد دوم از صفرا سیوم از
بلغم چهارم از سینه ... پنجم از آب ششم از سپرز هفتم از دق هشتم از مقعد
ادبو ... در اندام خوانند هشت نوع است سه از هر سه دو که جدا جدا است
و سه از امیزش در دو دو که و هفتم از سنبات هشتم از رکت پت بستگی بول
که او را موترکهات خوانند سیزده نوعست یکی بات کندلکا دوم بات ستهلا سیوم
بات بست چهارم موترکهات پنجم موتر جتهر ششم موتر کهی هفتم موتر ساد هشتم
... بت ... کنند

سنگ بول هفت نوع است سه از هر یک جداگانه است چهارم از
سنجات پنجم از کمی آب منیست ششم از کمی تلخه هفتم از باد هشتم از
سنگ مثانه سنگ مثانه چارگونه است سه از هر یک دوکه جداگانه است
وچهارم از آب منیست پرمیو پرمیو بیست گونه است ده از آن بلغم است و شش
از تلخه و چار از باد است انکه تعلق بلغم است اینست یکی اچه پرمیو که رنگش
مانند شیره نیشکر باشد دوم سودا پرمیو که چون مثال شراب باشد سیوم چینی
پرمیو چهارم ساندر پرمیو پنجم شکر پرمیو ششم اودکه پرمیو هفتم لعاب پرمیو
هشتم سنگ پرمیو نهم سکتا پرمیو دهم تر پرمیو این ده گونه پرمیو از آن
بلغم است و انکه تعلق به تلخه دارند اینست یکی منحت پرمیو دوم قرار
پرمیو سیوم نیل پرمیو چهارم رکت پرمیو پنجم کسنبی پرمیو ششم چهارگونه
این شش گونه پرمیو از آن تلخه است و انکه تعلق باد است اینست
یکی است پرمیو دوم لب ار پرمیو سیوم مجا پرمیو چهارم مدهو پرمیو سیوم
مرض نام خود یکی است بندکا نام علتی است که مانند دانه عدس بر وجود
پیدا میشود و آن ده گونه است یکی سراوکا دوم کچهپکا سیوم تو ترا
چهارم شنالجت پنجم مورکا ششم سرکیلا هفتم جالنی هشتم بدارکا نهم بدرته

دهم سپید نام مرضی خرد بکلا است **دمامیل نه گونه است** سه از هر یک

دو کیفیه جداگانه است و سه از اتفاق دو دو کیفیه هفتم از سنبات

هشتم از زخم نهم از زهر پرده نام مرضی یکی است و گویند بالا زنگاه

و گویند الجب گاهی یکی است از نه نام علت که از قبایل دمل است

است سه از هر سه دو کیفیه جداگانه است و چهارم از زکت پنجم از

میوه ششم از استخوان هفتم از گوشت هشتم از دمل نهم از سنبلت نام

علت **خنازیر نوع است** یکی از باد دوم از تلخه سیوم از بلغم چهارم از خون

پنجم از گوشت ششم از سپید **دبیلهای ... است** یکی از باد دوم از تلخه

سیوم از بلغم بدرنه نام علت شش گونه است یکی از باد دوم از تلخه سیوم از

بلغم چهارم از خون پنجم از سپید ششم از سنبات **دنبل** پانزده نوع است یکی از باد

دوم از تلخه سیوم از بلغم چهارم از خون پنجم از اخلاط و سه از اتفاق دو دو

دو کیفیه معروف اند و دهم از زکت یازدهم از زکت دوازدهم

از زکت کف سیزدهم از باد پت زکت چهاردهم از باد و کف زکت پانزدهم

از پت کف زکت **سیو بدن** که از انواع دنبل است هشت نوع است یکی از

... دوم ... سیوم ... چهارم ... پنجم ... ششم ... هفتم ... هشتم

چهارم ت ترفید را گونت دو نوع است یکی جهن آنکه دوم نشتر آنکه
است نبک یعنی بشکستگی استخوان هشت گونه است یکی هلکی دوم
تپ سیوم بوزرنا چهارم ببرنت پنجم لبتنت ششم ترجک جب
هفتم ادهوکت هشتم سندهو بهکن پهن دلکده که اورا توخنکا النی گویند
چهار گونه است پیت دوم ات دلکده سیوم دوردکره چهارم
سمیک کرده عامرض پنج نوعست یسه از هر سه دو که جدا جدا است
چهارم از سنپات پنجم از زخم سیقام بهکندر هشت نوعست یکی بات یون
که از باد است دوم دیتهه گریو وان از صفرا است و سیوم پرسرادی و
ان از بلغم است و چهارم رج که ان از باد و بلغم است پنجم پرجهبی که
ان از باد و زهره است ششم از سوج که ان از بلغم و از زهره است هفتم ارکو
خوانند و هشتم از الکت که ان رحم رسیده باشد نهم سکما درت که ان
از سنپات ادنب وشی که اورا باد فرنگ گویند پنج گونه نه از هر دو که
جدا جدا است و چهارم از سنپات و پنجم از خون است میده بو کامه
که ان علت در الت پیدا میشود سبب چند نوعست یکی لنک بوپ دوم
گرهنت سیوم بوزنت چهارم ادسنه پنجم مردت ششم ختبت پونک

هفتم

هفتم الچیکاه هشتم سرکهطا نهم تولپا که دهم اوپادلی یازدهم مانس پاکه

دوازدهم اسپرکس هان سیزدهم پرده مس چهاردهم اودم پانزدهم

مات ریدهٔ شانزدهم یوکهیه کا هفدهم بنیود هیجدهم الچی نوزدهم

رکت ویدبیستم مردده بیت یکم تنهی کا بیست دوم تل کا اطاعت سوم

نروده بیست چهارم پرودکا بر من ضرر اطیوه اوت بلکی کا یا لکه

که این ابتداء است دوم اود بیر که ان از زهر است سیوم منڈل که ان

از بلغم است چهارم بحر جهلا که ان از باد صفرا است پنجم رکهت چیه که ان

از باد و بلغم است ششم بیادکا هفتم سید بی هشتم کنم نهم السن دهم دود

یازدهم کاج دوازدهم لبس پهوت سیزدهم مهاکوشت چهاردهم جرم

دلی پانزدهم بوز هریلیپت شانزدهم سارک هفدهم کالک که ان از اسباب

هژدهم نوزک یعنی سفید برص و ان از هر سه دوکهه پیدا می اید

جهده در علم شعث چهار نوع است و ان ابتدا سرکرا اربید اندرونها

انباسکا بتریت الچی براه وشستر و هیملک لچی تل لک کردهی تکس

جو برکها بزار کا کردر منک نیلا حال ار دهب رت بیا حبت من

بهرنش عرق مقصود الکن دو مثقال زود درکود کوکنف کونکه انشاء الله

کنسنک ل بسا موکهه دوکها کهما برکهن لهو کننده ماکهان کردهابت رجها
ببیلب وان چهارگونه است سه از هرسه دوکهه یکی از رکت پت
پیش بهوتک هشت گونه است سه از هرسه دوکهه وسه از
از سنبات مرض سیدهم نه گونه گونه است سه از هرسه دو
وسه از هردو دودوکهه هفتم از اختلاط هشتم از انکس سوختنه نهم از زخم رسیدن
از ورم مرض دو نوع است یکی از باد و پت دوم از بلغم و پیشیه بات کت
هفت نوع است سه از هرسه دوکهه وسه از دو دوکهه و هفتم از اختلاط
هفتم از علت خون فصل هفتم در بیان تفصیل امراض که نقل میرود
جداگانه است بدانکه اما انکه مرض نقش دریا دانند منی را انها از اندازه
شمار بیرون است لیکن انچه معروف اند اثبت در ان هشتاد اند
اچلک هورسینه یعنی استخوان رنج جاری شده باشد اورد اسمه
سیرا کره باد نام انتر نام یا رش نول بلت که یعنی درد کمر دیدن نایک
کهلی را نام دهوج سیح بیچه چهواسته اردت که ردی کچ شنوی جهالهات
کرونت نرکیه جینا اسمه خلب یعنی نیا کلای کنهری نونی کهنج تا بهاد هزالیه
کرد هسه که کهونه یعنی فرسه نتو بیتواجی ادباهو ابتاق برنا بام بارکند
سنتهه

لنهه دهونس المنه بعد المنه سولمه من منت لمامرت استهلا برت استهلا

بامن کویخ تونک الک جیدا الک سول سنکوه اسنه روجمه الک نیلک

انمت مرنس هراه بدجیدا لیعی خارلسار کتلی عولتو ات طار مشر لهور الک هریکه

سرالونه سرب کتب طارنس یعی ه عور شبا ونا یعی رنک سیاه کردن بولاب حمهر مونر

یعی بول لسیار مذر نانس سوید ناس دوریش بل جبه ات برنرت یعی ارنسه

لسیار رو طارنس یعی حمهر کرده امنوست حبب یعی دل مجالس لمحه یعی سم

برسیا یعی مدسواد رعن کلکی مکمر ادهمان مرت ادهما نمت تا . روم هرکه بهرتا

تودکندو الطاکنا یعی فارنماید سیدالسا ابرنوت لمید باکیان درنت جیه

انجه مرض درتعلق صورات فنوان نشمردا اما ازانجمله جمل مشهور اند

نوان امنت دهوم اولطر هراه استامکن یعی درجود کمی ات بدم کمان مان

لنه نوکه مولمه نوکمه ایت نوکر . نکمترستا اهل المنرات نوید الک باکیا علم

بیرت چونوت یعی رکمه سیردن اثریت سرار علیم بانخ تب طا تمارکت دراد

الک درنی یعی ترتیدها اوه کنده هستا دورکنده تب مے ترتا ارت تب مهما

تب هولکن مب نبر تب نت نبت تلکه شیح دیوکه یعی ازروشنے دیدن

شماره والس ترشے خونو ایب بدبرا کوب طار ساد یعی الکس بهمن حبت

مندولکن اندهٔ ایسے موثر انس عمرورش ست مندل نه هیئت داجمله

تعلق بلغم رت بسیار اند اما ظاهر اینست سبب اند شندرا ابت بندر را کورد

بلغم دهنا ملکه لیب لاالاسرا و همه الولکن سوپ ب سوپ ایک سبت تا

انس احیا لکت احیا ات شنبا امت غولر رت موثر الکه بساده مندبده ابرو

لهشوراکه کهرلکه نعبے طولکو کرد مرض خون ده است کودرد ولکت مندل تا

ارلت گخنوجیت ارلکت ادهرارلکت سودرکا انس رنک ادرکده منیر نرات

پاک بدانکه نام مرض هر اعضای را چون خاما از علامت لیو سبب افزونی

شرح نه نوشتم و مجملات اینست که در دهن هفتاد و چهار مرض است

ده مرض دندان و یازده بلب و دوازده به دندان طلان و شش به زبان

تعلق دارد هفت مرض در کام و نه ده مرض در گلو است و هفت مرض

در دماغ و دهن و نه ده مرض در گوش و هفت در بنا گوش و پنج مرض در داخل

گوش و نه ده مرض در بینی و ده در سر و نه در مغز و نود و چهار نوع مرض چشم

پنج مرض تعلق در مرد و بیست مرض تعلق به عورت دارد و در پستان عورت

پنج مرض است و مرض پوست نا بسیار است هر بیست و دو مرض به اطفال

تعلق دارد که از او نشان بدان گویند فصل نهم در بیان زهر و غیب

وان سه نوع است یکی نباتی که او را استها خوانند دوم حیوانی که
او را حلم نامند سوم علی که او را کرم گویند وان نباتی نه گونه است
چنانچه نامهای آن از کتاب دیگر باید دانست و حیوانی مثل مار و کژدم
و عنکبوت و غیر آن باشد و مقام اینها بعضی را در جای بول و بعضی را
در ناخن و بعضی را در موی و بعضی را در نقطه و بعضی را در رعاب است
وان علی دو گونه است یکی را کرنا مند دوم را کچه هر دو ... مند
میشود هوای از زمین بعضی زهر در بعضی نبات و بعضی زهر در آب و هوا
یکی در آب که در آنجا برگ و فرع افتاده باشد و آب آن مقام بدر
می ارند و یکی از کوه و یکی از آب شود یکی از زمین فنده یکی از ...
و امثال آن بلکیفات از چهار چیز است یکی از شور بهاری دوم از ...
سیوم از کودرم چهارم از پلید فصل اول در بیان تفصیل خوشاب
که هندی او را کادهه خوانند وان پنج نوع است یکی مسحوق البشره
یعنی از هر چیزی که بشره او را بیرون کنند و او را در زبان هندوی کس
گویند دوم مسحوق یعنی هر چیزی را که از آب سحق کرده نه چندان کنند
نه سخت وان را در هندوی کلک نامند سوم جوشاب یعنی چیزی را

که در آب انداخته بجوشند تا آب او را بگداز برند و آن را کادهه گویند چهارم
بهانت هر چیزی را که در آب تر کرده در زمان شیره او بکشند او را
بهانت گویند پنجم. اب شانه یعنی چیزی را که در آب انداخته در تمام
روز شب در آفتاب و در شب هم بگذارند و صبح او را بطریق بوت کوکنار
مالیده بگدازند و اثر او در هندوی هم خوانند این هر یک دارو او
حمیده [illegible] جد از ما قبل خود او لیز است یعنی از شیره مسحوق
بهتر و از مسحوق جوشانیده و ما هند القاس نوع اول طریق شیره
کشیدن بدانکه هر دوایی را که شیره او مطلوب است بیارد درخت تازه
که کرم خورده نباشد تا ریک کوفته از پارچه بگلانند و شیره او را
بگذار برد اگر احیانا از چیزی ادویه که از طریق کوفتن رس او بیرون
نتوانند آمد که آن قدری سخت باشد پس باید که آن ادویه را در آب
مضاعف انداخته تا مدت یک شبانه روز بگذارند هر چند که رس او
در آب آمده باشد از آب بگیرند و در عمل بندند و اگر از این طریق هم
شیره بیرون آمدن محال باشد که آن سخت تر است باید که او را
در آب که هشت مرتبه در آن زاید حل مکن انداخته و جوشیده ربع

و در

و درکار فرماید بدانکه اگر شیره در کوفتن گرفت الک وزن ان

مقدار نیم پل که یکدام بوده باشد باید گرفت و اگر سوای آن از ان بطریق

دیگر بیرون اورده باشند یک پل بگیرند و نیز ضابطه مقرر است که اگر

در نسخه ترکیب شیره شهد یا مصری یا قند سیاه یا کهار یا زیره یا

نمک یا روغن زرد یا روغن کنجد یا چورن انداختن ممکن کرده

باشند باید که وزن ان زیاده از یک کول که دو تنک بوده باشد

نه اندازد چنانچه معمول است **نوع دیگر** رس گلوی با شهد دو تا تک امیخته

بدهد بر میو عملی دفع شود **نوع دیگر** شیره ادبه همراه چورن زر چوب

شهد یکجا کرده بنوشد پرمیو هرگونه برود **نوع دیگر** شیره بانسه با الکین بنوشد

رکت پت دور شود و پت و هرقه و جهی و برقان و کنول باد و پت بلغمی

دفع کرده **نوع دیگر** رس حلا قیل با شهد بنوشد کنول باد دفع شود

و رس داربلد و رس بتالی و رس اگر با شهد امیخته بخورد هر یک

همین حکم دارد **نوع دیگر** رس برگ ذاکر که ادرا تلسی خوانند اگر همراه

مریچ بخورد پت دیرینه برود و رس کومه همین حکم دارد **نوع دیگر**

رس جامن درخت یا رس درخت انار یا رس امبه که رس امبا از برگ

گرفته باشند. همراه شیر ماده گاو یا همراه شهد یا همراه روغن زرد یکجا
کرده بنوشند رکت اتیسار را هر چند قوت ناکه باشند بستی کراید صحیح باید
نوع دیگر رس پوست درخت گوده بنوشند همین حکم دارد نوع دیگر
رس پوست گوده و پوست از نبو بخورد رکت اتیسار دفع شود نوع دیگر
شیره ادرک با شهد یکجا کرده فرو برد اندباد پرود و دمه و ساس و هرفه
و هچکی یعنی تا خواهش طعام و بینش دفع شود نوع دیگر رس بکور
و جواکهار بنوشند درد پهلو و درد سینه و درد قبض و باد شکم این همه درد
دفع شود نوع دیگر رس ستاوری همراه شهد بنوشاند تپ و درد شکم رود
نوع دیگر رس صبر عرف گنوار همراه زرد چوب بخورد علت پهی و
ایجی مرض دفع شود نوع دیگر شیره کندو عرف انوطا که او را نوبری خوانند
مقدار دو پل بگیرد بنوشند و ایجی و کمند مالا و کنول باد دفع شود صحیح باید
نوع دیگر رس براهمی با شهد و کوتهه بخورد انواع جنونیت که او را اونما
گویند دفع شود نوع دیگر رس سهته یا رس نیچ یا رس ستلها یوما اگر همراه
شهد و کوتهه بخورد همین حکم دارد دیگر رس سرس سرکرم با مریچ بخورد
تا نصف روز مداومت نماید درد سر و درد نیم سر رود دیگر شیره

با فلفل سیاه بخورد بیهوشی که از خوردن کودرم غلبه نموده باشد دفع گردد

دیگر زخمی که کهنه دارد و برآمده باشد و وقتی از تراید و غلبه خون انتقام دردمیکند باید که رسن کبیکرن بنوشد صحت یابد و این دردو بالکل دفع شود

طریق پت پاک که از قابل بوتنس است انبت هرچیزی را که پت پاک کردن مرطوب است اورا سابیده تلکری و از بکند و اورا در برگ بیر بپیچند و بالای روحی ... بمقدار یک انگشت سطر یاد و انگشت پیچ کنند و در آتش اپله بوت یا چوب دشتی اندازند چون رنگ کوزه مذکور همرنگ آتش گردد اورا بیرون آورده در همان زمان کوزه را شکسته رسن از و بگشند و در عمل بکار برند و از برگی که آن تلکری را در وی پیچند از درخت بریا از درخت جامن یا از کنهار یا از ارنه بگیرند و این رسن را که از پت پاک بر آورده اند بوزن یک پل بگیرند و مقدار یک لمرکهه یعنی لمرکهه ده ماشه را گویند در آب شهد اندازد و بکار برند و اگر در تلکری مذکور موریح امیخته کرده باشد باید بمقدار یک گول اندازد چنانچه میگوید مثل بوست کوده که تازه باشد از آب شسته بریخ باید و وزن بوست مذکور چهار پل باشد و این سحوق را در برگ جامن بپیچد و از ریسمان ببندد و بالای آن قدری

ازارد گندم پاک کنند وازگل بالا کنند ودر اتش اندازد چون برنگ
اتش بهمری کند اورا بیرون کنند ورس او بگیرد وسرد کنند و شهد
انداخته بنوشند تکیا هلاقپا که هیچ دارو به نشود نیکو شود وعجب است
واین را کونج پت پاکه نام است و اینه مذکور شد هم در باب مذکور شد
مانی طریق بگیرد که یک پل برنج در هفت پل اب باید ارده وتر کنند
چون نیک تر شده باشد اب اورا رفته بکار برد واین مهندل حل است
ارلو پت پاکه پوست ارلو عرف سوناکه در هندوی معروف است
بطریق سابق رس او بگیرد شهد موچرس انداخته بنوشند بسیار
حاکم است والشی جمیع زامی اغراب و انواع اتیسار دفع شوند این را
ارلو پت پاکه نام است بدانکه هر نسخه را که تر ادویه اول باشد بر نام
همان ادویه ان نسخه نامزد میکردد دارم پت پاکه پوست انار
بطریق پت پاکه رس بگیرد و شهد انداخته بنوشند همگی اتیسار دفع
اطلاق دفع شود این را دارم پت پاکه نام است مفرح پاک نکرد
دهادکن لکن اورا کویند که مجموعه ادویه ها باشد ادویه ها لکن در هم جا مشهور اند
اورا سحق کنند وان مسحوق را در شکم دررباه بگیند که از الا خیر

صدفه

صاف کرده باشند اندازد و بپزد و گل بالا کرده بطریق پت پاکه
رس او را بگیرد با شهد بلچا کرده بنوشند همه اطلاق استسقاء دفع شود
آن را شربت پاکه نام است **پلوپت پاکه** برگ بیخ بجوره پانرکه
یا جامن گرفته بطریق مذکوره شیره بگیرد در شهد بنوشند علت قی که باز
ایستد دفع شود این پلوپت پاکه نام است **باش پت پاکه** که
بانسه را رس بگیرد با شهد بنوشند رکت پت و سرفه و جهی برود این را
باش پت پاکه گویند **کنت کاری پت پاکه** خارک خورد یعنی کنتای خورد
از بیخ و برگ و شاخ گرفته بطریق پت پاکه رس بگیرد و پیپل دراز اندازد
بنوشند سرفه و تنگی نفس یعنی پرانس و غلبه بلغم دفع شود این را کنت کاری
پت پاکه نام است **چهنک پت پاکه** بلیله را در روغن زرد بریان
کنند و بطریق سابق از ارد پیچیده رس بگیرند و بنوشند تنگی نفس
و سرفه و بینس و بهینک دفع شود این را بهینک پت پاکه نام است
سونتهی پت پاکه چورن زنجبیل را با قدری روغن زرد بمالد و در برگ
پیچیده از آتش نرم پت پاکه کنند و بگیرد همراه مصری بخورد ... دفع
شود این را سونتهی پت پاکه گویند **توده پکا** سونتهه را بیخ رس در ارند

پت باکه کنند چون رسن او را گرفته همراه شهد بنوشد هشیار برود

سورن پت باکه بطریق سابق رسن زمین قند بگیرند همراه روغن کنجد و نمک سنگ انداخته بنوشد بواسیر بادی دفع شود این را لورس پت باکه گویند

کرنگ کشت کهایت باکه شاخ آهو بباید و در شرابه گلی انداخته در کنج بهته آتش دهد و با روغن باکه کار و بلبه درد جگر دفع شود

باب سیوم طریق کادهه وف جوشاب کردن بدین روش است

هر چیزی را که کادهه باید کرد او را در آب که درون یازده مرتبه از آن زیاده باشد اندازد و در او بندگلی بجوشانند و آتش نرم نرم در دهن بد چون هشتم حصه باقی ماند فرود آرد و شیر گرم بنوشد اما باید که از دست حکیم از موده کار طیار کنانند بستانند و اگر از دست ابله در کرفتن دست از جان شستنی است و آنکه اگر در کادهه موجود مصری انداختن ممکن گفته باشد تامل باید کی نشت یعنی اگر مرض از غلبه باد دیگر چهارم حصه از وزن کادهه مخلوطات خته بدهد اگر علت از صفرا باشد **هشتم حصه** از آن دردهد اگر درد از بلغم است شانزدهم حصه انداز داکر شهد گفته است برعکس این قاعده عمل کنند اگر زیره یا کوکلی یا کهار یا نمک یا سلاجیت

یا الکوزه یا ترکیبه انداختن لازم کرده باشند زیاده از یک یا یک
نه اندازد اگر روغن زرد یا شیر یا قند سیاه یا روغن کنجد یا بول یا که کاو
یا چچوق یا چورن باید انداخت زیاده از یک یا که نه اندازد
چنانچه مثل است کرو چناد گلوی و کشنز و پوست نیب دیدماکه
ورکت چندن بوزن مقدار مسطور که بالا گذشت در آب انداخته
بطریق کاشیوق کاده بکنند و بنوشند همگی تپ دفع شود چون زا
کرو چناد نام است و هین است و هین از او گویند که ایشن جوع را توانند
افروخت اما ام را هضم نتوانند ساخت چنانچه تاسیر سونف عرق
بادیان است تپر کادهه مذکور شورش را دفع سازد و دل که را تپ
مرات مایلست قی کردن باشند باز ایستد و زیادتی تشنگی را فرو می نشاند
و خورش غذا یقه که مطلق رفته باشد از سر نو پیدا سازد در همگی تپ ها
مفید است کرو چناد دوم گلو دار چیل زنجبیل هر سه چیز را جوشانده
کرده بدهد تپ بادی دفع شود اگرچه از ابتدای یوم تپ و هفت روز
نگذشته باشد و این باچن است باچن او را گویند که هاضم است اما اشتها
جوع را توانند افروخت چنانچه تاسیر سونته است نام این سبز کرو چناد که ابتدا است

شالی اپرچاد بسالون کهرهتی منقه ترا همیرعرق ترا همان با
این همکی را بجوشند و شراب کنند و شکر گرم بنوشند تب که با صفره
و باد باشد صحت یابد این را برسال پرنباد نام است کانشر باد کبنبار
ساروا منقه ترا همان کلوی این همه را جوشانیده کرده و قند سیاه
انداخته بنوشند تب بادی برود این را کانشر باد نام است گنت بهاد
عنب الثعلب یعنی کاکهل لسان العصافیر یعنی اندرجو لای تیب
کنکی سیما یعنی موتها همه را کادهه کرده بد هد خادم است و تب
صفرا که غالب باشد دفعه کرد اما او را بعد از ده روز از یوم آغاز
بد هد که صحت کلی یابد این را کت بهاد نام است پرنباد تب باره
بانه کلوی جراته خار سفید یعنی دهماهه پهول بهرنگ همه را
بجوشند و جوشانده او را با عرق اه مصری بنوشند تب صفره که غالب
امده باشد و تشنگی و سوزش و رکت تب ممدا و باشند همه را
بعدم شناسند این را پرتباد نام است اگر خالص کادهه تب باره
بنوشند همین حکم دارد درا چهاد منقه هلیله موتهه کتکی کادهه تب باره
این جمله را جوشانده کنند و بدهد تب صفره که با تشنگی و سوزش و بهو

نیم پاره

کردالـه

ورکت بت که تقلب باشد معلوب شود و سهدی است و سهدی ازآ
گویند که طعامی پخته یا خام در شکم باشد او را براند و در اجابت خام باشد
بیخ بوررلد بیخ تریخ نیخته بجوره هلیله زنجبیل هیلاموول این جمله را بکوب
و آب او و زنجوال را انداخته بجوشند تب بلغمی دفع شود اما بعد از دوازده
روز بدهد بیخ بوزاو نام هست **بهوخاد** چراینا پوست سنب ببل دراز
اسکند دحص زنجبیل ستاور کلوی خار که طلان جوشنی آب کرده بجوشند
تب بلغمی دفع شود بهوخناد نام است **بجولاد** بتول تبر طرافیل کنگی
بجوربات بلیله کلوی کاده کرده با شهد بجوشند تب بلغم دور گردد بجولاد
نام است **بیخ بهند** تب یا بچه موهته کلوی زنجبیل چراینه کاده کرده بجوشند
تب بادی که با صفرا همراه باشد دفع گردد نام این بیخ بهند است **بلهو**
بهوزراد خار که خورد زنجبیل کلوی بید عرف بیلاموول این جمله را یکجا کرده
جوشانده کنند تب که از باد و بلغم باشد دفع شود اگر از سنبات باشد نیز
صحت یابد و صفرا و تنگی نفس و درد پهلو و ناخوشی جنس طعام که از آن اروح
گویند دفع گردد بلهو بهوزراد نام است **[illegible]** پوست درخت املتاس
[illegible] بیل و موهته و کلکی و هلیله [illegible] را بکوب بند و آب صاف او بگیرد بجوشند

تپ بادی که با بلغم باشد دفع شود و درد اندام را نیز دفع شود و بهدی آن

و نا سیر دیپن و پاچن دارد کرداله سنجک این نام است دهرمانک

کلوی و نیب و کلکی و پیپلا و لسان العصافیر و زنجبیل و سنبل بهر

اسهدرکهو موبهه
وچوب طرز یعنی رکت چندن این همگی را جوشانیده جوشاب کرده

و فلفل را انداخته بنوشند تپ صفرا که با بلغم باشد دفع کرده و درد سینه

و سوزش سینه و تشنگی و علت قی دفع کرده دامرتانک نام است کنت

کاری خارک هردو زنجبیل و کایر و دیودار جمله را کوفته بجوشانند
کتای

بنوشند پاچن است دافع هر گونه تپ ها است و علت نوکه و بهرم

و عرق و سرفه و تنگی نفس دفع شود این کنتکاری دویه نام است

دسمول سالون و بهون و هردو خارک و خار خسک و بیل
یعنی سال پرن پرشنه پرنی کتای گوکهرو

وارنی وارلو و کنبهار و باذل بیخ همگی گرفته بجوشانند و بیخ صالح
سوناکر یعنی کنبهیر

است که اگر درخت کلان باشد پوست بیخ او باید ستانند و اگر درخت

کلان باشد پوست بیخ او باید ستانند اگر درخت خورد باشد هم بیخ

او باید گرفت چون کاده طیار شود چورن پیپل در آن انداخته

بنوشند تپ بادی که با بلغم باشد دفع شود و سنپات نیز دفع شود

شال پرنی و پرشنه پرنی
هردو خارکه

سنبهارن
یعنی کنبهیری

ملصق
جوری
یعنی وری [illegible]

ومرض بر سوت باد که عورتها را بعد از اسقاط حمل بزاید

وتنگی نفس وسردی دست پای زحیم و دق و عرفه و درد

سینه و درد گلوی و درد پهلو و درد چشم و علت نقرس را همه دفع

شود این کادهه از جمله کادهه های دیگر انتخاب است

۸ زر انگبیخ مول خورد و بیخ مول کلان مشهور است همه این کادهه

متکی است یعنی از ابتدای ساون تا غایت خارخشک بیخ مول کلان

است و از ابتدای بن تا انجام یا ذل بیخ مول خورد است

این جدا کانه علاجده است که در کتاب اشتهار دارد این را

دسمول نام نهاده است ابهیاد هلیله ملک

کشنیز چوب حار یعنی رلت چندن پیه الهه بانسه

لسان العصافیر یعنی اندر جو جس کلوی انناس

باده زنجبیل کنا جمله را چون آب کرده وچون بلبل دراز انداخته

نبوزن تب اختلاط ودلتنگی وبوارنس وبجرقه وپرلاب یعنی بیهوده

گفتن ووسواس یعنی تنگ نفس وبندرا دفعه شود و دبغی ودچن

است وبول وغایط محبس وباد کوکه در شکم فنض شده باشد

کن بنشین باید وعلت قی وسوختگی دهن وناخرا عفنی

ذائقه بهدم شناخت صحیب باید ونام این را ایلاوس است

راشتادنش چرا شما کنگی موهته گنجیر اغیر رجو

زنجبیل دبو دارکی بلبل دسمول این جمله را کوفته

کوفته چون آب کرده بنوشند ودرد پهلو وتب وتب اختلاط

وصوده وتنگ نفس وزاید قی وعلت هنگ وقضیب سینه

وبند را دفعه شود صحیب باید این را اشتادنش گواهیه گویند

کنت

لت بهلاد تلخ بسمر یعنی لاٹهیل و سیجا یعنی موتهه و بهارنگ
و کنبر و کند هل کاه و بت بره وچ و ہلیله و کاکرا سنگی و دیودار
سوتهه همه را جوشنیده کاده یه بکنند و بنوشد از ان ده نوع تپ و بواسیر
و سرفه و بلغم و سوزش سینه برطرف کرده لت بهلاد نام
کلو کاره جی کاده کلوی با چورن بنبل دراز بخورد تپ و پرینه را
زدود و صحت یابد نو هد کهر جز آب تپ بابره بخورد تپ دیرینه
دفع شود و صحت یابد بکهو چهو در داد خارکه یعنی کنتای زنجبیل
کلوی اینهمه را جوشانیده سرکرده بنبل دراز اندا خته بخورد
تنگی نفس و سرفه و ازدت یعنی باد غنق و سنبس و خنک دماغ
نا خواهش طعام و درد اشکم بد هضمی طعام و تپ دیرینه دفع
شود این را لکهو چهو در داد نام است برهت چهو در داد کنتای خورد
و کنبر و زنجبیل و کلوی و موتهه و پدماکه و رکت چندن و چراینه
و بنبل جبر بالنه و بهارمول و کلگی و اندرجو و بوت تپ و بهارنگی
مجموع برابر همه را جوشانیده بنوشد انواع تپ و ضعف دور شود بار بر بنابد

چنانچه تخم بوخته از زمین سر برون نتوانند زد وابن را از بهت جهود راد

کوانهه نام است موسناد موهته وخارکه وکلوی وزنجبیل وانده همه را یکجا

کرده بجوشانند جوشاب او را با شهد بلیل دراز بخورد بت دیرینه

و هرگونه برود این را موسناد کویند بنولاد بتول سیر و زهیله و پوست

نیت و منقوه دالهه و املتاس و بانه جمله را برابر جداب

غوطه دهد و بجایق ماسیق بجوشانند و آب خالص او را همراه معوی

و شهد درکند تب بعد از یکروز داخل میکند از اثر این خارج شود

این را نام بنولاد است کرجیاد کلوی و کنتر و موتهه و چوب

خون وحس و زنجبیل را جوشاب کرده آب صاف همراه انکبین و

معوی بنوشند و تب روزه و تراید و تشنگی دا فزاینی بورنس

درکمین افتد که وجیاد نام است دیوداریاد دیوارهلیده و بانه

و سالون و زنجبیل و امله جوشاب کرده سرد کند با شهد و معوی بگیرد

و بخورد تب نفس و تب سه روزه و نقصان اشتها ذا دورا بگذارند این را

دیوداریاد نام است کرجیاد کلوی کنتر و حس و زنجبیل و نیز بالا

ویت بابره و بل واتیلتس و باده

وباده

۳۴

و باده و رکت چیندن و کوبلا و چرائیته و موتهه و اندرجو این جمله را جوشاب بکنند
و برد کرده بنوشند اما شهد را نیز ار کنند و کت بت و استیار و تب هر کونه را دافع است
این را برهت کده جیاد نام است ناکراد زنجبیل و کوده و موتها و کلونجی و اتیس
هلیله را کوفته و یکجا کرده جوشانیده بنوشند انواع استیا دفع شوند ناگرادو نام است
دانه کلان کشنیز و نیترباله و بل و موتها و زنجبیل جمله را کاره بکنند و بجز و آنم سول را
دافع است و بهن و باجین ست و اسینه نیز ست این دهانه همک نام است
نیترباله و اتیس و موتها و بل و زنجبیل و کشنیز یکجا کرده جوشانیده بکنند و در کرد
و زرد شکم و قبض شکم را دافع است و دوکه آنم پلرجا فم ست و آستیار و رکت آستیار
و تب دیرینه را قاطع است این را هم پیر اذ نام است دهانیه زرک کشنیز و زنجبیل و هیج
بید الجبر را جوشانیده کنند بهن و باجین است و آنم سول را دافع است دهانیه زرگ
نام است ... کوده و اتیس و مشک و مغز بیل و نیترباله این جمله را جوشانیده
کنند آنم استیار که با خون اختلاط داشته باشد و از مدت سکنت کرده باشد
از زمان جلاوطن کرده و این را بستمکاد نام است کوده بند کوده و اتیس
و باده و کل دهاوه و لوده و موتهه و هوبیر و انار و انه همه را بالطایف ماسق جوشانیده
کنند اگر با شهد هم راه موی بنوشند انواع آستیار و سودس و سول خونی دفع شوند
این کوده جانکک نام است ... هیوه بیر و کل دهاوه و لوده و بادیه و جالو
یعنی ...

دکوده وکشنیز وآستیس و موتهه وکلوی و مغز بیل و زنجبیل همکی را جوشانده کنند
و بنوشند استسقا و ناخواستن طعام که از مدت باشد دور بود و آماس سول
و تپ انواع زایل کردد و هاضم است نام مرکب است ماینکیاد کل دهاوه
و مغز بیل و کوه و نیز بالای بیل همکی را مخلوط ساخته جوشانیده زدو ردکرده
همراه شهد به بچه بچه کان ور دهند انواع استسقا دفع شود و اکر همین ترکیب را اولیه
باشند نیز مفید است دهانکیاد نام است بال بزنیاد سالون وکهرایه و مغز بیل
و دهینه و زنجبیل جمله را کار بمکند و بنوشند پیری شکم و سنکرهنیه دفع شود شال بریلا
نام است جانبهد کلوی واستپه و زنجبیل و موتهه جوشانده کنند و بنوشند هرکه
با کرمهای شکم اسهال داشته باشد و هیچ نوبه برود دفع کردد و قابض است و
دیبیم و هاضم است جاتر بید رک نام است جوارد جو و کشنیز و بیتل بیرا او
کنند همراه مصری و شهد بنوشند آستسقا که مریض تپ هم داشته باشد برود و اگر
مغز بیل و تخم مسرف را جوشانده کرده بنوشند همین حکم دارد جواد نام است
ترپهلا تریهلا دیودار و موتهه و موساکنی و پوست سهنجنه همکی را کاده کنند و قدری
چورن بیل در آن انداخته بنوشند و خواه چورن بای برنک انداخته در کیرد از جهات
شکم دفع کردد تریهلاد نام است نوعی دیکر تریهلا کلوی کتکی چیرته نیب
چراتیه باله جمله را کاده کنند و با شهد بنوشند کنول باد و بابندروک دفع کردد بهای ترکاو

نام است [illegible] بور نواد هلیله و پوست نیب و دار هلد و کتکی و بتول بتیر و گلوی
و چراینه و بانه و زنجبیل جمله را جوشاب کند همراه بول ماده گاو بنوشد یا گوار
و حرفه واد در لکار و تنگی نفس و زماس که در تمام وجود شده باشد و بول دفع گردد و
بور نواد نام است بالند بالنه منقه و بلیله جوشاب کند و آب او با مصری و شهد
بنوشد رکت بت و تنگی نفس و سرفه وجهی و بت بلغمی و بت انواع دفع کردند
بان دنام است ارگاده بانه با شهد بنوشد همین حکم دارد نوعی دیگر بالنه خارک
جوز و گلوی کاده بکند همراه شهد بنوشد بت و سرفه دفع گردد سه جوشاب کتابه
جوز و باجورن بلیل درا بنوشد سرفه دفع گردد [illegible] خارک خروب بانه زنجبیل
جوشاب کرده با جورن پهلکر صول بنوشد تنگی نفس و سرفه دفع شود نوعی دیگر انگیاد
بلیل ورا ز جوشاب کرده همراه مسحوق انگوزه بنوشد هکهک بیخ کوبه دفع گردد نوعی دیگر
پوست منز بیل و پوست گلوی جوشاب کرده با شهد بنوشد تپ نزاید که لرزد و به
[illegible] داشته باشد دفع گردد و قی که از غلبه تپ باشد نیز برود و کاره است
باره همین حکم دارد [illegible] انگوزه و پهلکر صول با جورن این هر دو کاده و سمول
[illegible] دار شد بنوشد که هیچ نام هوپ دفع گردد ارگاده برگ سنبالو
[illegible] کند یا بنوشد و هیچ دارد همین حکم دارد [illegible] راسنان

و کلوی و دیودار و سیبیج بید الخیر و زنجبیل جوشانده کرده بنوشند بادی که
با آن بیجا گردیده در تمام وجود بگردد دفع شود و راسنا دبخیک نام است راسنا سند
راسنان و خشک و بیخ بید الخیر و دیودار و سینورنوا و کلوی و کرداله جوشانده کنند
با جورن زنجبیل بنوشند آنوقت که از غلبه باد بسته شده باشد بگشاید و درد بیله
و زانو و آن را نیز دفع کرده و راسنان سنگ نام است چهار جز و راسنان که از وزن
تعداد بهای ذیل بتضاعف باشد و آن اینست کنتنهر و هو الحسن کهربیه
بیخ بید الخیر دیودار اسکنده بسن بالنه زنجبیل هلیله
مسیحی سینورنوا کلوی بادیان خشک اسکنده اتیش
املتاس شتاور مبل براز بیابانه هر دو خارک بگیرد جوشانده کرده با
جورن زنجبیل یا با جورن بلید دری زیا با گوگل جوکراج یا با جورن اجوداد یا با روغن
بید الخیر بنوشند از آنکه در تمام اعضای باد و جابجاها و خشکی دست و گردن نام
و سل و علت فیل پایی و ابتانک نام مرض که از غلبه باد میشود و بزرگی خصیه و پی
شلم و درد زانو و مرض ساق و ارادت روی کج میشود و بادی که در هنگام
انزال مقل میشود و امراض قضیب و علت عقیم که در انواع نهایه عورت شده باشد
و دیگر انواع مرض باد دفع شوند و از این ترتیب راسنان را بنر بی ماند باید

سینورنوا
یعنی سبس سپید

دیحاسه

شک عاید و ظهور این آز بیرجهاست و نام این بیرجها را اسنا و نام است
بیخ بید بید انجیر و تخم تیوچه و خشک و هر دو خارک و بابکهان بید
دیگر بیخ یکی بکیرد و جوشانیده بید همراه روغن بید انجیر یا همراه جوزن
بلوا و یا با جواکهار یا با نمکنک بنوشد درد پستان و درد قصبه ریه را
سینه و درد مثانه و درد کمر دفع کردد ایرند ستیک نام است بالاو زنجبیل
و بید انجیر را جوشانده بکنند یا کاویه اندرجو همراه انکوزه یا همراه نمک سوچر بنوشد
یا درد سول دفع کردد نارکاو نام است کوندها تر هلیله املتاس جوشانده کرده
با مصری و شهد بنوشد رکت بت و سرشنیرو سول دفع کردد الفایچ
بید انجیر دو پل در هشت کونه آب بجوشانند و هشتم حصه بستانند و با جوزن
جواکهار بنوشد درد بحر و درد پهلو و در سینه و سول و بلغم باشد دفع کردد الفا جوشانده
سول همراه جواکهار و نمکنک بکیرد و بخورد درد شول و باد و کوله و سرفه و تنگی
نفس بزودی دور کردد برنکیاد هلیله و دو ستاق و املتاس و خشک و بیاکهان بید
بار را جوشانیده بنلید شهد بنوشد قبض شکم و سلسل بول و سوزش و دردی
که در هر اعضای باشند زایل کردد برنکیاد نام است بیرتراو بیر تر
بنده درخت که از درخت باشد یعنی درختی که در درخت جنس دیگر پیدا

سه پاشه وسه دابه

پیدا شده باشد اسپاپانه ارو سه پاشه کانس دابه هر دو کونه جهر بیخ بل ببر
پوست ارجن درخت ارنیا مور هری سپا کهان بید سونا خرف ارا
خشک خار بار کونه لعل یکتا برابر این مجموعه را کنج جو اندانی
نسیم یا مسحوق کنند یا اولیه کنند یا جوری بهر وجهی که مطلوب باشد بکنند
در بهلکی ترتیب یک تا سیر دارد سنگ مثانه و کنکر پتهری و سلسل بول
و مور اکهات و دیگر مرض ها که از غلبه باد پیدا شده باشند ناپدید کرد

اطلاد الاچی خورد دهوه جمک زیکا بیخ بیدا نجر بانه بیل دراز
با کهان پهد جوشاب یکتا هر ره صلاحیت نوشد سنگ مثانه
سلسل بول و کنکر پتهری دفع کرده ایلاد نام است کاده بیخ خشک با
مصری و شهد بنوشد سلسل بول دفع گردد ایلاد نام است بیل نیاد
ترپهله و دیو دار و ابد جوشاب کرده با شهد بنوشد و انواع پرمیو
دفع گردد کودا ترپهلا و از هلیله موتهه لسان العصافیر
بیخ انزرایق این هر سه کاده که صدا کانه بکنند یعنی این ها را جوشا
کرده یا مسحوق هله بخورد همکی پرمیو دفع گردد بهلی رکاد نام است
اطلار دار هلد رسوت موتهه بهلاوه بیخ بیل جرابته

بیخ سنگل
یک تا یک پهله
دو از ده جو درد

کلی را کاوبه کرده با شهد بنوشد بهر درد مرضی که کمو رتان برای شود
و بر موضع شود صحت کلی یابد دارپاد نام است [illegible] پوست درخت
بر و پوست درخت بالکن و پوست درخت اسپان و پوست درخت
توک و پوست درخت بیت و مغز خسته کنار و تین و ابر سابیده [illegible]
و مغز جوز هندی و لود و پوست درخت کولر و پوست درخت پلوار
به پارسی بهل و پوست درخت سال پوست درخت هر دو جامک
و هر آرو پوست درخت کدم و پوست درخت ارجن و بلادر این را
بکوبد و ادکن نام است این همگی را جوشاب کرده بنوشد اگر اینها
یک دوا و کهدار این مجموعه بهم نرسد و در فایده هیچ نقصان نیست
پوست بیل عرف پهوره که ترشیده باشد با آن مفید است و قابض است
در همگی امراض انوام ها نیز عورتان را مستفیض است و سوزش
و بر سوء امراض مید زهر خورده را اکسیر است بلاد مغز بیل
ازبی کبهار یا دل جوشاب کرده همراه شهد بنوشد مید و دوکهه
را دفع است اگر کاو به تر بهلد با شهد همگی حکم دارد اگر آب
گرم کرده یا سرد کرده با شهد بنوشد همین حکم دارد و بلادنا

سال تیدوار
پوست درخت انب
پوست درخت کاو

ایضا خایه جیته و زنجبیل و دیودار جوشاب کرده بگیرد با جورن لسوت و بول ماده گاو
بنوشند آماس خ و ورم تمام وجود باشد بهلی او و درد رگ دفع کرده [illegible] بیهورنواد کلوی و دیودار
و هلیله و زنجبیل با ده گرده با بول ماده گاو بجزد و کوکل بنوشند آماس خ و ورم تمام وجود باشد
دا و درد رگ زایل کرد و این بیهورنواد نام است [illegible] هلیله و کنده هیل گاو جوشاب
کرده همراه جورن جواکهار به بلیلی از بنوشند مرض جلارت و او درد زرد [illegible] و درد سینه
و باد گولر دفع کرده هر تیکا دناهست [illegible] بیهورنواد دار هلد و زرچوب زنجبیل و هلیله
و کلوی و جیته و نهاریکی جوشاب کرده بنوشند لا آماس دست و پای و شلم و زردی
دفع کرده ایضا جوشاب تریهه بول ماده گاو بنوشند آماس که از غلبه باد و بلغم
قوت گرفته باشد ناپدید گردد و بادی که در هر اعضای میگردد بجای خود نشیند
[illegible] راسن و لهرهیتی و کلوی و ابرساد خشک بیخ بید انجیر همه را جوشاب بکنند
و با روغن بید انجیر بنوشند کلان خصیه بمقام اصلی باز آید و دراسنا دنام است ایضا
پوست درخت کچنال جوشاب کرده همراه میده زنجبیل [illegible] بکنند مالا نام [illegible] در گلو
دفع شود اگر پوست برنه گاده کرده باشند بنوشند همین حکم دارد ایضا
پوست درخت الهروت جوشاب ساخته با بول ماده گاو بنوشند همین حکم دارد الهوتاد
نام است امراض سپید و فیل پای برود [illegible] بیهورنواد برنا جوشاب [illegible] همراه [illegible]

بنوشند بر روده نام بهون دفع شود ایضا پوست درخت سهجنه جوشانده کرده همراه انگوزه

زنگنگ بجز زو هیده و برا ده بهوره دفع شود برناد برنا بکپیپی پیل خار بازتونه

بلیله هر دو ازیله و هر دو سهجنه و هر دو خارک و هر دو ساز و ا موز هری بالکر اسیلی

جرائته کندوری کرنجوه ستاور جوشاب کرده همراه جیون ترکوته بنوشند.

ور ره یلم بهوینه هنوز نالجته نبت نبدم رود اما دران کا د هر مذکور جوران سبب

از اراز دو اعراض بلغم و علت ای پیدو باد کولد در دی میرود ایضا پوست

درخت کهیر و تر بهله جوشاب کرده با روغن کاو میش جوران با زنک بنوشند

بلندر بر ود علاج بتول بهیر و تر بهله و پوست درخت سنب و جرائته و پوست درخت

کهیر و اسکنا درخت جوشاب کرده بنوشند همراه کوکل علت باد و نک دفع گردد

ایضا گلوی و بیخ بید انجیر و بالنه جوشاب کرده با روغن بید انجیر بنوشند بادی

ارکان چشم میکرد و فرو نشیند علاج بتول بهیر و تر بهله و کبیلی و گلوی و ستاور کاره کرده

بنوشند باد رکت بر ود علاج بلغم و برا افیل و کهو کتلی و بیخ و دار هلد و گلوی و کیو

درخت نبگه جوشانیده کرده بنوشند باد رکت و خارش و کیبالی نام مرض

و رکت به اکهی دفع گردد این کهو سنجتاد نام ست علاج بلغم و مسی و

گلوتهه و زنجبیل و بهار بنگی و خارک جوز دانه و پوست درخت سنب و هر دو از جوب

بیک هل

کوز و سنسار

یا ورکت دفع شود

نسخه

و دار فلفل و بتول بتر و موره‌ری و کتکی و بای برنگ و جیتیه و نهکره و ترایمر و بلیل دار

و لسان العصافیر و دیودار و باوهه و پوست درخت کهیر و چوب طرخون و نوت

و برتا و چرائیته و باکچی و املتاس و پوست درخت اسن و پوست درخت

سیاکهوتک عرف بهود و پوست درخت ازاد و پوست درخت کرنجوه و اسیر

و نیز بالا و بیخ حنظل و دیبانت عرف بانسه و سماروا و بت پنبه الطایفی ما سبق

همه را یکجا کرده جوشانده کنند و همراه گل و بلبل در از بنوشند هر دو نوع برص کیب [illegible]

دارد و باد فرنگ و فیل پای و بیهوشی دست و پای یعنی خانقی روی عیده [illegible]

از تاخمیر زدن هم در پای [illegible] پدید نیاید و کهجاکهات و میده و دوکه و امراض

و درد آن دفع نماید کرد و این را بهت منجشتاد نام است نسخه هلیله بلیله

و آمله و چرائیته و زرچوب و نیب و کلوی همه را جوشانده کنند و با قند سیاه بنوشند

درد شکم و درد شکم و درد سر و درد ابرو و درد شقیقه و درد گوش و درد نیم سر [illegible]

درد میکند و امراض شقیقه و جنبیدن دندان و شب کوری و پرده چشم و کل چشم [illegible]

چشم این همه علت های دفع کرد نام این را پتها دست [illegible] گویند

نسخه بالنه و زنجبیل و کلوی و دار هلد و چوب طرخون و بیته و چرائیته و نیب و کتکی

و بتول بتر و تربهله و موتهه و جو و اندرجو و کودا همه را جوشانده بنوشند همه امراض

بول [illegible]

چشم دفع کردد و آواز گلوی صاف کرده و سینه و تنگی نفس و درد جگر و درد سینه که از اندرون زنیده باشد و از خون جاری شده باشد و از و قوانج شده است دفع کردد

این زایان دنام است قرناد گلوی و طرانیلی جوشاب کرده با جوران بیل و راز وشهد بنوشد و امراض چشم برود امرتا دنام است ارلیا پوست درخت از زان

و پوست درخت کولر و پوست درخت بلچه و پوست درخت پر و پوست بید بیت

جوشاب کرده بهوره را بشوید دروان و بیل دفع کرده و باد زنگ سرد شود تا اینجا

آنچه تفصیل جوشاب بود گفته شد فصل دوم در بیان پرمهها که هم از قبایل آدو

ایق این است که اول مرادی را که در تخمین یک پل باشد مسحوق بسازد

بعد از آن ورزش که هر چیزی گفته باشد و ورزش هشت مرتبه زیاده باشد

انداخته تا که چهارم حصه باقی ماند بجوشانند و او را بنوشد مثل مسیحا و لسان العصافیر

یک پل بگیرد و در هشت پل آب انداخته بجوشانند چون چهارم حصه باقی ماند بسرد

شده بنوشند همراه شهد بنوشد وزن شهد موافق نسخه جوشاب بدانند ازین پرمهها

اینسار دفع کردد فصل سیوم در بیان جوانکو تفصیل این است که ادویه بوزن

چهار پل بگیرد و در شانزده مرتبه آب انداخته بجوشانند چون نصفی آب بماند او

از آتش فرود آورده از پارچه بگذرانند و آب صاف او را بگیرد و در آن آب خالص هر چی

بلکهن

هر چیزی را که جوانکاه مطلوب باشد انداخته پخته کرده بخورد مثله پوست توزک
پوست درخت انبار و پوست درخت جافیه هر سه ادویه را بوزن چهار پل
که هشت دام بوده باشد بگیرد و در شصت و چهار پل آب انداخته بجوشاند چون نیم
آب باقی ماند او را فرود آرد و از پارچه کند از اینده آب صاف او بگیرد و در آن آب
پنج … انداخته پخته کنند و به مریض دهد شکر هم نیز دفع گردد فصل چهارم در بیان
… که در حش الکت کهاد و یه را بوزن دو دام بگیرد و سوخته و بیل و دو تا …
انداز و دو در آب سی دو دام انداخته بجوشاند چون ادویه گداز شود آب صافی او را
از پارچه کند و اینده بستاند و هر چیزی را که خوردن مطلوب است آن چیز را در آن آب که چهار
مرتبه از وزن در آب زیاده باشد انداز و پخته کرده بخورد صد کلهتی و جو
و تخم کنار و مونگ و بیخ ترب و زنجبیل و کشنیز و زنجبیل این همه را بطریق ما سبق جو
بکنند و بخورد دافع بلغم است و تپ سنبات و درد گلو را قاطع است و سینه را صاف
کند این را بت موشنان نام است فصل پنجم در بیان نوشیدن شربت
هر چیزی را که در دو مطلوب است بوزن دو دام بگیرد و در آب که … ده دام
دانسته باشد انداخته بجوشاند چون نصفی آب بماند فرود آرد و در وقت طعام خوردن آن
آب بجای آب بنوشد که نهایت مفید است صد حبق و بت پاپره و اویکه
و صحاو زنجبیل و چوب … این را بطریق ما سبق بجوشاند و سرد کرده در
هر سور آل

هر وقت که تشنگی آید بنوشد و بیت و غلبهٔ تشنگی ز نوشیدن بود آنکه عند الکمی را در شب
یکقدر آب خوردن عمل یک کوزه آب بجای می آید **فصل ششم** در بیان آب گرم
نوشیدن و آن چند نوع است یکی آنکه که بعد از جوشش دادن هشتم حصه باقی مانده باشد
دوم آنکه بعد از جوشش چهارم حصه مانده است سیوم آنکه نصف باشد چهارم
آنکه تا که یک جوشش بر سر آید این هر گونه آب دافع بلغم و آب با دوام و
ثقلت معده است و مقام بول را صفا میدارد و درد بینی است و سرفه و تنگ نفس
و تب بلغمی را نافع است و اگر آب چاه باشد بعد از جوشش چون هشتم حصه بماند در
مقام سردرت بنوشد و اگر هیونت ... باشد پنجم حصه بگیرد و درد سر
البته و اگر بلغم ثقلی نصف آب که بعد از جوشش باقی مانده باشد بنوشد اما
آبی باشد که غلیظ بوده و درد نداشته باشد و صاف صاف بود این چنین آب نوشیده
باشد آبی که چهارم حصه او سوخته باشد دافع باد است و آنکه نصفی ماند دافع است
و آنکه چهارم حصه می ماند دافع بلغم است و سبک است و بینی است و آبی را که از و ارا
سرد کرده بنوشد قابض است و هر که از باد سرد کرده باشد آن گران است و
آن آب که از آن جوشش داده اند آن آب دافع اخلاط است اما باید که اگر در روز
آب گرم کرده اند آن آب را شب بکار نبرد و آنکه در روز گرم کرده اند در روز
نوشد که بدهضم است **فصل هفتم** در بیان پخته کردن شیر باید که وزن شیر از

آب گرم

در بیان طبخ کردن شیر

از وزن ادویه که لطیف باشد هشت مرتبه زیاده بگیرد و چهار وزن نیز آب بجا کند
و بجوشانند چون علامات در خورده نیز باقی ماند از آن بنوشد در ثقل و سعال بلغم و آن دفع شود و
رفع و سکون نفس و درد پهلو نیز نکوست اگر هیچ سوال را در بیخ و بشتین بدهند علم بسبب او
نشنند **فصل هشتم** در بیان کاهی جواکو بدانکه از آن کاه هر شش کوه بگردد
جواکو از برنج و یا از حوب ماش نخته کرده بدهد بدانکه جواکو از همین هر سه غله خوب میشود
سوای که از این از هر غله که بکنند خوب نباشد در این جواکو دافع باد و قوت بخشی [illegible]
و قابض است **فصل نهم** در بیان بلیبی که اورا شوربا می خوانند و در بیماری دیگر
علم مطلوب باشد چهار گونه آب اندر اخته بجوشانند چون نخته شود بخورد قوت
بخشد و دل را فرحت دهد و طبیعت درست دارد و در وقت هضم کردن
نیز زین رس ثقل هضم شود و تب لرزه دفع میتواند کرد در بیان بیاو
علاقیش آنست که از وزن برنج یا غله دیگر چهارده مرتبه آب انداخته بجوشانند چون
نخته شود و فرود آرد و از آب بسیار باقی ماند [illegible] اورا چه که نامند بدانکه صفت بیاو
آنست که بسیار زود هضم است و گران مطلق نیست و قابض است [illegible] است و آب
رای افزاید و آنکه جوکه است قوه معده و کلوی را اصلاح میکند و زود هضم است و دافع
بلغم است دافع خلط خالص مطلوبست بگیر در برنج چهار پل که هشت دام بود با
در چهارده مرتبه وزن آن آب انداز و بجوشانند چون دانه برنج نیک پخته شود
فرود آرد و آب را دور کنند تا شیر آن آنست که بهترین است [illegible]

جواکو از آن گویند که
در آن آب اودیه
نخته کرده معه آن
پخته و بیان آب
غله نجیبه [illegible]

در بیان نبیذ　　در بیان مند طریق آن نبیذ که از زرشک

پنج چهار ده حبه وزن تر زاید آب اندک بجوشانند چون دانه ریشه ... شود

باشد آب خالص او را پیز کرده بگیرد و در آن آب مذکور قدری زنجبیل و نمکسنگ

انداخته بنوشند و همین و ماحصل است　　در بیان خ کن مند طریق است

کشنیز و زنجبیل و موج و پیل دراز و نمکسنگ برابر گرفته در دوغ

بیایند بوقت حاجت اول قدری انگوره و در روغن تلخ بریان کرده

و انداخت از کوله مذکور در آب شوربای خالص انداخته بکار برد و همین است

قوت بخشد و مقام بول را مصفا سید گرداند و خون را افزاید و دافع

اسهال است　　در بیان باقیمانده است که اول جو را جیده صاف بکنند

بریان کنند بعد از آن بطریق مند بکنند و بنوشند دافع بلغم و صفره است و اکثر

قاطع است و گلوی را صاف و مصفا میکند و اگر همین بطریق کهین برنجی مند بکنند

و در الا حامد خوانند دافع نزله و زکام است و قابض است و علت خون را

در بیان بهانه والیقش آنست که ادویه بوزن دو دام گرفته و کوفته

در اوند ... انداز و آب گرم بوزن یک کد در آمیزد قدری بگذارند بعد از آن

... از بار هر که زاید بگیرد اگر آنها را کوبند و وزن خوردن آن

... را شهد و شکری و قند سیاه چنانچه که در کاده مذکور بهمان وزن

یکجا کرده بخورد [سفوف] گل دهوه و چیلی و چوب طرخون و بهاله و ناگل و لود و کبهار و نانکیسر و طرافیل و سه ابوا و دو آکه و منقه و الایچی خورد و دو آب نیز گرم همگی را با و بطریق مالش کوفته و بمالد و این هم بکنند چنانچه که بطریق هم کردن نیشه خوا
کفت بوشد شهد و مصری نیز یار کنند علت صفره با دو تب و سوزش و تشنگی بیهوشی و بیقراری و بهرم و حرکت تب این امراض دفع کردند این را مدهو بهیا
نام است [ابیزاد] شکرف جا خریدک ایها که بلور سیده باشند و برخی مایل باشند بکیرد و بر وحش هر چهار را یکجا کرده بطریق ما سبق که مذکور شد بهانت بکنند و بهراه شهد بخور
تب و غلبت تشنگی و تزاید قی و افزونی اشتها و کثرت بیهوشی دفع کرد ابزاد
نام است [الکهو بهیا] گل دهوه و کبهار و چوب طرخون و خس و کشنیز و منقه همگی یکجا کرده صورت بهانت سازد و همراه مصری بخورد و سوزش تشنگی و تب و لرزه
و بیهوشی و بهرم دفع کرد این را الکهو بهیا نام است [فصل ششم] در بنا
منقه کردن هم بطریق بهانت است اما تفاوت اینست که آب سه دو با
وزن آب بهشت دام باشد و وزن ادویه دو دام و ادویه ادرا دو ندیکا
با آب مخلوط ساخته و کوفته بگذارد چند چند ساعت بگذارند بعد از آن ادرا
از چوب نیز زنه بمالند چنانچه که مسکه از شیر می کشند بعد از آن خالص ادرا
پارچه گذرانیده بگیرد و بوزن دو پل او را بنوشد [کهرچو راد] کهور و دانه انار حقیقه و خرد
کهورچو راد

بسیار تشنگی بحاله و آمد از طریق ما سبق منتهی بکنند و بنوشند علت بلغم و علت مدهوشی

... دفع گردد که بود جور او نام سبت [illegible] عارس را شتو کرده منتهی بکنند اما ورا آب آنار وانه

او را همراه انگبین بنوشد و قی که از اختلاط می باشد در حال برود [illegible] سبتو جور را منتهی

کرده با روغن زرد بنوشد تشنگی و سوزش و رکت بت دفع گردد و سکت منتهی

... نام سبت فصل هفتم در بیان ساختن ... طریقش آنست که از وی

... وزن ... کوفته بگیرد و در آب بشستن مر است و در نفس زاید باشد یکجا کرده مخلوط

... و در ... هند ارجن نام شب بگذرد ... او را از دست کف مالیده ... بگذارند

او را هم ... مقدار وزن نوشیدن هم مثال ... ساخت سبت [illegible] پوست

... درخت نزک و پوست درخت جافه و پوست درخت ارجن ... را جوش بکنند

... انداز و از طریق ما سبق هم بکنند همراه انگبین بنوشند رکت بت دفع گردد

... او هم نام سبت [illegible] سرج و هتلی و ... برگ درخت کولر و گل نیلوفر

... را هم بکنند و بنوشد تشنگی و ... تیز کردن و بیهوده گفتن و بهرم و ...

... زبان برنه مرجا و نام سبت [illegible] گل نیلوفر و ... منقه و کهر هیتی و گل مهوه

... و ... باکه و کهنبار و بیاله این جمله از طریق عمل گذشته هم بکنند و

... بادی و تب صفرادی و مالیخولیا و بهرم و ... بیهوده و تشنگی زایل گردند

این را اشیلو تبلاد هم نام است [illegible] هم کلوی سوزش تب دیر ینه دفع شود [illegible]

هم با لسه بنوشند سرفه ورکت جور دفع گردد [illegible] هم کشنیز همراه [illegible] نوشند [illegible]

اندرونیه و تشنگی دور گردد و راه ریگ که بسته شده باشد گشاده گردد و با نبک هم [illegible]

[illegible] کشنیز و آمله و بالسه ارو سه ده اگه منقع و بت یا برا جمله را هم بکنند [illegible]

رکت بت و تب و سوزش و تشنگی ترتج گردد **فصل [illegible]** دربیان تفصیل [illegible]

که اورا در زبان هندی کلک خوانند طریقش اینست که ادویه را کوفته از [illegible]

(بارک بهلی)

بعد از ان بیک ساید مقدار وزن خوردنش چهار تانک باشد اگر از روغن [illegible]

با شهد یا روغن تیل همراه خوردن ممکن گفته باشد باید که وزن مضاعف

(دوچند)

وزن کلک بگیرد دیگر دیر دو اگر مدری باشد سیاه گفته است باید که راز وزن

(ادویه)

کلک بگیرد و اگر رس چیزی گفته است باید که چهار مرتبه زیاده بگیرد [illegible]

خوردن بلیل دراز که اول روز یکعدد بلیل دراز بخورد و بعد ازان [illegible]

دو بلیل دراز زیاده کرده میخورده میخورده تا که بعد هزده برس بعد ازان [illegible]

قاعده دو دو هر روز کم کرده تا بیک برسد این قاعده در سبتی روز تمام [illegible]

فایده این اینست که یرقان و باد رکت و علت بلغم و سرفه و تنگی نفس [illegible]

دوری رغبت طعام و امراض شکم که اورا او درروک خوانند و بواسیر [illegible]

مسحوق

کنجلی و درد زانو که از درد استسقا باشد دفع نماید بید شود این را بیبلی برهمان
نام است ایضا برگ نیب را سحق سازد و لیپ کند دنبل صاف کرده و اگر بخورد تر آید
را بر دو برص و امراض بلغم و کرم شکم نیز کرده ایضا بیخ درخت آزاد درا کلک بکند
و لیپ بکند و بخورد و کرده هینی نام بهوه که شرح بالا گذشت دفع کرده ایضا کلک لیبن
با روغن کنجد بخورد امراض باد و سپت دیرینه ببرد ایضا بیخ لیس که پخته باشد
بگیرد و پوست ببرد و از مغز استخوان ابرز ذید او دور کند و تمام شب در دوغ بکند او که
بوی او کم کرد و بعد از آن صبح او را سحق کند و پنج حصه شد او بهای ذیل نیز ابرار دحلیه
را کلک کرده مقدار طبیعت خود و بموافق هوای بخورد و بالاش روغن بید انجیر
بخورد یا جوشانده آن بنوشد و مداومت نماید و ترکیب روغن بر آوردن بید انجیر
آن او بشن است که بیخ او درا در شیر ماده گاو بجوشانند و حبوبات ببندند و سنگ
الحجر بیرون آرند بادی که در تمام اعضا ها میگردد به مقام خود درآید و از روت نام
مرض و ایضا بالک و صرع و انماد و حوتر اکهات د کرده هینی نام و تبل است
از درد سینه و درد پهلو و درد کمر و درد پشت و کرم شکم و بدهضمی طعام دفع کرده
او ... نیز از افزونی طعام و از گرما آفتاب و از رنجیدن و از غصه خوردن
بسیار نوشیدن آب و از خوردن شیر و قند سیاه و شراب و گوشت

و ترشی و آتیب و ممکن سیات و ادویه فیل امیت نمک سوخته و ناخواه و انگوزه

بریان ترکوته زیره هر یک برابر باشد ایضا بلیله و راز و سنبل موول و بلادر هلیله را کلک

کرده با شهد بخورد و درد زانو دفع کرد و ایضا بیخ اصل اصل را سحق کرده همراه [illegible] و روغن

زرد و شهد بخورد تا مدت هفته روز بر نام سوال دفع کرد و ایضا زنجبیل و قند سیاه یکجا را کلک

کرده همراه شیر بخورد بر نام سوال و آتیم باد زایل کرد و ایضا کلک تخم بازکونه باب شیریه

بیخ بخورد و بواسیر خونیه دفع شود ایضا بیخ کنار و کنجد سحق کرده همراه شهد و شیر بخورد در کت

اختیار برود ایضا لاکهه بوزن هشت تانک کرفته از شیره ثمره به بساید و بخورد در کت

حمی و اور کهات و قوالنج بلغمیه دفع کرد و ایضا بیخ ساک جولانی مسحوق کرده

همراه شهد و رسوت و آب شستر بیخ بخورد و رکت برود اکر خون از اندام پنهانی بیرون

را جاری می باشد با ایستد و از رفتن مانع آید ایضا بیخ انکول را کلک کرده با

شسته بیخ و شهد بخورد و اختیار برود و زهر چنبه نیکو شود ایضا بیخ [illegible]

یا بیخ درخت بادل یا بیخ درخت سیل سائیده همراه روغن زرد بخورد زهر هر گونه

مندفع گردد ایضا هلیله و نمک سنک و بلیله و راز و زنجبیل جمله را مسحوق ساخته بخورد

غلبه اخلاط فرو نشیند و هلیله و نمک سنک و زنجبیل کلک کرده بخورد یا [illegible]

ایضا سونت و بلاس پاپره و اجوائن خراسانی و باربرنک و قند سیاه [illegible]

بواسیر خونی

وکبند برابر بکیرد وازروغن مادکاو لیساید و بخورد اکر کرم شکم بمیرند واکر با مسکه بکیرند
بخورد دبواسیر خونی دفع شود الفنا مسکه مادکاو در جراحی زناکلیر همین حکم دارد
الحن زنجبیل و شلاث ازجو که عدس مسحوق کنند و بخورد سنار بهی دور شود
وانکلک خارک همراه روغن بخورد همین حکم دارد فصل سیوم دربیان ترتیب جورن
وطریق آنست که ادویه را خشک کرده وباریک ساخته از پارچه بگذرانند و مقدار
خوردن آن وزن چهار تا یک سیر است اکر در جورن مصری انداختن گفته باشند متضاعف
ازوزن جورن انداخته بکار برد واگر قند سیاه گفته برابر وزن اندازد و بخورد واگر
انکوزه انداختن حکم است باید که بریان کرده اندازد واکر رس چیزی یا روغن
زد یا شهد یا امثال آن بجهت نشیدن جورن گفته باشند متضاعف ازوزن
جورن بگیرد واگر بجهت نوشیدن گفته است چهارم مرتبه ازوزن جورن زیاده
بگیرد و بنوشند و نیز بدانکه هرگاه که جورن و ادویه و گلکاری گویند باید جز و با انوپان
بخوراده باشند و انوپان همان بهتر است که بر مرض مریض اختلاف نوشته باشد
و تفصیل ذکر انوپان اینست که اگر بر امراض صفرا مطلوب است ازوزن جورن
و امثال آن سه مرتبه زیاده گرفته بکار برد و اگر بر علت باد میخواهد متضاعف در
بگیرد و اگر بر مرض بلغمی پانچ در کار است برابر وزن در کار است و فایده انوپان
بسیار است چنانچه که اگر یک قطره روغن در طاس آب میگذارند در تمامی آب

پا جورن

بستر بدید احتیاط میکرد همچنان تا تأثیر ادویه بهمراهی آن ویان در تمامی اعضای [illegible]
و بسط بعنایت گردیده عمل خود بکنند و اگر ملحی را از بثره ملحی [illegible] دادن
کفه [illegible] باید که رسن یخ گوردر ادویه چنبه آن اندازد که آن ادویه در رسن
غرق شود و اگر در نسخه چون داشان آن وزن هر یک را جداگانه مفصل نگفته است
ضابطه متوسطی که وزن هر یک برابر بگیرد [illegible] املہ و شوربای عرف
جبینه و هلیله و بلیل دراز و نمک سنگ بوزن برابر گرفته نیک باریک تر سیاه
~~و نقش را برجست~~ ~~بوزن~~ قنقل ~~برابر~~ بوزن همگی چون باشد بخورد
تب انواع دفع کوده و هیدي بست و دبین و باچین بست نام این ادویه
چوران بست ترپهلا ترکیب طریفل است که یک عدد هلیله بگیرد و دو بلیله
چهار املہ کوفته باریک کنند و بخورد علت برمیوه را ناسی و چوربت پرینه
برود و غلبه صفره و بلغم را دافع بست و دبین و باچین بست و مرض برص را دفع
درسائن بست درسائن آنرا گویند که پیری وضعیف بنیه رسیده و جوان میباید
گردد و مدام با قوت و قوی دل باشد و اگر همراه شهد و روغن زرد بخورد همگی درد
چشم که هر گونه باشد دفع گردد نام این ترپهلا خوانند ترکته بلیل دراز و مرچ و زنجبیل
این هر سه مثلثه را ترکته نامند و فایده این است که در دفع بلغم [illegible]
سیدو برص و نبض و برحفع طعام و بر میوه و گوله شکم و آنکه باد دورد [illegible]
زنم

و دهن ست یعنی آتش حجابی افزاید بیل دراز و حباب و تخیل و بیلول
وجینه این جنس را بنج کول گویند و اگر بمورح یار کنند کهند و کهی خوانند تلیه نشان
آنست که رغبت بر طعام می افزاید و باجین و دهن ست و بر بیشتر و بهی و
بارکوله و دردشم و غلبه بلغم دارد و در روک بار او واقع ست ... دادنی خورد و
تاج بنج هر سه را تر سوکنده خوانند و اگر نالکیس در امیز ند جیتو بجابک نامند نا نیز
للّه آنست که در طبعیت یک گرم ست و خشک تر ست و چنان هم گران ست
واقع صورت ست و در رنگ چهره و در و نمود ابر گردانیدن نشاط دارد و رغبت بر طعام
کند و با هضم ست و تیجهن ست و در دفع بلغم توانا ست و زهر خورده را نیکو توانر
ساخت ... کالموری و جهیر او کی جیوک و کهیه و مید او مها مید و جیونتی و
هلتی و موکو برنی و ماکهه برنی این را اشت جیوکن خوانند و فاید اش منفعت
در لذت ذایقه شیرین ست و هر جو ریکه اسقاط حمل میشود و از نکیرد حمل رجا ماند
لا نقل نشوا هر دو گران ست و شیر در پستان عورتان می افزاید قوه
و شهوت را می افزاید و مرخی ست و سرد ست و تشنگی را می رباید و
... را می رواید و خشکی زبان را تا تیز می میکشاید و ... را می
... نشاند و سوزش را به رطوبت تبدیل میدهد و جنس با را
... زرد میدهند و هر دو کاکولی و جیوک در کهت ... زرده و برده این
... رک خوانند ... سیر و توصیف این به جیوتکن موافقت دارد

رابعه بلغم

پنج لون نمکست نمک سونچر و نمک بر و اتر لون گویند و اگر نمک هندی با
هیتو لون خوانند اگر نمک رومک اندازد پنج لون نامند بدانکه از جمله این نمک
های نمک سنگ بهترست و تا پر نمک آنست بعد از خوردن بشرین رسد مبدل
میگردد و بول و غائط را با هک ست یعنی از مقام جو دانسته بر لب پی اندازد و مرض
و سوجهم ست یعنی باریک زود در مقام اعضای وجود که باریک تر اند در انجا دخل میکند
و دافع بای ست و در عمل پنج گرم ست و دیمن و پاچن ست و بلغم و صفره را قوت میدهد
یعنی زیاده میکنند سپاه استخار دو جو اکهار هر دو را اکهار نامست گرچه اینها هم مثالی
آتش توان بخورد بار کوله شکم و لوا پیر و شکر به را از جا بر میکنند و در اوکست و هاضم
ست و گرم ست و شهوت و کنکر تهمیه را بنیت و با بود بیسا ذو تر بیله و
هرد خارک و ... ای ... ور تحلیل ... لیدا ز دو طبل مرل و مورهری
و فکومی و باد افزا و کتیلی دبت پایزه و هیجا و ترا هیم و نبتر بالا د بوست و
سیب بید یعنی بهر سول و جهلتی و کوده و لسان العصافیر و تا ... و ...
ثانجم سهجنه و زاک پنج و پنج و بد ماله و حس خوب ... خون دا ... کبر بیت و ساد
و بیتون و باد بو نک ... و جیتیه و دیو دار و ... و بتول ... و چیوک
بکنبه و فلفل و بنا ... و گل نیلوفر سفید و کاکوشه و ... و بتر ... و ... و بسباسه
این جمله را برابر وزن بگیرد و نصف وزن از تمام وزن جوزن چرانیه بامیدی
اندازد و این نسخه را ... رسن جوزن نام ست هر ... اختلال ... ضعف ...
هرگونه که باشد خواه بادی و خواه بلغمی و خواه صفراوی یا خواه دو ... و ...
که از ... شکم بار از ... آنم که در ... و بات عل خود ...

سندرس بنام مصر شنیده ... پنجو

دفع اخلاط و بعضی را که از برص و از صیب تب انده است و یا از ایست رسیده است

و دفع پومپه و دفع الیره و دو تره و تپه و چاور تهلک و اسهال اند و تو شیده و ماخولیا

و شده را و شیکم و ریغه و تنگی نفس و خفقان و بمقهقه را از امراض سینه و کنول یال و درد کمر و درد

و درد زانو و درد دیگر اعضا نابود شوند باید که تاب سرد بجوش چنانچه که سندرس حل در آب

بالا که دانوان توانا قابل است همچنان این سندرس نام جورن در دفع بها امراض قوی

در کار است **ایضاً** تر بهله و پلپل دراز همراه شهد بخورد سرفه و تنگی نفس دفع شود و نام

است بهدر است **نسخه** کاپهل و موتها و گلوی و کچور و کاکراسنگی و پهکر مول باریک

باید همراه شهد یا تا شیره آدرک بلیسد تب انواع دفع کرده و امراض حلقوی و سرفه

و تنگی نفس و دوری رغبت طعام و غلبه باد و نزا پدید و درد شکم و چی و درد کمر دفع شود

نام این لت بها دار است **سرشاد** کاکراسنگی و اتیس و پلپل دراز باریک کرده

همراه شهد بخورد سرفه و تنگی رطوبت دفع کرده و اتیس تنها بخورد همین کار دارد

این را سرنکاد نام است **ناگرد** زنجبیل و اتیس و انکوزه و موتهه و گوده و چیته

باریک کرده جورن با آب سرگرم بنوشد اشتیا که ام شده باشد دفع کرده و ناگراد

جورن نام است **[illegible]** هلیله و اتیس و نمک سنگ و نمک بوچ و انکوزه

باریک کرده جورن با کمی گرم بنوشد اشتیا روا طلاق بر دو این جورن قابلی است

این است هر شکل و نام است **[illegible]** موتها و اسپند رجو و نغر بل و لوده

اطلاره

و موچرس و گل دهاوا را باریک کرده همراه قند سیاه و دوغ ماده گاو بخورند
اتیسار که بهر گونه باشد دفع شود و بر وایکا نام زحمت دور شود قابض است نام این
چورن [illegible] است برهت [illegible] موتها و ارلو و زنجبیل و گل دهاوه و بلوه
و نیتر بالا مغز بیل و موچرس و پاوه [illegible] العصافیر و ملوسة و رخت کرده و
تخم [illegible] آسنس نوبت [illegible] همه را باریک کرده با آب شسته برنج و شهد
بخورد بر اهکا اتیسار که چون جوی آب جاری باشد و سنگرهنی و درزمان برود
و قبض شکم شود این را برهت [illegible] است رجاد موریح و جبیه و [illegible]
نمک [illegible] آس کرده همراه دوغ ماده گاو بخورد [illegible] رنجر و سنگرهنی
[illegible] بهی و [illegible] و باد [illegible] دفع کرد و رجاد چورن
نام است [illegible] مغز [illegible] هشت حصه و مصری هشت حصه و انار دانه
و تنتک بیل و مغز بیل و گل دهاوه و اجود و تبل دراز این هر یک چهار
دانه سه سه حصه و موریح و زیره سیاه و کشنیز و تبل مول و نیتر بالا و نمک [illegible]
و اجواین و جاتور جاتک که در سابق [illegible] و جبیه و زنجبیل هر یک حصه
یکسر دو باریک کرده [illegible] نام این [illegible] است امراض گلو و [illegible]
و قوالج [illegible] و باد گوله و سنگرهنی دفع کرد [illegible] انار دانه
دام و شکر [illegible] دام و [illegible] دام [illegible]
چورن ساز [illegible] است [illegible] اشتهای [illegible] است و [illegible]
و [illegible] را دفع میکند و [illegible] نام است [illegible]

ص

انار دانه هشت و مصری هفت حصه و فلفلدراز و بلاموول و نانخواه و مویزج و کشنیز و زیره سیاه

و زنجبیل از هر یک یک پل و تباشیر چهار تانک و جاوزچا تک هر یک بوزن یک گول

سنبس توچی

این همه را کوفته باریک بکنند و بخورد اشتها و سنگ هضم و باد گوله و ... و امراض معوی

و مفاصل و ... و سرفه دفع کرد و نام این ... ... [illegible] جورن

در نقل کافور اعلی لاچی خورد دالچینی ناگکیسر جوزبویه خس زنجبیل زیره سیاه چوب ... سیاه

تباشیر ... ... نیلوفر سنبل دراز چوب چندن تگر ... ... برابر

بعضی چهار

وزن گرفته باریک ساخته چون ... بکنند ... از وزن تمامی مصری مخلوط کنند این

الزام

جورن را ... ... که ... اهل ... مجلس ... ... اشتها

دوستانی

می ... رغبت طعام مطلق ... ... قوت شهوت ... شود

و غلبه اضلاع ... و مرض سینه و درد گلو و سرفه و ... و ... و قوالنج و ...

و ... نفس ... ... و ... و باد گوله و سنگ هضم و ... در چند روز

دفع شود ... [illegible] ... و در نقل لاچی خورد و ... و ... ناگکیسر و کافور

سیاه

و چوب چندن و ... و ... و ... و تباشیر و سنبل دراز و ... زیره

انواز

... ... همه را برابر وزن گرفته باریک ... برابر ... وزن جورن ... ... اضلاع

... برابر ... مصری ... ... هضم

و ... و ... نفس و ... ... و ... بلغم و ... و ... دفع کرد ... نام ...

براى سينه بهوار است

جوارش موبرج ذنا الكبير قاقليس تير و بنج نمك هر يك جوالهانه يك حصه بگيرد و بلا مول
و چينا و زنجبيل و فلفلدراز و تنبل بليله بهل و زيره سياه هر يك دو حصه و كتيرا و آمله دو تهه
و الاچى خورد و بهوكلس رواجود و موتهه هر يك سه حصه همه را بكنه و چهارم حصه از تمام وزن
جوارش انار دانه انداز د يا از نصف وزن آن همى مع انار دانه مصرى انداز د و بخورد و
بر طعام مى آرد اشتهاى بخشد و قوت دل ميدهد هر مرض سينه را از جاى دو ميكند و رفع
را از مقام خود دفع ميكند [illegible] بوجها در شكم باد گونه بواسير كرم شكم قولنج عرق [illegible]
است و تنگى نفس باد فرو ميكند انند مهالكهاد جوارش است [illegible] جوارش چيهته تر بهله
تركوبه زيره هوه بيرخ نانخواه بلبل مول زنجبيل چچى اجود اسكندر وى كتيرا
بارنگ زيره سياه جوب چيكه بهلا مول اشخار خواه جولهار و بنج نمكه و كوتهه [illegible] برابر بگيرد
و دو حصه حنظل انداز د و دو حصه سوت و سه حصه ديوى و چهار حصه زقوم خورد انداز د جوارش
بازد اولا مريض را با حقن و اشهپى و سوبدن كرده بار بعد ازان اسهال بعد از اسهال
دادن اين جوارش كه گفته شد بخوراند يرقان و مرض سينه و سرفه و تنگى نفس و بهلندر و [illegible]
و تپ و برص و سنگ در بينه و امراض گلو و [illegible] باد و بلغم برود اما بايد كه با لو بان مواظبت
اگر در دفع پرى شكم ميخواهد [illegible] شراب با همراه آب كانجى بخورد اگر دفع [illegible] مطلوب
همراه آب [illegible] كنار بگيرد و در قبض شكم با شراب [illegible] دو راحت [illegible]
بهتر است و آب [illegible] بليله بهل در دفع درد معده [illegible] شراب [illegible] شير [illegible]

اودر روده خوب است اگر امراض بادی است همراه شراب بخورد و جوشانده انشاد سمنی حکم دارد

اگر بواسیر است با آب انار دانه بخورد و زهر خورده را با روغن زرد بدهد نام این بارابی جورن است

در هلاکها امراض مقوی است جورن کیاد جورن هره بهیره ترپهله نراهم بلبل دراز

چوب چوک سونٹ زقوم هرد کملی بچ بیل نمک سنگ بیل کنول بهم جورن کنند همراه

آب گرم با بول ماده گاو یا همراه آب انار دانه یا همراه رس ترپهله یا همراه رس گوشت هر چه

اگر موافق هوا موافق طبیعت داند بخورد خللی طعام و بهیری و بادکوده و ... بواسیر و بلغم و

و بلک روده و گنوی باد سند روده و اودر روده دفع شود این را کیاد نام است نوع دیگر

بلبل و نمک و چیته و هر یا آب گرم بخورد اشتها آرد و شکم صاف شود نوع دیگر

و هلیله و بلبل دراز و سونٹ و سونچر نمک برابر گرفته باریک بکنند نام این پنج سم جورن است

بول ... شکم بانیک دفع شود و امراض جهتر بواسیر باد که اثر باشد دفع گردد

حلک بلبل دراز چهار ... سونٹ یک ... و نکر تری یک ... باریک کرده

جورن بکنند او را باشهد ... ایهاره دفع شود و بستگی غایط در روده اودر بول که

... نوع است و بلغم دفع شود این را ناراجلک نام است نوع دیگر هر سه هلیله هرد دکهار

... در بادیان و بچ و اجوده و بینی و هوه بیره هر دو زیره و موره بلبل مول و بلبل دراز

... الکوه و نمک سنبری و گور و یا ده و زنجبیل و بایچی و چیته و چاب و بادرنگه

... انار دانه ... باریکه بیل و سونٹ و دوستا درد ... اینها را این

و بهارنگی و دیودار و اجواین و کنبر و تونبرو و هیلاموول و تخم کنار و هلیله هلیلی

یعنی کنبابه

برابر وزن گرفته ازرس ادرک پت دهد و از شیر بجوره بنهرپت دهد بعد

رزان همراه روغن زرد یا همراه شراب یا آب گرم بخورد یا جورات بسوک تلک

امراض سینه و درد جگر دفع شود و درد معقد و درد پهلو و درد سینه و بواسیر و نفخ

شکم و نقصان اشتها و باد گوله را [illegible] رد کند و مرض استسقا نیز بهی پهلو را

و کهک و بری شکم و سرفه و تنگی نفس دفع شود همین نسخه را روغن نیز بکنند بطار

می اید **تونبرادی** تونبرو و هر سه نمک و اجواین و هیلاموول و جوکهار و هلیله

یعنی کنبابه

و انگوزه و بابرنگ [illegible] برابر بگیرد و سه حصه نسوت از جمیع دارو چورن

اسوازه و باب گرم بخورد یا همراه اب جوش اب جو بنوشد هملی تول دفع شود

و باد گوله نیز دفع شود و تونبرادی نام است **جبرکادی** جبته و ترنجبیل

و انگوزه و پیپل دراز و پیپل مول و چاب و اجود دمو [illegible] هر یک یک

کرکه بگیرد و ساجی و جوکهار و نمک سنگ و نوچر نمک برو نمک سمندر

و نمک رودر مقدار یک یک تول چورن بکنند ازرس بجوره پت دهد

ازرس انار دانه پت دهد و در افتاب خشک کنند باد گوله [illegible]

درد انجم دفع شود جبرکادی نام است **اجموداد** اجمود [illegible] دو ماه

انجبار

جبته هیلا مول بونه پیل دراز مرچ هر یک نمک کرکه [illegible] دهد [illegible]

دونه

... بوته ده طهرکیه چورن کند با اب گرم بنوشند امدسس واو و درد که
دائم باد و درد چشم که شبنه شبنه درد کنند و بهوره کرده ی نام و درد کمر و پشت
و درد زانو و درد مقعد و بوتیا و پربوتیا و بسواحی و بلغم و باد و جمیت
ان دور کرده با برابر وزن ان قند سیاه امیخته گولیا کرده نگهدارد
وقت حاجت بخورد اجوداد نام است [illegible] اشخار
و چوکهار و باوبه و کنجو و هیچ نمک و الاجی زرد و برنج بهار سنگا
و پای برنگ و انگوزه و بهلمول و کچور و دارهلد و نسوت و موتهه
و بچه و اسپند و جوزمانه و زیره و تنت ریکه بلبش دراز با پچی و ابل چب
ابل مهد مشهور
و اسل و اجواین و ویدار و چیح بل و بلیله و اتیس و اسپند این
و هوبیر و املتاس و کل کنجد و چوکهار و سهجنه و نال بلهاره و
بلاس این هر چهار کهار بگیرد بعد از ان لوه پیت گرم کرده در بول
گاو و سرد کرده باشد برابر چورن مخلوط کنند و از رس پخته کره
تا که روز بهاونه کنند و سه روز از جوکه شیقه دهد و از رس ادرکه
بهل
بهمراه طعام بخورد اشتهاء ارد اگر با انوپان دهد ... دیر نیسه

حب بلاس
خرجهار زرد اجوز خالیه
و خاکستر کرده بطریق
... مشهور و کهار بگیرد

... چهار پسیار زیست
... سنکهیه خشک
ساج ... و نال بلهاره
و سهجنه

برود و بند خطمی و قلم و بهی و درد معقد را بواسیر او و در روکه و انتشر برد

و در استسقا و بادارت دفع شود بعد از خوردن طعام یک کرکیه بخورد

و بندران حضم شود این الکن موکه جورن و بند این دایره‌ان کهرا ست

و انشی شمار ازیره اشده است صدوا ان جورن نمک سنگ

و ببیل مول و ببیل درانه و چاب و چیته و زنجبیل و هلیله هریک را بوزن

یکحصه مسرا بید شیره ماریک کنند و بخورد بسیار از روز ری بر طعام

اید و کرسنگی افزاید و این جورن بزو ان است در تعریف این

جورن هم نام ان گواه است مجرب است دسمول گشت

صفوا جورن انکوزه و بادیه و بابیه و کشبیر و انار دانه و نوربا

پیپه چیته و اسکندریس بکرر و اجمود و ترکوته و کم سرونایل

و اسکند و قند ریکه پهل و زیره سیاه و بید وف پیل مول

ونج و چاته و اشخار و جوکهار و پنج نمک همکا را

چتر

پیپلا مول
رستجمیل
مرچ

مرچ جیتد سبج

بعلی را باریک باید و نگهدارد و در وقتی که نفخ طعام خورده باشد باید
بعد از طعام با آب بخورد یا همراه شراب خواه همراه دوغ ماسه کار و بخورد باد گوله
شکم که از باد باشد یا از بلغم بوده باشد و مرض سینه و پهلوی جانب راست و درد سینه
و درد مقام که بالای ناف است و [illegible] و درد مقعد و سلسل بول و اسهال
یعنی پری شکم و یرقان و هلاک و حارت پهلوی و سرفه و تنگی نفس و بواسیر
را دفع شود اما باید السقیه از شیره بخوره ید یا کوماسته نگهدارد
و این را هکواد نام است **جوارش چورن** ناگوره [illegible] دانه و زنجبیل و نمک
[illegible] مغز [illegible] هریک چهار تانک بگیرد و سویچ دو نیم تانک و پلپل دراز
ده تانک بگیرد و بنج و سونچل نمک و [illegible] زیره سیاه و زیره سفید هریک دو تانکه
بگیرد [illegible] باریک کنند شکر و چهار تانک مصری اول مخلوط کند و نگهدارد
و [illegible] کند باند [illegible] و امراض گلو و سنگ [illegible] و [illegible] قولنج
و لاغری و [illegible] و پهلوی [illegible] پر شکم و قبض شکم و اروغ و درد شکم و [illegible]
و [illegible] امراض زبان و کام دفع شود صحت یابد **تالیسادی** تالیس
[illegible] زنجبیل پلپل دراز [illegible] هریک [illegible] قلمی [illegible] بگیرد [illegible] خورد
[illegible] بقول دارچینی هریک دو تانک بگیرد [illegible] باریک کند وزن [illegible]

مصری از غایة محلل کرداند و بینی در درد حلق است سرفه و تنگی نفس و
تب و ربو را بسیار دارد و اماس و بری شکم و بهی و شکم هضم با مد درد ک
دفع کرده و صحیح باشد تا نایب نام است الرحمن نسخه زا کو ما مطلوب باشد
جلاب مصری بدید و بکار برد همین حکم دارد [illegible] مصری نبات نیم
۱۶ اکرکه ۸
بلیل دراز بلاجی خورد دارچینی یعنی بقو نانخه هر یک از وزن خود ما قبل
خود همه بکوبد [illegible] اند همراه ایلبن و روغن زرد بخورد سرفه و بواسیر
و تب را از درحم رسیده باشد و بهی و سوزش دست و پای و کلیمن را نشهاد حتی
زبان و درد پهلو و ارو علک و تب او درد هلک را زرنان به اعضای بالا
باشد و رکت بت دفع شود سیلا نام است [illegible] مغز کند درد مغز کم امد
و ربد ملس و مصری و مصری و شهد و بلیل دراز باب نسخه ریح بلید نی
کردن دفع کرده [illegible] انده و نمک سوچل و مصری و شهد و موریج بخورد
تشراید بروده الرسیلا چورن با این هر دو چورن را دومت نماید بسیار نفع
دارد [illegible] تند و نمک بوزن نیم کرکه و نمک سوچل [illegible]
و نمک بر و نمک شک و کشنیز و بلیل دراز و بلیل مول و زیره سیاه و زیره
ناکلیسر و تالیس [illegible] بت هر یک دو کرکه بگیرد و موریج و زیره سفید
دار فلفل

سونجل هر یک یک کرکه و انار دانه چهار کرکه و الاچی نیم کرکه خواه
بجای الاچی تخم اندازد جمله را باریک کرده نگاه دارد هر روز یک تا نیم کرکه میخورده
باشد همراه دوغ ماله کاو و یا همراه آب چورات یا همراه شراب سیر همراه اسکو
که ذکر این پیشتر خواهد بود بخورد مرض بلغم و باد و باد گوله و بهی داد و در رگه
دفع شود و بواسیر و سنک ریزه و برص و هکندر هر سه گونه و اماس و تنگی
نفس و سرفه و علت بلغم و مرض سینه و مندامن دفع گردد و این و با چین
این چورن جهت طلب خلق الله و برای تحبب مردمان از زبان سونج
صادر شد **ایلاد چورن** الاچی و پهول بهرنگ و موته و مغز کنار و بیل و از
و چوب چندن اسا و کهیل و قرنفل و ناگکیسر برابر گرفته باریک کنند
همراه مصری و شهد بلیسد و بخورد علت سه که از باد خواه از غلبه بلغم یا
خواه از غلبه صفرا بود دفع گردد نام ایلاد چورن است **صفت تنب**
درخت تنب را هر پنج اعضای بگیرد و باریک بسازد و نگهدارد و وزن
هر پنج اعضای پانزده پل باشد بعد از آن کیتی آهن خواه سار گسند
بگیرد و بعد از آن بلیله و بهوار و جیته و مغز بلادر و بابرنگ و مصری

واملهٔ بلیله و بلبل دراز موریح و زنجبیل دبابی و املتاس و گوکھرو و هر یک
یک پل بگیرد یکجا کرده باریک کند و چورن را از شیره هنبلا مستقیه
دهد و از جوشاب درخت لهیر و از کاوده درخت است نیز مستقیه
دهد مقدار یک اکر لبه ازان چورن بگیرد همراه کاوده مذکورین یا همراه
روغن زرد یا همراه شیر ماده گاو بنوشد در مدت یکماه برص دفع گردد
در بیان [illegible] نسخه نام است فوملد ستاور [illegible] دیگر
و لیکرن [illegible] پلاو تال [illegible] همه را کوفته باریک کند همراه آب
یا همراه شیر ماده گاو بنوشد شهوت زیاده گردد چنانچه از جماع سیر نگردد
اسکندها اسکند و [illegible] ره هر یک ده پل بگیرد و چورن کرده دراوند
چرب انداز بوزن چهار تانک با شیر ماده گاو بخورد شهوت بسیار
حاصل گردد چنانچه صد زن را خشنود کند و ضعیف [illegible] بیاید
نام این اسکندها دارست عشراد جیبه و ترمیده و موسلی و بارنگ
و زنگویه برابر گرفته چورن کنند و نهم حصه از جمله تمام وزن این ادویه
حص کنه انداز [illegible] همراه شهد و روغن زرد بلیسد یا همراه بول ماده گاو
بخورد

بوزد یرقان و مرض سینه و بهلندر و اماس و برص و او درد رک
و بواسیر و منداکنی و اروح و کرم شکم دفع شود بوانس نام این

تریاک عاقرقرحا و زنجبیل و ککنول و نالکیسر و فلفل دراز و جوزبویه
و قرنفل و چوب چینی هر یک بوزن یک کهرکه بکیرد و باریک
کند و دو دام افیون خالص یار کند مقدار یکماشه با شهد از انجمله
بخورد احتا که شود و خوش شهوت پدید آید و بیز ۱۵ [illegible] ایدنام این
رهباد است.

فصل [illegible] در بیان ساختن کوا و [illegible]

چنانچه اولیه میکند همچنان جلاب کرده به بزند و اگر کوکل انداختن
یعنی [illegible]
ملکن کرده با آتش نرم کرده انداز دکوبا بندد و در بعضی جای
همچنین هم کوکل انداز و از رس و از شهد نیز [illegible] کوبا می بندد
اگر مصری کوفته است وزن مصری از وزن چورن چهار کونه باشد
اگر قند سیاه [illegible] بکیرد اگر کوکل با شهد است و برابر وزن
بکیرد اگر شیره یک جزی گفته است نیز مضاعف بکیرد و کوبا مقدار
چهار ماشه به بندد و یا مقدار طبعیت خود بخورد با [illegible] کود

نسخه حنظل [illegible] زنجبیل و دیوتی و هلیله [illegible] و اسکندروس
بخور
[illegible] دانه

وباریک وخار خشک وچیهته هریک دو دو لکهه بگیرد وزمین شده
هشت پل وبدهاره چهار پل این همه را درآب که یک درون بانج
انداخته بجوشند چون چهارم حصه باقی ماند فرود آرد واز پارچه
گذرانیده بگیرد بعد ازان هرچند که آب باشد دران آب مذکور به گونه
قند سیاه کهنه انداخته چاشنی کنند چون نیک پخته شود این ادویه ذیل
که باریک کرده باشند باید انداخت دچینه سونت دتون جوکه هریک یک پل
بگیرد وترکهته والاچی خورد وموره دبح هریک سه پل بگیرد وباریک سازد
دران چاشنی اندازد وسه دودام وزن شهد خالص اندازد وگولها
ببندد این را باهو سالی نام گویند هرگونه بواسیر که باشد وباد گوله که
هرنوع که باشد وادو در روکه وامراض باد ودرد سینه وبینس دقولنج
وسنگرهنی وبینس ورم وهلیمک ویرقان وبرمیو انواع دور شود
ورسایُن است یعنی ضعیفی به تندرستی مبدل گردد رجاد لوگمه
موره یک لکهه وبلیلا دراز یک لکهه وچوالکهار نیم لکهه وانار دانه
دو لکهه باریک کرده طیار سازد وقند سیاه بوزن هشت لکهه
مخلوط ساخته گولها مقدار یک لکهه ببندد وبوقت حاجت

دردمن

در دهن دارد سرفه نا شنیده برود مرجاد نام است نوعدیکر فلفل سیاه

کوتهه و هلیله و موتهه باریک کرده کولا به بندد و درد دهن انواز و سرفه

و تنگی نفس دفع شود اگر تنها باشد بخورد همین حکم دارد املاد کوکه

امله کل نیلوفر خواه ستر آن دکوتهه و کهیل برنج و بو باده شاخ درخت بر

بهیلا را چورن کرده باشند کولا به بندد و بخورد دشنام و خنک زبان و تو خشک

دهن دفع شود املاد نام است جیو بختی بزرگ زنجبیل و بلیل دراز

و لیله و امله و بلیله و بج و کلوی و دجم بلادر و زهر و هر یک از دیوزن

برابر باشد بار ریک کرده با بول ماده کاو و سحق کند و کولا مقدار یک سرخ

به بندد بارش اوراکه بخورد اگر بد هضمی طعام است کولا یک بخورد

اگر بو جاکرده است دو کولا بخورد و بار خورده را سه کولا بدهد و سنبادا را

چهار کولا بدهد این را جیو بختی نام نهاده بیو لها و بندیا ترکوتهه ابل

و چاب و تالیس سیر و چیته و زیره سیاه و تتک ریک بهل هر یک

کرکهه بگیرد و تیره کوبنده سه تا بلک بلی کند و قند سیاه سبت کرکهه

بلی کرده کولا به بندد بیش و سرفه و تنگی نفس دفع کردد و حاکم است

دعوسر فه

ابل سید

نعیم ارلاجی عال بیرد و خ

وکلو را صاف مصفا کنند بو گیاه نام است کود پوست زنجبیل

و قند سیاه یکجا کرده گولها بندد و بخورد دافع شود الراجیرن باشد -

گولها پلپل سیاه دراز با قند سیاه بخورد و اگر سلسل بول است گیاه

زیره سیاه با قند سیاه بخورد اگر بواسیر است گولها قند سیاه با هلیله بخورد

این نسخه گولها رباعی است یعنی کود چو نشیمه گویند پرده وار مودک

بدهاره و بلادر و زنجبیل با برنگ بگیرد همراه قند سیاه گولها بندد بخورد

بواسیر دفع شود پرده وار مودکه نام است سورن هندی سورن عرف

زمین قند را گویند بوزن سه دو حصه و چیته شانزده حصه و زنجبیل

چهار حصه و مورچ دو حصه هر یک را یا دیگر نه یا قند سیاه گولها سازد

علت بواسیر را قاطع و دافع است این را سورن هندی نام است

بجیاد گولکه ستاور و کوبچه و منهدی و مهلیتی و موبثه و کلوی

و دودهی و نمک سنگ برابر بگیرد بوزن مضاعف این جمله

اسرار خرف پهنک مخلوط کنند و یکجا سازد بعد از آن در شیر

ماده گاو که وزن آن ده گونه از وزن همه نسخه باشد بجوشانند

جو

چون اکثر ایدینم پل ازان همراه شهد و روغن زرد بخورد بواسیر

دا اشتهار دفع کردد و غذای حیوانات و برنج بخورد بجبا کوتکه نام است

حبوب نا گلکا زمین قند سفید زرد حصه و بهاره شانزده حصه ماچی

یعنی موصلا سیاه هشت حصه و حبت هشت حصه و بعد ازان هلیله بلیله آمله و

برنگ و ناگکیسر و پیپل دراز و بلادر و پیپل مول و تالیس پتر هر یک

چهار حصه بگیرد و بعد ازان تج و الاچی هر یک دو حصه بگیرد جمله را باریک

بکند و مضاعف ازان قند سیاه انداخته گولها به بندد هر روز دو مست

نماید آتش جوع افروزد و بواسیر دفع شود و سنگ حصنی که از غلبه

باد باشد و باز بلغم باشد و تنگی نفس و سرفه و قولنج و فیل پای و اماس

بر اعضای و هلک و پرمیو و بهکندر و سستی اعضا و کم قوتی ناپدید

گردند محبت باشد و عقل و فطانت افزاید و قوت در تن پیدا گردد و رسایک

است سورن بهلی نام است در باب بواسیر اعلی است

از جمله تر کوهه و چاب و پیپل مول و خبثه و دلور و مار قست یعنی

و تج و دار هلد و سیپی و برنگ هر یک یک لکهه بگیرد و مضاعف

از همه اعمی گنته انداز دو در بول ... که ... هشت مرتبه زیاده با

انداخته بجوشانند چون نمک پخته شود گولها بندد همراه چیزی مالکا دو
بخورد کنول باد با بندر روگه و پرمیو و بواسیر و برص وا دور است
ذات جیرن و ابهی وا دور دوک و منداگنی دفع شود نام این هندوی
نام است یرقان و پرمیو با نمک پرود چندر پربها گولی اسکندر روس
نخ مسیحا چرایته دیودار زرچوب داروهلد اسقیس بپل مول شود با
کنتر طراقیل وخاب تشفیق یعنی باونک تبج پپل ترکوتیه
مارقنش هر دو کهار هر سه نمک هر یک یک تانکه بگیرد بعد ازان لوث
ودقوق و مینج و تج و الاچی و تباشیر هر یک وزن یک کرلهه بگیرد
وسارکنه دو کرلهه و مصری چهار کرلهه و سلاجیت هشت کرلهه
وگوگل هشت کرلهه یکجا کرده باریک بکنند و گولیها بندد چندر پربها نام
گولها است بسیار امراض وجود دفع شود خصوص هر سبب نوع پرمیو و سلسل بول
که هرگونه باشد و موترکهات و سنگ مثانه و قبض شکم و بول شکم که هرگونه باشد
و درد گوشه که فتق واقع و قفه سدا میشود و انده برده و یرقان و کنول باد
بهگندر را اثر برده و درد کمر و تنگی نفس و سرفه بجا عرف بنوای
و برص و خارش و ابهی وا دور روگه و بهگندر و درد چشم از هر جنس نوع است

چندر پربها گتکه

و امراض

که در اندام نهانها عورتان را منفعت وچون خاری پیدا شود هر علتی
که در آب منی مردان باشد ومثل آن وارده وامراض باد وتلخه وبلغم
همه دفع شود وقوت شهوت وخوبی جوانی زیاده زیاده گردد کوکلا مقدار
یک کهرکه به بندد ها لا ابن بهری تا بخواه زیره سیاه کشمیری هم موجود

کنکلاینی تهدی

باچی گری نکا هر یک چهار ماشه بگیرد وانگوزه ششم ماشه بگیرد بعد ازان هر دو
یعنی کمر کس
کهاری ونمک سنچر نمک ونوشادر هریک سه ماشه ودو تولی بگیرد وهلد مول
وبای برنگ وانار دانه وهلیله وجهته واملی پت وزنجبیل هر یک سه ماشه
بگیرد وهمه را کوفته باریک کند ودر رس ترنج عرق بخوره
کولا به بندد همراه روغن زرد یا همراه شیر یا همراه شراب یا همراه ترشی
یا همراه آب گرم بخورد شد این نسخه را کلا با ابن زاهر گفته است بر علت
مرض باکوره که از غلبه تلخه باشد دفع کرده اگر همراه بول ماده کاو بخورد

یعنی وزن دو دام

کوله بلغمی برود اگر با ... وسهول بخورد کوله اصلا دفع شود اگر همراه
شیر ماده کاو بخورد امراض عورتان که خون از اندام نهانی جاری باشد
دفع شود وظلم وامراض سینه وسنگ مثانه بول ورم شکم وبواسیر نیز
دفع شود مجرب عجب صحیح باید جوشاندن کوکل زنجبیل پلپل دراز جاب

بیل موال چهته انگوزه اجمود رنفف زیره هر دو زنیکایی سهالو
سان العصافیر باد هر برنگ هیچ بیل بیکی امیس بهارنگ
هوریری پیر یلیک یک تا تک بگیرد ومتضاعف ازوزن همکی ترپیله
یار کیخو برابر همه دارو کوفته بگیرد و همکی را یکجا امیخته و باریک کرده
دراوند چرب نگهدارد کو سا یک یک تانکه بیشه نکا هرا زدو یک کو سا میخورده
باشد علیه اختلاط اسبیات دفع کرده وضعیفی به شدرست بدل کرده
ودر پرهیز هیچ چیز مانع نیست هرچه خواهد بخورد وهرچه داند بکند
امراض باد که هشتاد گونه است وبرص وبواسیر وسنگ هضم ودرمیو
ونبات رکت وبول وبهکندر وا و دا درت وقولنج وکوبه وباد جع
وادرکره ونقصان اشتها وتنگی نفس وسرفه دفع کرده ومرضهای که
دراب پشت مردان است وعلتها که در خون عورتان است دورو
دفع شود الرعقمه باشد ازحمل بارگیرد واگر مرد [illegible] اوت نماید فرزند
نرینه پیدا گردد چون شاب بدانساد بخورد علت باد هر نوع ناپید شود اگر با
[illegible] کوبیاد [illegible] بخورد علیه تلخه رود اگر با ارکه بدهکن بخورد علیه بلغم دفع شود
اگر با [illegible] بخورد برمیود دفع شود اگر همراه بول [illegible] بخورد با بدرو که

دفع اده کرده همراه ابلی فرو برد علاج صید زایل کردد اگر با کادهه نیب کوده بخورد
برص زود اگر با کادهه کلوی بخورد باد رکت برود اگر با جوشاب ترب
بخورد رکت برص دفع شود اگر با جوشاب چاول بخورد زهر موش نیکو بود
اگر با کادهه ترپهله بخورد از درد چشم صحت یابد اگر با کادهه بنور تواگ بخورد
او را درد که هرگز نماند و حکایه شنود نام این چو کرانه کوکل است لنتورکوکل
ترپهله بوزن سه برت و کلوی یک برسته کوفته در او نداهنی اندرخته
بجوشانند و اب یکم درون اندازد چون نصف اب در خود فرو دارد
از پارچه کذرانیده اب خالص او را بگیرد در ان اب مذکور بوزن یک
برسته کوکل اندازد باز بجوشانند و کفچه میکردانند تا که سخت کردد چون
بقوام رسد یکه ازان ادویه ذیل باریک کرده باندازد و مخلوط زده و ان ادویه
ترپهله شش پل و کلوی یک پل و نرکچه شش پل کهرکهه و برنک نیم پل
دنتی یک کهرکهه و شوت یک کهرکهه باریک کرده اندازد بعد ازان
در اوند چوب تا مدت نصف روز نگهدارد بعد ازان گولها بوزن یک تانکه
به بندد موافق هوای ایام و موافق طبیعت خود دانسته با انوپان آب کرم.

صید یعنی کهیره

یا همراه شیر یا همراه جوشانده سپستان و با هر که موافق خواند بخورد انواع

برص و باد رگ که از سنبات بوده باشد دفع کند و بثل هرکوفه و بادکوله

و بر میوه و خشکی تنش سرخ و او دور روکه و نقصان اشتها و سرفه و تنگی نفس

و اماس و یرقان و دمه دفع شود اگر هر روز مداومت کنند رسایی است

اگر همراه گاو دهه باشد که بخورد درد چشم برود اگر با گاو دهه برناولک بخورد

(یعنی برنل)

بادکوبه دفع شود اگر همراه گاو دهه کسمیر بخورد دبل و برص و کوبه

دفع شود اما باید که ترش : از چیزهای شیجهی و از بسیار خوردن و از

شهوت و از محنت کردن و از گرما افتاب و از شراب خوردن

و از عصر خوردن پرهیز کنند نام گور گوگل است **تریپهلا دگوگل**

تریهله سه پل پلپل دراز یک پل و گوگل پنج پل کوفته و یکجا کرده

گولیها بندد و موافق طاقت خود بخورد بهگندر و گوله و اماس و

بواسیر دفع شود تریهله گوگل نام است **گوکهرو گوگل** خار خسک

هژده پل در آب که وزن شش ربع زیاده باشد پخته کنند چون

نصف آب در خورد از پارچه کند پالیده بگیرد و هفت پل گوگل در آن

گا دهه

کاوهه با گمیده و باز کوفته ندو هراوی زین با خراز و دان است
زلوبه زبهلا موتهه امکالها کف پل باریک کرده با ترازو چون یک
جبه شود کوبا به بندد و بخورد به میوه موثر کرچه و بر در موثر کمات و بادکت
درد کونه است و علت باد و امراض منی و سنگ مثانه دفع شود کو چهار دکو کل
تمام است زجبه دیو دلک ترپهلا هشت پل تم بلادر پل و با کچلی نیم پل
و ادرک چهار پل بیدران رهن کنده و تمت و کو پل و سلاجیت هر یک یک
پل و پهکرمول نیم پل و چیته نیم پل و مورج دو تانک و زنجبیل و بیبل و درازو
موتهه و بنج ولائچی و پیپیچ و ناگکیسر هر یک یک تانک بگیرد همه را باریک
کرده یکجا کنند و در برابر آن وزن شکر تری را جلاب کرده چورن مذکور انداز
دکوبا بوزن دو دام به بندد و بخورد انواع برص و سعفات و امراض آن
که گوناگون است دفع کند و بهی و باد کوله و امراض زبان و مرض کام
و مرض گلو و درد سر و درد چشم و مرض ابرو و مرض گردن و درد دست
دفع شود بدانکه اگر امراض از ناف پایین و تحت است باید که این
ادویه پیش از طعام بخورد و اگر از ناف بالا تا سینه است در نظام
النضج طعام خورده باشد اثر بان بخورد و اگر از سینه بالا تا سینه است

بعد از طعام بخورد وبی را ز پهلاد مودک نام است [illegible]

بوست درخت کچنال سه پل ودر تر پهله بیس پل
و ترکوهته سه پل وبرنا یک پل والاچی خورد وبخ وپیپل هر یک
یک یک کرکه بگیرد ودر برابر این همی وزن کوطل بگیرد همی را
کوفته و یکجا سازد و گولها بوزن یک تانک بندد و در وقت صباح
میخورده باشد [illegible] یعنی گفته بالا که هرچند قوت قوت رفته باشد هرچه
صحت باید وایچ رو که والابد ورهته و دنبل و بادگونه و برص هلکند
دفع شود باید که با انوپان کاده هندی بخورد و یا جوشاب درخت
کهیر باشد خواه کاده هلیه باشد این را کانجناد کوطل نام است

گلهاد و مودک ارد ماش که ماش نا پوست باشد ارد گندم
وارد جو که خالص وصاف باشند وارد برنج ساتهی وبخ و پیپل
والاچی و قرنفل و بافلا و تال مکهانه و بیداری و کوچ و لکبرن و
خارخسک و ببول بهرنگ وکنار بانه و ترکوهته و بیل هر یک
چهار تانک یک پل بگیرد همی را بار یک کرده یکجا کنند و در روغن زرد
قدری بریان کنند و وزن روغن زرد نصف از وزن همی او کهند

بنند و برابران همه شکر تر زد بنوازد و متضاعف اب انداخته از
آتش نرم نرم جوشش دهد و نیک پخته کند چون پخته شود فرود آرد
و با مقدار یک پل به بندد و در وقت شام بخورد و بالای آن شیر تازه گاو
گرم دام بخورد باید که از چیزهای شور و ترش پرهیز کند و شهوت
زیاده گردد چنانچه که بسیار عورت را خشنود تواند کرد ما لها دمودک
نام است تا اینجا ترکیبات کوشا انجام رسید **فصل یازدهم در**
بیان ترکیب اودیه جزی را که اودیه کردن مطلوب است گاوده
کنند اما جوشش زیاده دهند تا نزدیک قوام رسد اثر اودیه گویند مقدار
خوردن آن وزن یک پل است اگر همراه مصری گفته باشد باید که
چهار مرتبه زیاده از چوب باندازد و اگر قند سیاه گفته است متضاعف
بنوازد اگر رس گفته است نیز چهار گونه بگیرد بدانکه چون جلاب
پخته کنند علامت نیک پخته شدن است که از انگشت برداشته از
انگشت دوم خود برهم کشد چون تار کلان بکشد خوب در آب بنوازد
چون در آب غرق گردد باید دانست که جلاب نیک پخته شده است
و نیز علامت آنست که بوی خوب بدماغ برسد و صورتش خوب

قوت باه

در ترکیب اودیه

درنقرایسمان زبان فرود رود. اوکهید مخلوط ساز د بجار بو
بعد ازان همراه شیر ماکه قا و یا سنبهوه نینکر یا همراه جوکهه یا همراه کا
نخ مول یا کاد هه بانه به چیزی که اتو بان موافق داند بخورد که
فایده دهد **کفت کاری اثوید صد** کفت کاری صد پل دراب که یک درون
انداخته بجوشانند و کاد هه او بکیرد یعنی چون اب از چهارم حصه باقی ماند
فرود ارد و از پارچه کذرانیده بکیرد بعد ازان در این اب مذکور
پل مصری انداخته جلاب بکنند چون جلاب به نیک چنین که علامتش
کفته شده نزدیک رسد او کهد ذیل که باریک کرده باشند بیندازد
کلوی چاب جیته موتها کارسنکی ترکوته دهاهیه بهارنکی راسن
بخور میریک پل بکیرد باریک کرده بیندازد و روغن زرد هشت
و روغن کنجد هشت پل نیز اندازد چون اویه سرد شود بالای از
شهد هشت پل و تباشیر و پیپل دراز چهار پل اندازد و مخلوط کرده
درا وند کلی نکهدارد اوید کفت کاری نام است جهلک و تلی نفس و سرفه
تانک برود دفع کرده **جهت برانتش اوید** بیارد دسمول بوزن ده پل
و پیپل دراز کارسنکی دالچینی کلوی بیمه کرهتی بهوه انبه باشد

بوزن
یعنی بلیلی
ردد

رده چیو نیمه اسکند رولس چوکه زنکبه میسیحا بید گواجو نجی موکور بند
بالهه برنی بداری کنند بوزنو الاکولاکل میدا الا نجی خورد چوب از
چندن هر یک جداگانه یک پل بگیرد و کوفته باریک کنند بعد ازان با نصف
عدد املهٔ پخته و رسیده در گیرد و دراو زطی یکجا کرده انداز د و آب بوزن
یک درون بریزد و جوش دهد چون هشتم حصه باقی ماند بستانند
بعد ازان انار [illegible] پرداشته جدا کنند و تخم او دور کنند و در پارچه صاف
انداخته بمالد و آب کادهه از پارچه کنند رانیده بگیرد بعد ازان امله
مذکور که مالیده است در روغن زرد هفت پل بریان کنند باتش نرم
نرم بعده در آب کادهه مسطور شکر اعلی بوزن صد دام باندازد و امله
بریانی نیز یکجا کنند و پخته سازد چون نیک پخته شوند ادویه ذیل باندازد
یعنی پیپل دراز دو پل و تباشیر چهار پل و تج و دارچینی و [illegible] و ناگیسر
هر یک [illegible] ماسه باریک کرده باندازد چون یکجا شوند خوب پخته شوند
فرود آرد و سرد کنند بعد از سرد شهد بوزن چهار پل آمیخته کنند و نگهدارد
این را امی بر دارنش نام است یعنی جمن رکهیر گفته است موافق
طبیعت بخورد یعنی [illegible] است یعنی پیری و ضعیفی بجوانی

مبدل شود خوردطان وضجنان را نیت دافق است مرض اورا جهت
که در سینه باشد فنا نوانی ازکثرت قوا بنج حاصل شده است دفع
امراض سینه ناپدید کردد وآواز حلوکی که بسته باشد لن ده کردد وسرد
وحکی نفس وتشلی دهن وباد رکت فراورکرده وغلبه اخلاط و
امراض اب سنت امراض بول ذابل را ناپدید شوند صحت باشد وقوت
حافظه بیفزاید و ونسیان را در طاق کذارد وشهوت فراوان قوت
روی نمایان وخوش دل شود ودماغ تازه دارد وسستی برطرف
کردد اما بر هر علتی است که از طعام بسیار سیر شود **کوکبه بانداویه**
بیارد مزدیه عرف بیهه طلان اول تخم او دور کند بعد ازان پارچه
پارچه کند بوزن صد بل درکیرد ودر اب ۱۱ وزنش چهار صد بل یا
پانزده وبجوشانند چون نیمه اب ورخورد اورا فرو دارد بعد ازان
ان پارچه ها را بدر آورده بطریق سابق که بالا کذشت درجا پارچه
باریک بنهد وقدری در افتاب بدرد بعد ازان ازنوکه کارد
بران پارچها نیش دار زنند ودر دیک هے اندازد ودر روغن زرد
هشت بل اندازد وبریان کند واب که ... را که از پارچه کذرانیده
است دران اب شکری بوزن ... بل باشد دجوش داده جلاب

پخته کرده دارا با غراره چون نیم پخته گردد که نار تواند بر آمد ادویه
ذیل باندازد بسبل دراز [illegible] زیره سیاه هریک دو پل و نیم پل
کشنیز و بنج و سوریج و الاچی و تخ هریک نیم نیم پل بگیرد باریک
کرده انداند فرود آرد چون سرد شود شهد چهار پل یار کنند مقدار
خواهش و موافق طبیعت خود بخورد رکت پت و قوانج و انواع بت
دفع گردد و کسیکه لاغر است فربه شود و تشنگی و بیهوشی و دوران سر
که در وقت خاستن تاریکی در نظر پیش آید صحت یابد و سرفه و تنگی نفس
دفع شود نام این گوله باند ادویه است **سورن ادویه** همان طریق
که ذربه را ادویه کنند همان جنس سورن را ادویه کرده از همان [illegible]
سابق موجود کنند و بخورد بواسیر و بیهوشی و علت باد که یکجا شده می باشد
و تنگی نفس نیکو شود و اشتها آرد سورن ادویه نام است **[illegible]**
هلیله اعلی صد عدد بگیرد بعد از آن جو چهار پیت و دسمول بیست پل
جیته و بیل مول و خار باز گونه و اسگند و [illegible] و تخم گوکچه و [illegible]
و بهارنگی [illegible] بیل و کرهنی و پکار مول هریک جدا [illegible] دو پل بگیرد
[illegible] و [illegible] پنج ادهک [illegible] باندازد [illegible] ان باشد که
اول جو را [illegible] کرده چون آب [illegible] رفته باشند بعد از آن [illegible] آخر

مذکور اندازند بجوشانند بعده شیر اندازد تا بطریق ماست بجه کند
وصد پل قند سیاه اندازد و روغن گاو و روغن کنجد هشت هشت
پل بکار برد چون نیک پخته شود ادویه طلا کند چون سرد شود با
شهد هشت دام و پلپل دراز هشت دام بیفشرد و هر دام دو عدد
هلیله همراه ادویه میخورده باشد قولنج و سرفه و تپ و تنگی نفس و بلغم
و بواسیر و ارزیح و حبس و سنگ همه دفع گردد ناتوانی و ضعیفی
جوانی به تندرستی مبدل گردد و قوت شهوت بسیار حاصل
و رنگ رو خوشدار گردد نام این اکت هر تکا است کوشت جاد ادویه
پوست درخت کوده بوزن صد پل بگیرد و در آب یک درون اندازد
اندر جو
و بجوشانند و چون چهارم حصه باقی ماند بستانند و از پارچه گذرانیده
بگیرد و دران آب بوزن صد پل قند سیاه مخلوط کند و پخته سازد
چون نیک پخته شود ادویه ذیل باریک کرده اندازد پیپلی و سونت
موچرس ترپهله ترکته لجالو چیته پادهه مغز پل اندر جو
بلادر ایتیس برنگ نیرمالا هر یک جداگانه یک پل بگیرد و باریک
کرده اندازد روغن هشت دام اندازد و چون پخته گردد بعد از آن
فرود آرد و سرد کند بوزن هشت دام انگبین یار کند و بخورد

مرنوع

هر نوع که باشد دفع گردد و اشتها را بسیار بدهد که هر گونه باشد و در الحک و یرقان

و در دلت پت و قولنج باد و اصل پت را اساس رز بواسیر لاغری و

پرداها و سول و دیگر امراض ها دفع شوند همراه انوپان شیر مایه کار دیا

همراه روغن زرد یا همراه دوغ غنم یا همراه آب سرد میخورده باشد

اما شرط اینست که اول ادویه خورده قدری تحمل کرده بعد از آن

طعام بخورد نوشت چاد اکسیر نام است نوعی دیگر بوت درخت

که سبز باشند بوزن صد پل بگیرد و در آن آب ادویه ذیل اندازد

لجالو گل داواه مغز پل یا دهه موچرس موته اتیس هر یک جداگانه

یک پل بگیرد و باریک کرده اندازد و پخته کنند تا زمانیکه در کفچه بربند بعد از آن

همراه شیر غنم یا همراه آب یا همراه شوربا بخورد استسقا هر نوع که باشد دفع شود

و خون عورتان را جاری میشود باز ایستد و بواسیر خونی و پرداها

خصوصا علت خون دفع شود کت چاد ادویه نام است تمام شد ترکیبات ادویه

تمام شد فصل دوازدهم در بیان ترکیب روغن [illegible] که از

وزن مسحوق چهار گونه روغن بگیرد از وزن روغن چهار گونه رس بگیرد

[illegible] که ذکر خواهد کرده چون مرتب شود مقدار یک پل

طیار شود

وزان جمله بجوشد و طریق پختن روغن آنست که اگر ادویه [illegible] روغن
بجوش مطلوب است باید که از وزن آن ادویه چهار مرتبه زیاده
آب انداخته بجوشانند چون چهارم حصه باقی ماند فشارند و از پارچه
گذرانیده بگیرد و اگر آن ادویه که جوشاب او مطلوب است قدری
سخت باشد باید که از وزن آن هشت گونه مرتبه زیاده آب اندازد
و اگر سخت تر باشد شانزده گونه آب انداخته بکار برد و دیگر بدا[نکه]
ادویه که کادهه آن درکار است از یک کرته تا یک پل باشد
آن ادویه خواه نرم باشد خواه سخت در آب شانزده گونه انداخته
و جوشانیده کادهه او بگیرد و از یک پل زیاده تا یک کوده باشد
هشت گونه آب اندازد و اگر از یک پرست تا یک کهاری وزن [illegible]
باشد چهار مرتبه زیاده آب انداخته و جوشش داده بکار برد و تفصیل وزن
کلک بدین طریق است که اگر آب خالص باشد در آن میان وزن
کلک مسحوق از وزن روغن چهارم حصه باشد و اگر آب کادهه باشد
از وزن روغن ششم حصه کلک اندازد و اگر رس [illegible] است وزن
کلک مسحوق از وزن روغن هشتم حصه اندازد و دیگر بدانکه اگر

مقرر شود که اگر ادویه
[illegible] شده و یا دو و دوا هم باشند
[illegible] آب انداخته
[illegible] شانزده حصه آب انداخته تا چهارم حصه بماند
[illegible] از ده حصه [illegible]
[illegible] بگیرد و اگر [illegible]
[illegible] هشت حصه آب اندازد و اگر
زیاده باشد [illegible] یا دو تا یک
از یک پرست یعنی [illegible] حصه
[illegible] وزن [illegible] چهار
[illegible] اندازد [illegible]
از ادویه آب [illegible]
ادویه زیاده [illegible]

بشیره یا جوشانده یا آب یا شیره ثوابت با دوغ باشد از وزن کلک هشت مرتبه
ده اندازه و وزن آب خالص هر جا که باشد از وزن روغن چهار مرتبه
زیاده بکار برد و نیز هر آنکه اگر زیاده از چهار رسن هم در نسخهٔ ادویه روغن
انداختن ممکن است باید که وزن هر یک جداگانه را بر وزن روغن
باندازه دوازده از شمار چهار چهار رسن برسد هم کم باشد باید که از وزن روغن
چهار مرتبه زیاده وزن هر یک جداگانه بکار برد و نیز هر آنکه اگر روغن
کلک انداختن ممکن نکرده است باید که در آنجا همان چیز را که روغنش
مطلوب است کلک کرده باندازه دوازده رسن جزئی نگفته است باید که
کار به همان ادویه برآورده باندازه و در بعضی جا بغیر از کلک هم روغن
پخته می کنند و اگر کلک از کل نگفته باشد باید که در آنجا آب از وزن
روغن چهار مرتبه زیاده باندازه و وزن کلک از وزن روغن هشتم حصه
باشد بدین طریق پخته کنند و علامت نیک پخته گردیدن روغن است
در آنکه آب همگی سوخته گردد آن زمان از انگشت خود مالیده به بیند چون
ببیند و از بشنود و بوی از آن روغن در آتش باندازد اگر آواز نکند
و کف سوخته گردد باید دانست که نیک پخته گردیده است و اگر برخلاف این باشد

خام داند و علامت روغن پخته آنست چون کف بالان برآید
باید دانست که پخته شده است بعد از آن ذلک بوی و سواد دور [illegible]
آن چیز ظاهر میگردد از این چیز ملاحظه بکنند و نیز بدانکه چون روغن
بمنزل موجود شدن بر سه گونه میشود یکی مردپاکه آنست که نرم
باقی مانده باشد دو خشکاخت هم پاکه آنست که قدری سخت شده
باشد و علامت مجمی پاکه آنست که سخت شده باشد و اگر از درجه [illegible]
پاک هم سوخته باشد از ادکرده پاکه گویند که از خوردن آن سوزش و [illegible]
بهم [illegible] اید و فواید نیک ندارد و آنکه مردپاک است بیشتر کم [illegible]
که استعمال میکنند و علت بلغم [illegible] زرد و گران است اما در باب
عمل ناس دادن خوب است و آنکه [illegible] پاکه است در همه کارها اعتدال
و مفید است و آنکه مجمی پاکه است در باب عمل مالیدن خوب است
و در باب عمل دیگر خوب نیست و نیز ضابطه مقرر است که اگر
روغن با روغن نیل یا قند سیاه و امثال آن پخته کنند باید که از
در یک روز انجام نرسانند بلکه در سه روز یا چهار روز با آتش نرم
نرم کرات مرات پخته کرده طیار کنند یعنی اول [illegible]

هم بر دیگدان نگاه دارد و مدتی که آتش باشد دود بالای دارد
و در صباح آن آتش داده نگهدارد همچنین در چند مرتبه آتش بار بار داده
در سه روز یا در چهار روز پخته موجود کنند و در پس ها ی دیگر در روغن
انداختن ممکن است اگر علی را بلیلجا کرده اندازد بهتر است اگر جدا جدا
اندازد نیز بد نیست اما بلیلجا انداختن قواعد حکمت است مسله جوهر کرت پل
بلیله دراز و بلیله مول و چاب و چیته و زنجبیل و نمک سنگ هر یک یک پل
با دو مقدار یک پرست روغن ماده گاو اندازد و شیر ماده گاو و چهار مرتبه
از وزن روغن زیاده بگیرد و بطریقی که در ما سبق شد روغن پخته کرده اند و
موافق طبیعت خود بخورد بسیاری و نقصان اشتها و بلغم و تپ دفع کرده
و حاکم است و رد حکمت است و نام این جوهر کرت پل است
برت بلیله دراز و بلیله مول و چیته و گیج پلیل و خار خسک و نالکیسر و گشنیز
و بادیه و مغز پل و نانخواه هر یک جداگانه یک پل بگیرد و مسحوق کنند
و روغن ماده گاو شصت چهار پل با مقدار بعد از آن رس سه که چو لای
که از وزن روغن چهار گونه باشد مخلوط کنند و جیرات نیز هم وزن رس
مذکور باشد و بطریقی که مذکور شد با آتش نرم نرم پخته کنند بعد از آن بوقت

حالت میخورده باشد نام این معجون ابرت است اغراض بلغم و باد
دفع کند و سنگ مثانه و بواسیر منفعه دفع شود و برای شکم و درد مقعد
و موی کاچه که عوف سلس البول خوانند و بر واطفال که در خواب نشینند
غایط بر نشیند دفع و ناپدید شود موراوک ابرت هلدس وزن
صد پل بگیرد و در یک درون آب انداخته بجوشانند چون چهارم حصه
باقی ماند برستانند بعد ازان ملک سرخ پل کرده شش هشت پل
بوده باشد در روغن یک برت بطریق مذکور پخته کرده اند و میخورد که
آمیسار شش گونه برود و سنگ مثانه و غایط که بانواع رنگ می نشیند
زایل گردد و بر واطفال دفع شود موراوک ابرت نام است کام
بوبرت اسگند وزن یک تولا بگیرد و خار خسک پنجاه پل بگیرد
و اکرهنی و کلوی و سالون و بداری کند و ستاورد بنور بولا
و پوست درخت ارزان و زنجبیل و کالراستی و اشمار لنبهار و کتول کند
و ماشن هر یک ده پل جدا جدا نه بگیرد در چهار درون آب بجوشانند
چون چهارم حصه باقی ماند بستانند بعد ازان نداوهای چیزی
کی که در بالا مذکور شده امده است بگیرد و کوفته بر مانند جلوب خون

وبیخ و بیل دربلد و دارکه و کچ تخمه هر یک یک پل جداگانه بگیرد و سرطل ملوف
پایاله بگیرد و هر دو ساز و او کهرهتی هر یک یک کهرکه بگیرد و دو پل موی
انداز دو روغن ماه کار و مقدار یک ادهک یعنی برابر وزن خشک بانداز د
و بالش نرم نرم پخته گرداند چون نیک پخته شود نگهدارد و مخروره باشد
رکت پت و اورجیت و هلیمک و یرقان و سورچهی و بیرن که رنگ
روی دگرگون میکرد و درکت پای و موی گرچه و درد پهلو و گتول باد و
مرض اب منیه و سوزش سینه و لاغری وجود و نقصان او به هملی دفع شود
گرداند و اگر عورت عقیمه باشد حمل یابد و مردان را قوت باه و شهوت زیاده
کند و رسایی است و هر دو یه است نام این را حکام دیو گهرت خوانند

دعوه سب
سال برتهه و در سهه

[illegible] ترپهله و بهیره و بهلدر و رنگلی و هر دو ساز و او بیل بهزنگ و سانون
تخم سنبهالو
و سهون و دیودار و ایلوا و تنکر و سیح حنظل و دنون و انار دانه و ناگکیسر
مبهر
گل نیلوفر و لاچی و جوب بقم یعنی مجیهه و برنگ و بید ناکهه و کوهه و گل چنبلی
و حب الزخون یعنی رتحندن و تالیس و خار که کلان یک یک کهرکه جداگانه
بگیرد و سحوق سازد و روغن یک پرت انداز د و اب از وزن روغن
چهار گونه انداز د و بطریق مذکور پخته کند و بخورد باد صرع و تپ و قولنج

و دیهوشے که عرف ازنماد خوانند برنجت و عارضه و کلمش انتها و تنبس و دراز

شب که بعد یک روز و یا دو روز دخل میکند و سلس بول و پیری روی

و خارش و پا ندرو که و زهر هر دو کونه و پرمیو و تپ دے پرینه لارک و نا

دفعه و نا پدید کرده و صحیح باشد اگر عورت عقیم بخورد فرزند یابد اسب دیو

و پری دور شود و عقل بفزاید نام این را پانیه کلیان گهرت خوانند

روغن کلیان از شیخ علادین روغن مارکاروے دو دام وزن

اب بهنگره سه دام اب ترپهلا سه دام اب پانه سه دام شیر بز سه دام

فلفل دراز یک توله شکر سرخ توله منقه توله کل کول توله ملهتی توله

کبیر کنکوما توله کل ملهاته توله کتاری توله پدماکه توله حبس توله ساروا توله

اکر توله ترپهلا توله اب چاه چهار چندان مقدار ادویه مکتوله دو انار اب

انداخته در دیگچه حبس جوش بدهد چون چهارم حصه اب بماند با پارچه ان اب

صاف سازد و دران اب روغن مذکور اندازد و در اهسته اهسته جوش دهد

چون روغن بماند و اب صرف شود نگاه دارد و خوراکه روغن اول روز یکدام

دوم روز دو دام سوم روز سه دام بخورد بوقت فجر الا مرد ضعیف باشد

و کلان باشد چهار دام عالمگیری بخورد از تمامی ازار چشم و سبل باد و سرخی چشم

دلکه رحی خشم رنبل خشم و رکت پت ... ون بینے و رکت باد و نوسّود صحیت باید
سمول مولف است امرباد کاد هه کلونی بکنوو مسحوق از کلوی بنر بکند
ابزیاته کاد و که ورنس از وزن روغن جهار گونه باشد باندازه و باشش نرم
نرم بکند و بوقت حاجت بخورد باد رکت و برص دفع شود امرباد نام است
... سپ چوده اهنس اروانه نسوت لنکی با دهه موهه
نس ترپیله پت بایره ببول ... پوست درخت نیب چوب بقم یعنی مجیته
بلبل دراز بد بالکه اسکندروس چوب طرفون دهماهه بیخ حنظل هر دو بلد
بکلوی هر دو سار و امور هری باشه نیز لاستاور ترابیان اسپندرجو هیلی
بزانیا هریک یک کرکه جز کانه بگیرد و روغن زرد از وزن کلک جهار مرتبه
زیاده اندازه و رس ایله از وزن روغن دو گونه اندازه و اب برنف از
وزن روغن مضاعف بگیرد و هشت مرتبه زیاده اب اندازه و همه را یکجا
کرده باتش نرم نرم بخته کنند و نگهدارد و بخورد باد رکت و برص و رکت پت
و بواسیر خونی ... روک و باد کوره و مرض سینه و بیرب روکه و برد رروک
لعورتان را منود و کنند مالا و جهود رروکه و انواع پت دفع شود صحیت باید
نام این مهانکت لیرت است ... لسیس د هر دو زرجوب

سبت چهد

پتس

وسیجا عوف موته وهرتال ومنشی برنگ دابنه هلک وکیله وکوطل و

ومورچ ولوبته ونیله تهوته ورنگ گندم گون ورسوت دسندو

چوب درخت جبهد نا وپوست درخت کیر وبرگ نیب وکرنجوه ودسا

ونج وچوب بقم ومهلتی وحنا مانی وپوست درخت سرس ولودو

وبنوار وبلیله هریک بوزن یک کهرلیه جوالکانه بگیرد باریک کند ودر

بوزن سه پل انداز ودر روغن سی انداخته بمالد ودر آفتاب تا مدت

هفت روز نگهدارد بعد از آن بکار برد برص وخارش وبچرچا نام مر

امراض هاکه در آب پیشت پیدا شود ومرض کوکه در تمام وجود ما

خوشه گندم سیاه رنگ پیدا میکند وبرب ولکه وبس بهوت روکه د

بهوره که در سر میشود وباد فرنگ ودنبل که بریکه وناری سر بر آورده

واماس دهکند روغت مکری ودنبل هرگونه که باشد دفعه شود

وزخم بهوره را صاف کند وبر کرده می آرد ورنگ روی بهوره

وخوش نما میکرد ونام این کلاسپاد که کهرت است

طل چنبلی بنول تیر وپوست درخت نیب ومرده وبلد ولنگلی وچوب

ومهلتی ومهوا وموم وکرنجوه وحسن دسارو ونیله تهوته هلی رکلا

بکنند

بکنند و در روغن ماده گاو اندازند آغشته کنند بطوری که مذکور شد پخته کرده اند و گرم کنند

دنبل عرف بوره دفع شود و بوره بزرگ که سر بر آورده باشد و آنکه نهانیا

باشد و درد سکینه و آنکه می چکد و اما آنکه عمیق بسیار اند و درد بسیار

برسانند و هیچ وجه نیکو نشوند دفع کردند و بار دیگر بدی خود شده اند

حنظل نام کبریت است [illegible] چنانچه سنبلها جوها همه کنند نسوت هر دو

برابر انجم المناس [illegible] دار هلد نوری حنظلی هند ال کرکرانا

[illegible] عرف [illegible] قوم زرد پیل بول برنک کنکی

حب جوله بوزن یک کرکه جداگانه گرفته همه را سحق بکنند و در روغن

یک برث پخته بکنند و شیر زقوم یا بمقدار شش پل باشد چون مقدار

یک پل شیر سوخته مذکور باشد یک پل شیر اگر باشد همچنین شش پل وزن

شیر اگر باشد چون نیک پخته گردد نگهدارد و باکونه و برص و درد و بول

داماس و بری شکم و هکنند روا داورث و او دررو که هرکونه باشد دفع گردد

از مقدار یک قطره روان روغن مذکور بخورد اما همراه شیر ماده گاو یا همراه شیر

ماده شتر یا همراه جوشانده کلتهی یا همراه آب گرم بخورد استعمال شود و اگر

دو قطره روغن مذکور بخورد دو مرتبه استعمال شود هم همچنین هر چند قطره

یک قطره بمقدار [illegible]

ادویه در روغن باشد هم است

بیخ دنتی و حبال کوهه

جوکه

ادویه را در آب جوش داده

ادویه دور ساز دو در آن جوش

بعد از آن شیر زقوم [illegible] روغن اندازند

که روغن بخورد همان مقدار اسهال دفع شمار افتد و نیز اگر روغن بنا

در ناف بمالد اسهال شود این را بید کهرت نام است تریهلا

کهرت رس تریهله بوزن یک پربت و رس بانسه همان مقدار

و رس بهناره و شیر بز و روغن ماهه کاو و نیز مقدار یک یک پربت

بگیرد و نیز ادویه ذیل را بوزن یک کرهه جدا کانه بگیرد تریهله ملیل

منقه جنیدن نمک سنک کهرهتی لاکوبا جهمر کاکوبا میدا مورنج زنجـ

معری طل مهو فرمضید کنول کته سیورنوا هر دو بلد مهوا ملی را طلا

یعنی مهوا

بکند و بطریق ماسبق روغن پخته کند و بوقت حاجت بخورد و نیز

کوری و روز کوری چشم که در روز نمی بیند و خارش چشم و سوزش چشم

و ملکه و جالا و قرد هوله و درد چشم که هر گونه باشد بلا شک دفع شود

و صحبت باید خواه بخورد خواه بمالد خواه ناس بگیرد بهر وجه که طبیعت

موافقت داند بهمان طریق در کیرد نام این تریهلاد کهرت نام است

کور بادرت هر دو بلد و سالون و مورهری و سار و اجهند

سال پرنا مورنا

و چوب جل خون و ده پرنی و مهلتی و بد ماکهه زعفران کنول نیلوفر

حس میدا تریهله نیب ببیل بزران برکولر که هر پنج درخت

میده لکر درخت

ادویه در روغن پخته باند و باشد

بدست هیچ بگیرد بودن یک کرکمه جوارانه بگیرد ولک بکنند در یک رنگت
ادویه بار یک

روغن زرد بخته بکنند و بکار برد بسبب روکه و بهوره و بوبت و بکری

و در کرم و بهوره دفع شود و تمام این گوراد است **دابور کرت** کهر هتی

هوا را السن دسمول زبیده هر یک دو بل جدا بکار نه بگیرد بعد ازان یک

طاوس بیارد پای و پرو روده و زهره و نوله و سر او را دور کنند باقی مانده

را در دیگ درون اب بجوشانند و کاده بکنند چون چهارم حصه اب باقی

ان اب بستانند و مقدار وزن کاده مذکور روغن زرد بگیرد و مقدار یک پال کهیه

ادویه جیوبالکن با خوازه و بطریق مسبق روغن بخته کنند و بکار برد در رد

مقام هیناکه اعضای این چوب سخت شود و درد سر و درد پشت وارد

که روی کج شود و از گوش که مدام در گوش میشنده باشد و امراض کلو

مرض زبان این همه دفع شود این روغن در باب نوشیدن و نس

گرفتن و در گوش انداختن و درد جود با بدن بهمه وجه موافق دارد

اما در مقام بستن بت و بمینت رت بکنند نام این مابور نام روغن است

بال کلت تم هیله مهوه کوهته هردو زرچوب لنکی برنگ بیبل درار موته

نخ حنظل کائل بچه بیدا مهاهیه اهردو کاکولا هردو ساروا بهول بهرنگ

شهوت
بیع زن
دفعه خصیه

بادیان انگوزه رالیسن جوب چینی جوب طرخون گل جنبلی نبات

گل نیلوفر مصری اجوددیوتن هر یک یک لکه جداگانه بگیرد و همه را

مسحوق ساخته ططک بکند و در روغن ماهی [illegible] که یک پریت وزن

بوده باشد با نوزدا ماهی [illegible] که یک ثلث یا گوساله خورد باشد شیر او در گرفته

روغن از و گرفته حاصل کرده باشد و شیر از وزن روغن چهار گونه مخلوط

کند و از آتش با چک دنسته به نرم رنگ پخته کند بطریق [illegible] خورد

در همه وادی هوشیار باشد بعد از ان در ساعت مسعود که بلکه نحر بوده

بخورد و شروع این نسخه نیز در ساعت نیک بکند بعد از ان در اول مرتبه

با نوزده الرنبا باشد در او [illegible] نطا بر ادر الحذر [illegible] بخورد فرزند در بطن

حاصل کرده اگر زن عقیمه بخورد روز دهم بار حمل گیرد قوت باه و قوت شهوت

زیاده شود که عورت را خشنود و شاکر تواند ساخت و فرزند نرینه خوب

روی که عمرش کامل بوده باشد دریابد و اگر عورت حیض بخورد نیز فرزند

دریابد که از آسیب دیو و پری نجات یابد یعنی فرزند او را عمر دراز گرداند

و فرزند دانا و عاقل و هوشیار و طالع مند و عمر دراز خود دریابد [illegible]

اسم [illegible] و نسبه در میان نیارد نام بنی رائیل [illegible] گوید و بهار [illegible]

نام رهبر این نسخه را از زبان گفته است اما مشهور آنست که پچهمنا نام بوتهی
درین نسخه با نوازد که هملی بدعای موافق خواهش خود دریابد اگرچه در
شمار ادویه بالای این بوتهی مندرج نه شموده است آنا صلاح جمله حکیمان
برین اتفاق افتاده است که اگر پچهمنا نام بوتهی با نوازند نیز موافق گردد
دارنه انداز خواهش چند ایا که دارد در نیامیه اگرچه متاسر خواهد شد
بانه نیب کلوی کتای بتول بیتر هملی را در آب انداخته و
جوشیده لادیه بکنند و همین ادویه را نیز کلک بکنند و در روغن بطریق
مذکور پخته کنند و بکار برد تب دیرینه دور شود و باد روگه و برص و سوب
ورم شکم و بواسیر دفع شود منج ملکنه نام است حمل گرفت هر دو بار
ترپهله کلوی بجور فولاد ارلو هر دو هلدر السین میدسنا و هملی را کلک
کرده در روغن یک پرست به پیزد و شیر ماده گاو از وزن روغن زرد چهار برابر
زیاده انداز و پخته باز دارد اگر عورت را در اندام نهانی درد امراض هر گونه باشد
شود گرداید و تب گرد دو کسی که سوخته باشد نیکو شود
و هر عورتی که فرج او بطریق رقوه رقوه علی حده نما شده باشد نیز نیکو شود
و هر ریح که در اندام عورت پیدا میگردد که از اثر علت آن عورت حمل نمیتواند
گرفت دفع شود و حامله شود و از تاثیر این روغن هملی مرض اندام نهانی عورت

زایل کردند نام این پهل لهرت است تا اینجا ترکیبات روغن زرد گفته شد

فصل سیزدهم در بیان ساختن روغن تیل بدین طریق است [illegible]

هر عبارتی که در شرح وزن کلک و وزن روغن و آتش دادن و پخته
کردن و در بستن اغراض و علامت نیک پخته شدن نظر داشتن و غیر آن که
در بالای در بیان روغن زرد مذکور شد همان قاعده را سوده وار تصور نمایند
موافق همان ضابطه تیل زرد و طیار سازد و [illegible] **لاجبادیل**
بیارد لاکه دانه بوزن چهار سیر در آب که از وزن لاکه چهار گونه
باشد انداخته بجوشانند چون چهارم حصه باقی ماند کادهه بستانند دران آب
کادهه روغن تیل که اول باشد بوزن یک سیر مخلوط کرده اند
آب جورات که از شیر ماده گاو کرده باشد بوزن یک ادهنک نیز انداز
بعد ازان بادیان و ادهکب [illegible] و اسکنده و [illegible]
و کتکی و [illegible] و موربری و کوته و مهلتی و چندن و موتهه و دار الصینی
هر یک بوزن یک [illegible] جداگانه بگیرد و سحق کرده [illegible]
دران [illegible] بیندازد و از آتش نرم زنگ جوش داده پخته کرده
نگهدارد و ازین تیل مردن بکنند بکشانند تپ [illegible] که چگونه
باشد [illegible] و سرفه و سواس و [illegible] و درد [illegible] پهلو و غلبه باد [illegible]

مالیدن روغن تیل
در [illegible] نافع باشد

و باد سرخ و ماشرا و درد جبین و ابله و خارش و ثول و بوی بد که از وجود
می آید و تره شدن اعضا دفع شود و زن حامله از این تیل بردن کردن قوت
بسیار میسر میشود و نام این للچهار تیل است **صفت چهار تیل** بیارند صد و هشتاد
هشت درم روغن تلخ و اسحیق زرزان فلفلیس و دیودار و کوتهه و
زرچوب و دارهلد و چهرو رکت چندن و حنظل و توبت بیخ کنیر و زرنیخ
و سنبل و زهر که هریک شش درم باشد ببول بقر که چهار چندان از روغن مذکور
بود و شیر اکه و شیره سرکین که هریکی برابر روغن باشند و [illegible] باوند
کلین بزند و بر اندام بمالند از این درد و [illegible] و خارش و ابله سفید
و [illegible] ابهر دفع شود و اندام نرم شود و اگر بر محل مرض کلک زده روغن مذکور را
طلا کنند بپوره اگرچه بیست ساله دیرینه باشد میان اندکه روز دفع شود اگر عورت
در ایوان بلوغ تا یکماه بدین روغن ناس بگیرد اگرچه پیر شود پستانش فرو نیفتد
اگر شخصی را بدین روغن حقنه کنند هر روزی سه دو کروه رفتن مانده نشود
و این روغن در دفع هر هژده نوع [illegible] است و این را مهمان چهار تیل گویند
صفت مهان چهار تیل مقصد و پنجاه و دو درم روغن تلخ را اسحیق زرزان فلفل کرد
اشبرک و دانتی و شیر اکه و سرگین [illegible] کاره و دار هلد و زرچوب دار هلد و چهر

وکوته ورکت چندن وحنظل وکیر ومنسل وبهرنبح وجنره وکرهاری
وبرنک وتخم بنوار وسرنف وکرردم وجیبون وزقوم وملوی وکرواز
وکرنج وتهیر وبچه وبیل دراز ومال کنکنی که هریک دوازده درم باشد
وزهر بیب چهار درم وده بول بقوکه چهار چندان از روغن مذکور بود
ونبیر الکه ونبیره شکین که هر یکی برابر روغن مذکور باشد باوند اهن
یا باوند طلین بپزنده وبکار بندند از جمیع فواید مرجا وتبل حاصل اید وبطلا
این روغن باد فاسد ازان چهار بابانی نیز دفع شود ودنبل نه ساله وورد
وبرص دفع شود این را تریجه وتبل کویند بیس تیل موبری اسکنده
کهتی مغربل بادل کتای خارخک بسیار بوناک بنوا
کنهره پرسارنا ارنا هریک ده پل جدا جدا نه بلکرده ودراب چهار درون
اندرخته بجوشانند چون چهارم حصه باقی ماند در پشتاند وران کاده مذکور
روغن تیل مقدار چهار ربت بانزده ورس ستاوری نیز برابر روغن
مخلوط کنند ونیز ماکه هار وازوزان روغن چهار مرتبه زیاده اندازد جوش دهند
بعد ازان کوته لاچی حوب چل خون جتامانسی نمک سنک
پسکنده بلادر السین بادیان ویودار ساموتی بیتون ماکه پپلی مود

تا که هر یک ده پل جدا کانه گرفته همگی را مسحوق ساخته ککک و دران میان
که جوش میدهد تا بماند و اروغ از نرم نرم آتش بطریق ماسبق پخته گردانند بعد از
طیار این تیل را بنوشند یا آنکه مردن در وجود بکنانند عمل اضاف بکنند
یعنی تیل در حقنه اندازند و در مقعد برگیرد که حکمای قواعد نیکو میدانستند
بجای مات و بستگی دهن و جنباره که گندهگردن نمیتوانند و بستگی گلوی
و گردن که سخت شده باشد و بری شکم و ری گوش و کجی پای که از رفتار مانده باشند
و درد کمر هر یک دفع شود و کسی که لاغر بسیار شده باشد یا آنکه یک حس از حس
خمسه ظاهری او بسته باشد گشاده گردد و صحت کلی یابد و آنکس که ابن ثبت
در نقصان افتاده باشد بخواید بقوانیج و تپ و آنتر برده گوزند باد و امراض
دندان و درد سر و بارس بول و آنکس بول که از علت باد لنگ شده است
نیکو بهتر گردد و عقل می افزاید و ماری زایل گردد و کر و هنی نام بهوره و دیگر
انواع دنبلهای [illegible] گونه باد که هیچ طریق دور نمیتوانند شد دفع شود
اگر عورت عقیمه بخورد فرزند نرینه یابد و اگر مرد بخورد قوت باه و قوت اعضای
رئیسه [illegible] زیاده از حد حاصل کنند و هر رنجی و هر مرضی که از غلبه باد پیدا آمده باشد
صحت یابد و [illegible] رنجها و دیوانگی از انکه توجه پری باشد

بفعل رسیده مشهور گردیده بعدم ... همچنین از جمله این تیل که بشن تیل نام آن

بیکا امر چنین همان در زبان اند که دفع شوند بلاتیل هیچ کهربهتی اورده کلا دهم

بلبند و کلادهم دسموله و کلهتی وجود بیر کادهم رتیها بگیرد و شیر ماهی کاید

شیر بگیرد هر یک هشت هشت حصه جدا گانه بگیرد و یک حصه تیل ابدا صحیح

بلی کنند بعد از ان جنونا کس وستا ورجی و دیو دار و چوب [illegible] و لوهیه و جیریله

و کرو چوب اگر ونک سنک ریح و بهورنور [illegible] نمیابانی و بهر دو سیار وارد

بیخ و بادیان و اصلکنده و [illegible] این همه جزها را سحق کرده طلک بکنند

و دران تیل [illegible] بطریق سابق که گفته است جوشش داده پخته کرده اند و نکه

این تیل عورتان حامله [illegible] که قوت را خوب است و بر سوت باد و فوتوا

شد و صحت یابند و همه علت باد زایل کرده نام این کنده بلاتیل است

کنده برسار نبوزن صد پل بگیرد و در یک درون آب

اندرخته بجوش شود و چهارم حصه اورا بگیرد اب [illegible] و طلخی و روغن [illegible]

کنجد برابر بگیرد و شیر ماهی کار و از وزن روغن چهار مرتبه زیاده اندازد و هر چه

روغن تیل است همان مقدار ادویه [illegible] بگیرد طلک کنند و بجد طرح سازد

[illegible] بطریق سابق پخته کرده اند ادویه مذکور است [illegible]

نمک تنک بیل و راز کننده پرستاریها و بود از را لیسن کنج بابیل بلادر
بادیان خبا مانسه این همه را ملک کرده با نوازده بطار بعد اراضی باد
و بلغ برود و کوه شلم و کلنکی و کرهی وارد دهن رک و کوز بینی و درکر
دارد نیست و ری و درد پهلو و گردن که بسته باشد همه دفع کرده و کلنکی زبان
نبرد نوشود و کننده پرستاریها نام تیل است. الماد تیل باشن چو ایس
خار خورد تخم کوچه بابسه نونونت و عرف ارلو بعوبا الهو کرکو نه سخ مرابحر
ارلیه الف تیل جدا جدا گرفته در چهار گونه آب انداخته بجوشانند چون
چهارم حصه باقی ماند صاف کرده او بستانند بعد از آن مغز پنبه دانه و تخم کتان
و کلتی و مغز کنار و هر یک چهار ده تیل علی حده گرفته در چهار گونه آب انداخته
صاف کرده بکنند و بعد از آن گوشت شیر بوزن یک پرست در نصف چهار تیل آب
انداخته و جوشیده چهارم حصه او را بستانند و همه هر سه آب صاف کرده یکجا
کنند و در آن ... بوزن یک پرست تیل انداخته آتش دهد و ملک از
نوادیها تیل با نوازده وان اینت ملوی و کوهته باد بان را لیس سور لنوا
بیداکجی بیل ... از زنجبیل بلا کننده پرستاریها خبا مانسه لکلی هر یک تیم تیل
جدا ... [illegible] ... زد و بکری و اریسه در آن تیل مهد بچه بازد

و بلادر پرو بیتلی کردن واده با هک رولہ وارد تمک و بولہ رولہ که هر روز
انیده لاغر میشود و اجیلک رولہ و حبض خورتالہ بسته باشی ابتیالک و ساکها
کنب و در کنب یعنی وجود مانند بززه سر باشد میباشد بتواجی وارد
و دیگر امراض که باد دفع شود مالکها تیل نام است ستاور تیل ستاوری
بلا ات بلا عرق بر بار ایس بون بهتون بیخ ارند و اسکنده خار خسک
بل کاه انس ارلو هر یک کتم پل جدا کانه بکنند همگی را در ادهیم که [illegible] جهار
مرتبه زیاده باشد جوشش دهد چهارم حصه او باشد و دران کاده هر روغن تیل
مقدار یک پرست انداز و در رس ستاور یک پرست نیز انداز و بعد از آن
دیودار چهار [illegible] تکر [illegible] خون باد بان کهتی کوته الاچی جدید
کنول وده میدا مهوا کوناجیو که هر یک یک اثر لمه جدا [illegible] کرفته ملک
کول دودا میوه لذر
بازد و بطریق ماسبق تیل پخته کنند و از ارنه او به عرق باجک دنی [illegible] اکر
بند هر چون تیل طیار شود مورد حقن خزایقه بکنند مورد هیچ از الکوشد که دریف
در سر بار چه می بند [illegible] سر خالی میباشد دکرد بطریق دستار بیچ
در بیچ بیتی وارد بند و مقداری که جهار انکشت از بهین [illegible]

بعد از ان فیل را در آفتاب به انداخته آنرا در برسر مریض باندازد و دیگر آنکه
که فیل از احاطه آن بدن به افتد قوت تام و کمال حاصل می آید اگر عورت
بخورد فرزند بزاید الرحم عقیمه باشد و کمال باد باندرد که و زهر و گردهی و پهی
سولکه و بر بیسود مرضی دندان و لهتیانک و رمی و حرارت و باد رکت
بهرست و دیوانگی وارد و خون که عورتان را جاری میباشد و ابحاره
دارکت ... برود ستاد و ترجمی تمام است که سندریه الکبر گفته است وقتی
که سنا وری را گرفتی برود از زمان رفسون قبل بخواندان است اوم
نارا بهیستا برلا باز روی خود اچابت نمائی کنند و سایه خود را بر اد دیه نه اندازد
و از چوب کهیر یک میخ خوب راست کرده با خود ببرد و از ان میخ او کهد
را از زمین بر کنده و در وقت کندیدن این افسون بخواند اوم سرب ساده
بهیتا بعد از ان از زمین بیرون ارد و بالا ببرد و چون اغاز فیل کحبی
را در ان وقت این افسون بخواند اوم کوهارچوبا لوابا را ماب ...ک
شروع کند فایده فیل کیسی ملانکی کلته بحرف کوهته زنجبیل بسیل دراز
نلک یک بلیل میخ درخت یعنی کلهاری لنیز یای رنگ جنبه باشد
... کحه یوری ... کب چولکه هرتال هر یک یک کرکهه

جدا جدا نه گرفته کلک کنند و یک من تیل انداز ده و پخته کنند بعد از آن

شیر و شنبهد و شیر اکه و جوزات هر یک دو دو پل بگیرد و چهار گونه از آن

بول ماده گاو مخلوط کرده و تیل پخته سازد و بکار برد و گفته است بواسیر

هر نوع که باشند ببرد و درد مقعد نماند اگر چه تا سیر بکار رانیست که درد میرود

اما در کجلک مقعد چنانچه درد نکنند بواسیر دفع شود کاسیساد نام تیل

است [illegible] خوب بقم و سارو و دراک دهتهلی و موم ... ماده گاو

روغن تیل بمقدار یک پرستھ بیانداز د و پخته سازد و بمالد ماور ... رود

هند نام تیل است [illegible] و ... برا که کلک بلند انداز د و تیل

شیرسف پخته سازد و خارش و پانو دفع شود و بحچها نیز دفع شود

[illegible] موریح هرتال دشوت درکت چندن و موته و منل و ...

و هرد و بلیله و دیودار و بیخ اندرایی و کنز و کوته و شیر اکه رس کینی

ماده گاو و هر یک یک ... جدا کانه بگیرد و از همه تم پل در روغن تلخ

یک پرست و مضاعف از آن بول ماده گاو و همانقدر آب خالص

۳۲ دام دو چندان

بکجا پخته کنند و نام این مرجاد تیل است همکی مرض باور دفع کنند و ...

برص و سند رنگ برص و بچ چها و پانو (چها برص) و داد

دو تیل

و دبل علی برود [illegible] ترپهله و ۲ لپ دچرایته وهردو هلد و ابهت جهنت با

بی را کلک بکنند و تیل بچه کنند و در ون حلم تا سر تیل بالا دارد بج

نیز تیل تخم ننب را در رس هنگره هفت پت و ۳ باز در رس

بکسار هفت پهته بد هر بار از ان تخم مذکور تیل بیرون کنند و ماس گیرد

بجز تبر باله کار و خشکه بیح جز دیگر بخورد همه موی سفید سیاه کرد و

نیفی بجو ابانه مبدل گردد و نام ننب بیج بجل است بدآب تیل مهلتی

هوا هر [illegible] را امه تخم ننب این جمله را کلک بکنند و تیل بکنه باز د و

ماس در گیرد موی ریش و موی سر زیاده و دراز و سیاه رنگ شوند

حسب هر هب نام است تیل ارجن برگه تیل کاکی کنند هنکره جدا باشد

کل ارجن بیج را لیس کنجد سیاه کمر بیج ارند بیج کنول جورن راهی

اهل هر ملک بوست انار کلوی زنبیله بد مالکه هر یک جدا کانه یک

براهه بگیرد و از رس ترپهله بجوشانند و تیل طیار کنند و بکار برد

که موی سفید سیاه شوند شیلکا دی تیل نام است [illegible]

از رس هنکره کیت راهن و کاوهه ترپهله و سار و ل را کلک

کرده تیل بجوشانند و در بام رسند و از ان روکه و اکال بیت کرد زکام

آنچه عث موی سفید آمده باشد و خارش کنجلی دفعه کرده

بهنکراج تیل نام است [illegible] پوست درخت کهیر بوزن

صد پل بگیرد و کوفته در آب که درون وزن باشد اندرخته

بجوشاند و چهارم حصه او را بگیرد و تیل بوزن نیم دهک بگیرد

ملک یک ابرک بگیرد ادویه ملک اینست سفید کهیر و نقل

کیرو چوب اگر بد ماکه چوب بقم لودهه مهلی لاکه درخت

موته بالچه جا بهل کافور کنکول کهیر شنک طل دهاو آلاچی خوا

ناکه کیسر کا بهل تیل طیار کرده بکار برد درد دهن دفع شود

و دوست ماش و گوشتی که مقام خود گذرشته باشد و سستی دندان

و سوراخ استخوان را دفع شود و تر و دندان را استوار سازد

و بدبو تمام روکه و کرم دندان و ترقیدگی اعضای و بدبوی

دندان و زبان تمام و درد لب و درد زبان را می برد ارمیداد

نام است [illegible] آنکوزه تو بیره زنجبیل روغن تلخ کوه شاند

و در گوش اندازد درد گوش برود [illegible] خورد

دیدن

ببول مالکا روپ نید لہ تیل بچنہ ساکھو وشیر ز داب انداخته طیار

سازد و بکار برند در گرانی گوش بر ود بلاد تیل نام است [illegible]

[illegible] جاب خورد در کهار بکبرد و هر دو کهار و بیخ نمک دا کوزه

سجهند و سونته و دیو دار و بیخ و کوهته و بادیان و رسوت

ریهل موتی و نا گرموتهه هر یک یک کهر کهه جدا کانه بکیرد و در تیل

یک پیت بچه کنند و رس گنبیه و بجوره و ف تیخ باندازد و رس

مهوه که مانند بو کننده کرده باشند چهار مرتبه زیاده اندازد

و طیار سازد و در گوش اندازد ریم گوش و آواز گوش

و درد گوش و گرانی گوش و کرم گوش و دیگر امراض گوش

و امراض دهن دفع شود و مجرب باشد جبار تیل نام است

[illegible] رس جنبهری بوزن یک پرست و شهد

یک کرود و تیل کنجد یک مل مکی را یکجا کرده در او شهد

اندازد و مدت یکماه در انبار نگاه دارد مو هو بولت تیل نام است

[illegible] هر دو بهد و عود هری و بیل دراز و رس بر که

[illegible] بزند و چهار گونه آب اندازد و بانس بکیرد

بهتر کی که هیچ لبونه دفعه نبود لاکن دفعه شود هیچ نباید [جهالهرها تیل]
خارکه خورد دتون نج سبحه تلی زکونه بهمکه ریک این را طلا ساخته
بوجه سابق تیل بخته کرد انه نا سا روکه که دید بینی بوی بدی امده باشد
دفعه شود جهالهری تیل نام است [کوته تیل] کوته یل ببل دراز
سوهته در ابهه همین را طلا کنند و همین را کاده بکنند و تیل بخته کرد انند
اگر روغن زرد بجنه نیز راست اید و تا لس بکرد عطلی رولد
برود کونت تیل نام است [دهو اد تیل] دود خانه ببل دراز
دو بو دار و کهار و کر بجره و نمک شک دیم باز کونه این را
تیل بخته سازد و کار بر د بواسیر بینی برود و کره دهو اد تیل نام است
[illegible] شیر ماه کار و دشهد و شیر اکه و رس دهتوره و رس جهیه
وات برکین که رومیس و تیل کنجد برابر وزن بگیرد و بخته کنند چون
تیل باقی ماند و تمام رس بسوزند ان تیل فرو دارد یا زدر بول
ماده کاو که جهار کونه از وزن تیل باشد باز از دو وفا لص
که باقی ماند در گیرد بعد ازان کنند یک حبه منتهی تا
یا و برک اسپس زهر تلخ ترری

زرکونه دار هلد مهلی بسی چو الهار زیره بود دار برابر گرفته چورن کنند
مقدار یک ابر که در وقت مالیدن بر جبیب کنند و بمالد همه برص که انواع
باشد برود ده فوکرد بجر تیل نام است کنبراد بسیخ درخت کنیر ودنون
دلوت و ثمرهای نوری تلخ در آب کهار کیله عرف موبز تیل تجبه کرده اند
و ببت بلند موی برو ندکه جبراد بن نام است دهبورا دیتل رس دهتوره درخت
خربزه بهکه برسا ریا درخت نیب بینک جنبلی زقوم دیو دار شتاوری
زلندی خنفق اله سهجنه جبهه اسکنده سرس کوده جوانسه ببسیل کرنجوه ریث
از اوت سلها بطا بن سید ایجر سوده شلکی کرتیهی زرجوب املتاس بنوار
رس اینها بگیرد بوزن برابر از آن دیو دار و هر دو هلد و جبا ماسی و لونه و نمک انلک
دلهیر و جوب بقم و بیتره و ملکند باسری و زلندی و خربزه و بلبل درار و رانس و ر کحیل
و از هلد بهوبار زیره سیاه و وسکلند رس و مایس بیتر و بهول بهزنک [illegible] سهالو و جای ترجاتک
دهوه بیر و کنکول و جاوتری و طلیب ن عرف یال کنکنی یک پل جدا جدا نه بگیرد
و از هر دو پل بگیرد راالملک زد و تیل برنف بوزن ادهک با نزار ده
بول یا لکار و جهار کونه با نزار د و درا وند کل بجوشانند و طریق ما سبق طیار کنند رنش کحطا
و باد ایمیر بیوت دفع شود و دارم کند اعضای نرم شود باد در استحکام باد رانی
جا بان دفع شود و داو رسته و بچه گره دمو برهجه دکوزنب دقی و دماسی ارقت دفع شود

بادصرع فزاینده مدهوشی وارجه روکه وده شده انبالمه و سستی اعضای بدن

ایشن را دهد تورا او نام نبیل است فصل چهاردهم در بیان خوردن الکهل اسو و ایشن

که هم تمامی مرورب شراب توان نامید بدین طریق است که برس بگیرد

که مدت چند در زمین دفن کرده باشند انرا اسو وارشت نامند اما تفاوت

در اسو وارشت اینست که هرچه ازاو بهد تا بجنبه وقدری اب انداخته در تحت

زمین دفن کنند انرا اسو خوانند و هرچه ازکاده وجوشانیده طیار کنند

انرا ارشت گویند و مقدار وزن خوردن نشل یک پل است بدانکه اگر در خوردن

ارشت وزن را مفصل نگفته باشد باید که یک درون اب در دارم گرد و قند سیاه بوزن

یک تولا بگیرد و اگر شهد هم باشد نصف از وزن قند سیاه بگیرد و انچه ادویه

پراکندن گفته است دهم حصه از وزن قند سیاه اندازد مقدار یک انگل که

باقی مانده و هرچه که غله بجنبه گردانیده موجود کنند انرا اسو را گویند و اگر بطریق جوشانیده

بکنند انرا شور امند گویند اگر قدری ازان سخت دار باشند انرا کادمبری نامند و اگر

ازان هم سخت کنند او را جطل گویند و اگر از جطل سخت کرده باشند او را میده گویند

و اگر شیره از بلوی که مطلوب است کشیده باشند باقی که ماند او را ایشن خوانند و بیسی

کس نامند و هرچه از درخت تار یا از درخت کجور یا از امثال ان گرفته طیار کرده

باشند انرا تاری گویند و هر مفردی که در اصل شریک رسم باشد

مفردی که در کلی وکهنه در اسو عده ازد

و بیدرا

۷۶

...ازرس کرده باشند آنرا جو که خوانند و اگر از آب قند سیاه و روغن ...
...یا سیخ یا تمرهای ترش کرده باشند آنرا سوکت گویند که بنام عربی ...
...ست و همچنین از رس نخشکیر گرمی کنند و از دوا که هم میکنند و اگر از پوست ...
...و از جو که پخته کرده باشند آنرا اسپیر خوانند و اگر از مسحوق دال ماش پخته
...کرده باشند آنرا کانجات خوانند و اگر ترب یا خرسف را ترش کرده باشند
...را کی گویند که الحال باجار مشهور ست ادیر اسو ستان طریق ساختن
...بدین مثال ست حنض نیتر با کنول بهنار کمل نیلوفر اسول هر یک پاکهه
...بقم دهماسه باد هه جرائته کتکی درخت بر درخت کولر کهجور
...باره بندریک سیتولی کچنال جامن سع سنبل از هر یک پل
...کوفته بار باریک کنند و اکه بست پل بگیرد و گل دهاوه شانزده پل بگیرد
...که دو درون باشد پانزده و نبات بوزن یک تولا و البتین
بوزن یک تولا انرا اخته در او بند کنند تا مدت یکماه نگهدارد و از چهار ده و
...و از مویز هوبح عرف دهوب بید ابیح اسیر آسو خوانند لت...
...ست و با بدبوک و برحی بر میوه و کرم و اماس را قاطع ست
...و از مویز و جاب و هلد و حبتیه و موتها و برگ و فل دلوده
...و ایلوا خسر و صندل دکوتهه و قنفل تا حیدح الالحی ...

صدی ان اوندرا
از جهر د موبح ...

نیلوفر بنفشه دنالگیر از هر یک نیم پل بگیرد و پاره پاره کنند و در آب گرم در شب
باشد بیاندازند و قند سیاه بوزن سه تولا مخلوط گردانند و گل داوه بوزن دو
کنند و بوزن شصت پل داکه اندازند همه را یکجا کرده در اوند گل نگهدارد چو
شده باشد موافق طبیعت بخورند قولنج و دنبوله وادو درد کمر و تپلی
و شدیند و باند و بواسیر دفع کند این را بیلاوا گونام است کشمی ارشت سوله
آمن ترشه ترپهله با نخود بر یک سه تهه چیته راند هر یک چهار پل بگیرد در بهر یار
کنند و انگبین بوزن شصت چهار پل و قند سیاه بوزن یک تولا یکجا کنند
در آب دو درون بیاندازند و در اوند مرغن انداخته نگهدارد تا مدت یکماه
موافق طبیعت بخورند استسقا ارد و یرقان و اماس و باد گولر شکم و جگر
و بواسیر و برص و کهی و خارش و زرد و تنگی نفس علت ها دفع و ناپدید گردد
کر بر طعام مایل نباشد مبتلا گردد و سنگرهنی و ... زایل بود دلوه از
نام است ارشت و مثال طریق ساختن ارشت اینست که پیچ کوده بوزن یک تولا
بگیرد و داکه بوزن نیم تولا بگیرد گل مهوه و کنبهار ده ده پل بگیرد یکجا کرده در آب گرم چهار
درون باشد بجوشانند و جوشاند اورا که چون چهارم حصه باقی مانده باشد
بعد از آن گل داوه بیست پل و قند سیاه بوزن یک تولا یار کرده اند و در اوند
خوب انداخته تا مدت یکماه نگهدارند بعد از آن موافق طبیعت خورند

ت و به کرده و آتش چهار روشن کرده بسیار بجوشانند تا به نیم رسد پس کنی از نشست
[illegible] رنگ سپل مول ریشا پوست کوده و تمران با ... ایلوا ایکه
... هیچ یک بگیرد در هشت درون آب انداخته بجوشانند چون یک ده من آب باقی ماند
... بجوشانند و فرو دوار دو چون سرد شود بوزن سیصد یک انگبین بیندازد و کحل ده دوا
... پیپل مرچ یعنی ... و ... والایچی باشد از هر یک دو یک بگیرد و بهول
... کچالو از هر یک یک ... بگیرد و ... یک بوزن کرده ... داند
... از جرب ... از دو نان مدت یک ماه نگهدارد و بعد از آن بقدر خواهش بنوشد ... نام
... بیانه و اوردو ستمبه و ... استسقا و ... ماله و ... سده ... کند
... از ... نام است [illegible] ... بوزن نیم تولا بگیرد و با سه ... یک و ...
... لسان العصافیر و ... و ... و ... اسپی و ... و ...
پوست درخت کیهر و پوست درخت ارجن از هر یک دو یک جدا جدا بگیرد و بعد از آن
... و پوست درخت کوده و جیند و کلوی و ... جیبه بوزن هشت پل
... را کوفته با دیگ ... کند و در میان آب ... هشت درون ... باشد
... جوشانند و هشتم حصه چون باقی ماند جوشاب او را ... و ... کند
... کل ... شانزده پل و شهد سه تولا بیندازد و ... دو و پل و ...
... رنگ چهار ... و ... پل ... را باریک کرده یار کنند و ...

مریض نگهدارد تا مدت یکماه بعد از ان برآید و بمقدار طبیعت بخورد به میوه
ازیل بگیرد و در اندک زمان فرصت دهد و امراض بادی و سنگریزه
بواسیر و مسلسل بول و برص ناپدید کرده دیودار با دار رشت نام ست

بادارشت نام

بگیر بوزن نیم تولا بگیرد و دیودار هم وزن شش در گیرد و با
چوب دو حصه
ده پل و دارهلد بیست پل و تریهله بیست پل املی را و رهشت در و
آب انداخته بجوشانند و هشتم حصه آب بستانند چون سرد شود شهد دو تولا
دو تولا و نبات بوزن یک تولا و کل داده بیست پل با انداز بعد ازین کنند
دناگیسر و چابهل و قرنفل و لاچی و تج و پترج از هر یک پل جدا کام
و بلیل و دارز چار پل بگیرد با ریک کرده و دران شربت مذکور مخلوط سا
نوشیدن
و در اوند جب اندازد تا مدت یکماه نگهدارد و بعد از ان برآورده بقدر طبیعت
خود بنوشد برص که گسترده باشد و نمی رود و هردی روگ پنج امراض سینه و
یرقان وادور روگ و بادگوله و کرم شکم و سرفه و بیهی دفع کرده و کرنهته
و کهادر و نام ارشت ست و انواع برص ازین بعد هم بود بوجیا دارو
بوست درخت مغیلان بوزن دو تولا بگیرد و چهار درون آب جوشانید
چهارم حصه آتش بستانند و سرد کنند بعد از ان قند سیاه که بوزن نیم تولا
و کل داده شانزده پل و کوته ده پل بگیرد و حوز بویه و کنکول و الاچی و تیزه

دناگیسر

و الایجی و قرنفل و مویج از هر یک یک پل جداگانه بگیرد و باریک کرده و باریک در ان
شکر نبات مخلوط سازد و تا مدت یکماه نگهدارد و بعد از ان بقدر در خور طبیعت بنوشد
قوانج و برص را بسیار مفید و سرفه و تنگی نفس برد و سیبولیا دارشته نام است

داروی دیگر داکهه بوزن نیم تولا بگیرد و در دو دو عدد درون آب انبه اخته بجوشانند و چهارم حصه
ازان بماند چون سرد شود قند سیاه بوزن دو تولا بیندازد و بیخ و الایچی و تیزج و
نالکسیر [illegible] هر یک و مویج و بلبل دراز و برنجک از هر یک یک پل جداگانه
بگیرد همه را باریک کرده مخلوط سازد و در اوند چوب اندراخته تا مدت یکماه
نگاهدارند بعد ازان بکار برد قوالنج و سرفه و تنگی نفس و امراض گلو زحمت
بلغم دفع کرده و قوت بخشیده است و کثافت را قاطع است نام این دارا جهان ارشت

داروی دیگر کندهل کاه بوزن یک تولا بگیرد و در چهار درون آب انبه اخته بجوشانند
و جوشاند تا آنکه چهارم حصه بعد از سوختن باقی مانده است بستانند و سرد کنند
بعد ازان قند سیاه دو تولا و گل داهده شانزده پل بیندازد و بیخ کول و ترجات
اتربهلا از هر یک یک پل علاحده گرفته باریک کرده باز کنند و در اوند روغن انداخته
بیست یکماه نگهدارد بعد ازان مقدار طبیعت خود بنوشد بواسیر و سنگرهنی و یرقان و
امراض سینه و هیچکی و باد گوله و برص و اماس و نقصان اشتها دفع کرده داروست
ارشت [illegible] نام است [illegible] در بیان گشتن و خاک کردن ادهات

نمودن هفت جوش که هندوی اورا هفت دهات خوانند وان این
طلا و نقره نحاس جست سرب قلعی آهن و دو داو دهات
یکی را روهن و دیگر برنجی بدانکه این هر دو دهات متعملیست بدانکه هر
دهات را که خاکستر کشته کردن مطلوبست باید که اول اورا اصاف بکند که
هیچ کدورتی در دهات نماند بعد ازان بطریق که گفته خواهد شد آتش داده خاکستر کند
طریق پاک و صاف نمودن از طریق تمام اینست که اول در آتش بالنده گداخته
او سرخ آتش کرده و در میان روغن تیل سرد کنند همین مثال سه کرت
عمل نماید بعد ازان بهمین سلوک سه مرتبه در آتش انداخته در دوغ سرد بکنند
و سه مرتبه در بول گاو و سه مرتبه در آب کانجی و سه مرتبه در جوشش کلتهی کرده
سرد میکرده باشد آن دهات پاک صاف اعلی تر خواهد بود اما صاف کردن قلعی
و سرب برین طریق ست که در آتش گدازانیده در شیر آک سه مرتبه سرد بکنند قلعی
سرب از کدورت پاک گردد در بیان کشتن طلا در بیان کشتن طلا برین روش
که بیارد طبق طلا هر مقداری که مطلوب باشد مضاعف از آن سیماب یکجا کنند
نیزه ترش سحق کنند و ترشی از جنس لیمون و امثال آن باشد بعد از سحق گوله
وار کنند و کنند یک برابر گوله مرکور گرفته [illegible] باید گوله مرکور را در خت بالا
داده در دو سراب یکجا محکم کنند و گل حکمت کنند و از سی لاهپه او پلم [illegible] اخکر
آتش دهد چون سرد شود در گیرد همچنین چهارده مرتبه آتش دهد دو زن [illegible]

پاک کردن قلعی و سرب

قیمت [illegible] سیماب کشته نه انداز [illegible]

دار هر مرتبه همان مقدار زرنیخ بالا میداده باشد طلا خاک گردد و هر جا که نه بجای ببرد دیگر بیارد طلا
[illegible] میتواند با که خواهد بر آتش بگدازاند و شانزدهم حصه سرب اندازد و گره ببندد و بعد از آن
سحق بلیغ بکند و قدری آب ترشی نیز دهد کوفته بندد و هر چه وزن کوفته مذکور باشد همان مقدار
[illegible] انوله بسیار رسانیده و فوق در تحت آن گره داده گل حکمت کنند و از پشت با جلک و شیشه
آتش دهد چون سرد شود بیرون کند همچنین هفت کرت عمل کند و در هر مرتبه کند یک دیگر میداده باشد زیر و بالا گرد
زر خاک گردد جای ببرد نوعی دیگر بیارد سیماب کشته یک بوزن برابر و از رس بر که کچنال سحق کرده
[illegible] سازد و بر طبق طلا که برابر وزن سیماب باشد لیپ سازد و از پوست کچنال درخت
کوفته موش سازد و طبق مذکور بطابق کوفته کرده دران موش بنهد و آن موش را در موش دیگر
بنهد و گل حکمت خوب بوجه احسن بکند و در آتش پنج بهته بسوزد چون سرد شود
بیرون آرد همچنین سه کرت بکند زر خاکستر خواهد شد هر جا که داند بکار بندد که بسیار مفید است
چنانکه از رس کچنال و از پوست آن زر را کشته اند همچنان اگر از درخت انبلی یا از درخت
[illegible] عمل بکند نیز همین حکم دارد نوعی دیگر اول طلا را آب سازد و دران منسل سائیده
[illegible] باشد اما منسل را در سابق هفت پت از رس برگ آک داده باشند همچنین
سه کرت بکند زر کشته گردد نوعی دیگر بیارد طبق طلا بیارد و طبق طلا هر قدر که خواهد از سرکیس کبوتر
لیپ کند اگر نباشد از زید خروس لیپ کند بعد از آن کنند یک اول بوزن طلا سائیده
[illegible] بالا طبقات مذکور بریزد و در قبه شراب طاسیب کرده و گل حکمت محکم بسته در پنج عدد

دیگر سیماب آنداز زر و
در هر مرتبه
و رس شسته در هر مرتبه سیماب اندازد

پاچک دشتی آتش دهد چون سرد شود بیرون آرد همچنین نه مرتبه آتش دهد بعد از
نه مرتبه دهم ازین عدد به پاچک دشتی آتش دهد زر خاکستر گردد و بکار آید

کشته نقره

کشته نقره در بیان کشتن فضه عرف نقره بدین طریق است که بیارد طبق نقره
سه جزو یک جز هرتال اول هرتال را از ترشی سحق کنند تا مدت یک پاس بعد ازان برا
طبق فضه لیپ کنند و در کوزه نهند و گل حکمت سازند در سی عدد پاچک دشتی آتش دهد چو
سرد شود بیرون آرد همچنین چهار مرتبه آتش دهد و هر بار که آتش دهد لیپ هرتال میکرده
باشد نقره خاکستر گردد کشته نقره بیارد دمار قشیئا عرف یون هکیم از زهر
ترقوتیا سحق بلیغ کنند و بر طبق نقره لیپ کنند بطریقی که مذکور شد آتش دهد در چهار
مرتبه نقره خاکستر گردد کشته نحاس در بیان کشتن نحاس بیارد مس اعلی طبق
مثل کاغذ بکند بعد ازان در آب ترشی تا مدت سه روز انداخته جوش میداده
باشند باز بدر آورده و صاف کرده در کهرل اندازد و چهارم حصه ازان سیماب مخلوط
کنند و از ترشی تا یک پاس سحق کنند باز طبق ها را بدر آورده مضاعف ازان یک
بگیرد و از ترشی جدا سحق کرده بران طبق مذکور لیپ کنند بطریقی کوماکرده نگاه دارد
بعد ازان مجهجی خواه ابلی خواه منور نوا ازینها یکی را ملک سازد و برانی کوما نزکرده
مقدار دو انگشت سطر لیپ کنند و سر آبه نگاه بنهند و گل حکمت کنند و سنب کرده
در ساونده نگاه بنهند و بالا آتش زیک تا دهنی اور انرنک و از گل سیر کنند و بر دیگدان بنهاد

[illegible] دهد اول آتش باشد چراغ افروزد بعد از آن بقاعده زیاده میکرده باشد همچنین
[illegible] آتش بدهد چون سرد شود فرود آرد و بدر آورده در بیرل اندازد و از
شیر دوران تا چهار پاس سحق کند بعد از آن گوله کند و کنند یک از وزن مس نیم طیار
[illegible] بند در روغن بیند مخلوطات زده بر آن گوله مذکور لیپ کنند و در سنب
[illegible] داده در گج پت سفوف آتش دهد چون سرد شود بیرون آرد مس خاکستر و اعلا گردد
[illegible] فی الحال [illegible] آرد و درد سر میکند نهایت اعلا و مفید است [کشتن جست] در بیان
کشتن جست بیارد و کنند یک در نبراته سحق کند در طبق جست لیپ کنند و کنند یک
مقدار وزن جست باشد اما اولا طبق جست را از زنگی صاف کرده باشد بعد از آن
در سنب گل حکمت کرده در گج پت آتش ده جست کشته گردد اگر همین طریق
روپی را عمل کند [illegible] در آتش [illegible] مطلوب باشد از عمل کشتن نحاس مطلوب بیارد
از معمول مذکور خاکستر گردد [در بیان کشتن سرب] در بیان کشتن سرب بیارد مثل از شیره برگ بتول سحق کنند
[illegible] لیپ کنند و وزن مثل برابر وزن سرب باشد و در سنب کرده گج پته
آتش ده همچنین سه دوارت عمل نماید [سرب خاکستر گردد] و بکار برد [illegible]
بوت درخت بزران و پوست درخت اندی بساید و باریک بساید و بیارد سرب گداخته
آب سازد ربع از آن که ساییده است بر آن سرب باف ند و از کفچه [illegible] میداده باشد
باشد با چهارم حصه دیگر اندازد تا تمامی همی چون پوست مذکور بر آن [illegible] باف [illegible]

و از کفچه میگردانیده باشند باز برابران سرب مثل گرفته از آب کانجی هر دو را
در کوزه دار بسته در گج پت آتش خوب دهد چون سرد شود بیرون آرند باز
مقدار مثل دیگر انداز د و بطریق سابق سحق کرده در سرابه سنپ کرده منفذ گرفته
آتش گج پت دهد هر بار مثل دیگر میداده باشند سرب کشته گردد **کشتن سیم**
در بیان کشتن قلعی بدین روش است که دو داونه کلین قلعی را گداز کند و چوب
پوست درخت املی و پوست درخت [illegible] طیار دارد چهارم حصه ازان چوب [illegible]
قلعی گداز انداز د و از کفچه آهن میگردانیده باشند چون سوخته گردد چهارم حصه دیگر
انداز د و همین طور تا دو پاس سوخته کند باز مقدار همان خاکستر هرتال آمیخته از [illegible]
سحق کند و در گج پت آتش ده بار دیگر هرتال [illegible] حصه ازان میداده باشند
و ملباس ورتیشه سحق کرده میکرده باشند همچنین ده بار آتش گج پت
دهد قلعی خاکستر و کشته گردد **کشتن فولاد** در بیان کشتن آهن بدین روش است
که اول آهن را پاکیزه صاف کرده [illegible] هزار دو بوش کند بعد ازان چهر ند
عرف فرید بوتی بیارد و از شیره این بوش [illegible] را الحل کند و ناپسا بید
در کوزه دار کرده در سنپ انداخته در گج پت آتش دهد همچنین سه مراتب
عمل کند بعد ازان بهمین طریق از رس صبر سحب دهد و باز

...از پوست درخت کچنال بدهد و آتش میداده باشد سارکت گردد
سار را سوختش کند و دوازده هم حصه ازان شنگرف در آن انداز دو
...ره از شیره کنوار تا دو پاس سحق کند و آتش کجپت بدهد همچنین بعنت بار
...هد و هر بار شنگرف میداده باشد آهن کشته گردد [red] بیارد
...ت نقاطیف ازان کهندهاک یکجا کرده کجلی سازد و برابر این هر دو سوختش
...ن گرفته و مخلوط ساخته از شیره صبر تا دو پاس سحق کند و گوله بندد و در اوند
...زر افتاب از دار برگ بید انجیر سرپوش کند چون چهار پیچ شب بگذرد
...ک گرم شده باشد از انجا برداشته و در دو سرایه کرده در ابار شالی فرو برد
...ت سه روز نگهدارد و بعد از آن برآرد و بار ریگ شسته در جامه سبز کرداند بیک گشته
...طریق اگر امرات زند غرق نتوانند شد و اگر بجای شیره صبر شیره چیز بستر
...براک پارس بیثی بکار برند نیز همین حکم دارد [red] بدانکه هر دهات را که
...کشتن او مطلوب است اگر این کند خاکستر گردد بیارد مثل گندهک بوزن برابر
...زراک سحق کند و بر آن طبق دهات لیپ کرده آتش کجپت دهد
...همچنین در دوازده کرت خاکستر خواهد شد [red] در بیان صاف کردن
...خاکستر ساختن پاره و اب رهاب های است مارقشیشا عرف سون مکهی
...طوطیا عرف نیله تهوتها ... ابرک سرمه سیاه زرنیخ و سنبل

وسنگ بصری الکحیله از بیتره ترنج عرق بجوره سحق کنند و بعد از آن اول

نمودن سون هلیی اینست که باید ماز قیتیا ره حصه و نمکسنگ

بیتره ترنج عرق بجوره سحق کنند اگر نباشد در سرس حنبری بسباید و برآتش

جوشش دهد اما در اوندان هناده بجوشد و از کفچه این میکرد دیده باشد تا

که فروف آهسته سرخ رنگ کردد بعد از آن فرود آرد سون هلیی پاک و صاف

شد هر جا که داند بکار برد چون خواهد که او را کشته کند اول از جوب کلتی

اگر نباشد در روغن زرد سحق کند یا در دوغ خواه در بول بز سحق

چون نیک سائیده باشد گوله بسته در سبت گل انداخته خشک کند و در

آتش دهد بعد از سرد شدن بیرون آرد کشته هم شد بکار برد

در صاف نمودن و خاکستر ساختن تار هلیی اینست که جای سار هلیی هر قدر که

اما بهترین آنست که سفید باشد اول از بیتره لکوره و از بیتره کاکراسنگی مدت

سحق کند بعد از آن در آفتاب نگاه دارد چون خشک شود صاف پاک خواهد شد و چون

که او را کشته عمل سون هلیی معمول ساز کشته خواهد شد صاف نمودن توتیا در صاف نمودن

طوطیا سبز باید هر چند که مطلوب باشد و در برابر آن ریم کبوتر یا ریم گربه یکجا کنند و هم

طوطیا سبز سو یا کرد و یکجا کرده نیک سایید و در آتش نرم گرم کنند بعد

بعد از آن در جزرات سحق نکند در شیشه انداخته گل بگیرند طوطیا سبز پاک صاف خواهد شد هر جا که داند بکار

طلق و صاف نمودن اینست که باید طلق سیاه اول در آتش انداخته سهل کنند و

تیز ما دکاو سرد کنند تا زمانیکه طلق اجزا اجزا کردند بعد از آن جولایی یا در تا

بعد دیگر رنش
شد

را طلق صاف و پاک خواهد شد چون خواهد که او را نکشد بیارد طلق صاف هر قدر
... و دانیه بکنید طریق ساختن دانیه اینست که خریطه ها باید از ریسمان
... بکنند و دران خریطه طبق طلق اندازد و از هر دو دست مالش دهد تا آنکه ...
... تمام طلق تا باریک شده از روزن های خریطه بیرون افتد این را دانیه خوانند
... دران ابهرک دانیه را در ... سحق بکنند و تکرار بسته خشک کنند و از بعد تخته و بالا
... به آتش دهد همچنین هفت مرتبه بکنند بعد از ان بیارد ...
... بشاب او بگیرد و دران خوشاب ابهرک را سحق بکنند و تکرار ...
... بسته ... و در بحهت آتش دهد همچنین سه مرتبه عمل کنند ابهرک کشته و اعلی خواهد شد
... بعد از ان ... ابهرک اعلی میشود ... کته ضابطه آنست که ... آب حیات ...
... آنست که بیارد ابهرک کشته مقدار ...
... یکجا و در او ... اندازد و بر آتش پخته کنند تا آنکه روغن تمام
سوخته گردد و ابهرک باقی ماند این ابهرک نهایت اعلی میشود اگرچه ... سفید ...
... او هم زایل میکند و ضعیف و ناتوانی ... را دوا ... مبدل میگرداند و ... هر مرض
... از بدن او بجز صحت کلی باید ... بیارد ابهرک صاف و پاک کرده ...
... ششم حصه از روغن ابهرک مشک ... بگیرد و برابر مشک ... پار کرده
... در ... که هیچ ... خواهد مدت چهار پاس سحق کند بعد از آن

چهار پاس در شیره چتره سحق کنند و لگدی بسته و خشک کرده در کجه بیت آتش دهد
بیرون آرد همین مثال سه کرت آتش دهد بعد از آن ابهرک را در شیره [illegible]
کرده سه بار آتش دهد و بعد از آن در رس کهرتا گهرل کرده سه کرت آتش دهد
بول ماده گاو و در رس برگ بلی و در رس موصلی سیاه و در شیره سوران سه [illegible]
سحق کرده آتش دهد کجه بیت صد بار ابهرک کشته خواهد شد [illegible]
کردن طوطیا عوض سرمه بیار و هر چند که مطلوب باشد در رس چهندهی سحق کنند تا
چهار پاس بعد از آن در آفتاب بگذارد تا که خشک گردد سرمه و پاک و صاف
و صاف کردن دیگر ادویات مثل گل سرخ و کسیس و سوهاگه و خرمهره و شنگرف
و کمن کرشت و امثال آن نیز همین طریق است [illegible] در صاف کردن
بیارد منسل اول در کمیز خر مدت سه روز بطریق دولا جنتر پخته کنند بعد از آن
تلخه کوسفند هفت تیقه دهد و خشک کند پاک و صاف خواهد شد زرنیخ در صاف
کردن زرنیخ اول طبق جداگانه کرده در آب سرکه هندی با نوارد و یکپاس
دولا جنتر آتش دهد باز مدت یکپاس در رس [illegible] بطریق ماسبق
کنند بعد از آن در روغن کنجد مدت یکپاس بطریق مذکور بجوشاند و در رس
ترپهله نیز جوش دهد زرنیخ پاک و صاف خواهد شد [illegible] در صاف کردن [illegible]
بیار و سنبل هر چند که میخواهد در بول آدمی مدت هفت روز بطریق دولا جنتر

بجوشاند

...سانند و در بول باده گاو مدت هفت روز سر بجوشانند صاف و پاک خواهد شد

... بکار برد حبه کشیدن در بیان حبه کشیدن از هر چیزی که مطلوب

باشد طریق آنست که از جمله ادویهای ذیل یک ادویه یا دو ادویه هر چه که

خواهد برگرفته با هم آمیخته [illegible] هر چه مطلوب است یک جای ساخته

[illegible] و در حوض اندازد و گل پاک [illegible] کرده آتش تیز تر بدهد و گرد [illegible] سرد دید

[illegible] که حبه او خواهد برآمد و آن ادویهها این است لاله [illegible]

[illegible] سوماکه شاخ آهو [illegible] زرنیخ پوست درخت [illegible]

[illegible] قند سیاه [illegible] روغن زرد شهد

در بیان صاف کردن جواهر الماس [illegible] ترتیب است

[illegible] بیکجای کرده بجوشانند [illegible] و در آن جوشاندن مدت یک پاس

الماس را طریق [illegible] الماس را در چوب [illegible] سوراخ کرده

[illegible] الماس [illegible] صاف خواهد شد و چون خواهد که او را [illegible] اول الماس را

[illegible] سرخ کنند ~~[illegible] الماس~~ [illegible] در بول حمار سرد کرده اند تا بیست

بار [illegible] بیست بار

[illegible] کرده در آن [illegible] الماس [illegible] چون خشک شود [illegible]

جبه کشی

صاف کردن زرنیخ

انداز و بعد از آن چون خوب سوخته سرخ گردد کوره مذکور را در بوتی اسب گرد نهند

مثال بمقدار آتش داده سرد کنند الماس کشته خواهد شد هرجا که خواهند بکار برند

بیار دیگر [illegible] جوش آب [illegible] در آن [illegible] بمقدار [illegible]

و نگاهدارد بعد از آن الماس را در آتش سرخ کرده در آن [illegible] سرد کنند [illegible]

یک گرت عمل باید الماس مثال [illegible] شکسته خواهد شد دیگر غوره ای [illegible] زده بیار

بای [illegible] ریسمان بسته در آویزند روغن که [illegible] و مصفا [illegible] مذکور

بیت بول خواهد کرد [illegible] اول او [illegible]

در آتش سرخ کرده در آن بول مذکور ریخته چون [illegible] این عمل کنند الماس کشته

در بیان صاف کردن و کشتن یکرات [illegible] یک رنگ سیاه دو

[illegible] در صاف نمودن این عمل الماس بکار برد صاف گردد و [illegible] دیگر [illegible]

سرخ گردد چهار ده مرتبه [illegible] صاف و پاک خواهد شد و چون کشتنی مطلا

باشد بسیار [illegible] اعضای [illegible] باریک کرده [illegible]

[illegible] کنند و الماس را در آن [illegible] در [illegible] آتش [illegible] سرد [illegible]

صورت حکم

بیرون [illegible] عمل باید الماس یکرات کشته خواهد

در بیان صاف کردن جواهر یاقوت و زمرد و فیروزه و مروارید [illegible]

جنس ورس

ببندد هفت بار جهنی ورس او پاک شود و از آن بسر آید گوهری که پاک باشد طریق
دو کاجیز کجه سازد و پاک صاف خواهد شد و چنین خواهد گشت اگر دانه
چهار دشمن و بلیله و نیتره هر دو نیز عورت جداگانه نگهدارد و بعد از آن جواهر
را در آتش سرخ کرده هر هفت هفت کرت در هر یک سرد کنند نخشته
خواهد شد و کشتن مروارید بطریق گفته شد مار قشینه عمل نماید و کشتن لعل نیز
همین عمل حکم دارد و دیگر جواهر را اگر عمل کشتن الماس معمول سازد و
جواهر کشته گردد صاف کردن در صاف کردن سلاجیت الست که بیارد
سلاجیت تازه که در هوای گرمستان پیدا میشود و آن سنگی الست که از
تابش آفتاب عرق می ریزد و اگر آن را سلاجیت خوانند هر چند که تازه
بدست آید بهتر است و بعد از آن تریفلا و جوشانده بیله و رس بنگره بیارد
سلاجیت را مدت چهار چهار پاس در هر مشروب سحق کرده باشند و هر روز
در آفتاب خشک میکرده باشد سلاجیت صاف و پاک خواهد صید کردن
در بیان صید کردن سلاجیت صاف ریزه ریزه کرده در آب که بسیار گرم باشد
بیندازد و یکپاس نگهدارد و باز همه آن دست ها آن آب بالش هر از
پارچه بکوزانند و بپالایند مصفا نگهدارد و در آفتاب گرم بنهد بالای آن

کف خواهد بر اید اگر از دست سیند دیگر بگیرد و دوا دهند یعنی خوار و باقی
از دست مالیده باز در افتاب بدارد و آنچه کف برایه بهمان قاعده
همچنین تا دو ماه کف او میگرفته باشد تمامی جسد او خواهد براید و جهت امتحان
قدری بر آتش انداز و چون دود از ان بدنیاید و بلندی گیرد آن جسد تمام
اعلی و بهتر است و هر چه دردی که بعد از بر امدن کف تا ته مانده است نیز
آب گرم انداخته و نیک مالش داده در افتاب نهد کف دیگر هم خواهد بر

ساختن مشور در بیان ساختن مشور شرف کیست که او را کیمی خوانند صادره
بیار و کلفت آهن که در خانه اهنگران میباشد انرا در اتش انگشت
چوب بلیله انداخته بسیار بدهد چون آن خوب سرخ شود در بول یا دکاو سرد
هفت کرت این عمل نماید بعد از ان تاریک کند آن را هاون و قصاص از
جوشاب ترپهله طیار سازد و دران اب مخلوط کرده از دست مالش
و بر اتش نهد و بجوشاند چون تمامی آب در جوزد فرود ارد دستی طیار بود و به
کرداند در نهایت سیت

بر آوردن کها در بیان بر آوردن کهار از هر
چنانچه که از جو جو الکهاری بر ارند ترتیب آنست از هر درختی که کهار مطلوب
خواه تر باشد خواه خشک بیارد و بسوزد خاکسترش جمع سازد و در او ندا انداز

ساختن مشور

دو بار چهار کوزه زر کوزن خاکستر اندازد و از دست نیک بمالد و در شب نگهدارد علی الصباح
آب صاف او را از بالای به سنگ دستی بگرد و بر آتش نهد و جوش دهد چون تمامی آب در خورد
بار تر الیقین نشیند خواهد ماند آن کهار را بگیرد و در هر جا که مطلوب باشد بکار برد

در بیان کشتن سیماب که همکی مرض را قاطع است و قوت می بخشد بر
بعض امراض مردم اکثر و کامل است اما حکیم دانا باید که بوجه احسن بعمل آرد و نام
طبخات به هفت نشان صمائست چنانچه آفتاب را نحاس خوانند و ماهتاب
را نقره و مریخ را حدید و عطارد سرب و مشتری زر و زهره را قلعی و زحل را آهن
و آب رو این گویند ما صاف نمودن سیماب بدین طریق است که بیارد خردل
و بیار و سفید هر دو برابر سحق کرده سنبت بسازد و در آن سنبت سیماب را
بیاندازد و گل حکمت خوب با حتیاط کند بعد از آن خشک کرده بر الیق دو لغا حضر
تا بکشبانروز در آتش کانچی پخته سازد بعد از آن بر آورده تا یکشبانروز در شیره
سحق کند بعد از آن در جوشاب خبره مدت هشت پاس سحق کند و باز
در رس کانچ باخی نیز تا هشت پاس الش دهد باز و جوشاند بعله مدت هشت
بحمد الله
پاس سحق کند بعد از آن ریق را از آب سرکه هندی بشوید و صفا کند
بعد از آن در کهرل انداخته نیم از وزن سیماب نمک سنگ یار کند و رس سیوان انداز

تا هفت باش دیگر بسحق کند باید که در سحق کردن یک ساعت دست از دو باز ندارد

بعده بیارد خردل و لهسن و نوشادر و تنکار برابر وزن سیماب باشد از آن که

شاید که از قاعده جوشاب بر آورده باشد همه را یکجا کرده همه سیماب سحق بکنند

و تنکار به بندد و خشک کنند و بالای آن انگوزه ساییده بیت کنند و بیارد اوند گل

دران اوند تنکار مذکور بنهد و بالای نمک سنگ ساییده اندازد تا گلوی اوند پر کند

بعد از آن اوندی دیگر و از تون بر دهن آن نهاده مهر کنند و خشک کرده بالای آتش نهند

اول آتش نرم نرم بدهد بعد از آن بقاعده تیز کند و بوجه آب بر پشت اوند

فوقانی سیدا ده باشد و پشت آن سرد بوده باشند همچنین تا مدت سه پاس

آتش دهد بعد از آن سیماب زود دارند که سیماب بقلم اوند بالای چسپیده خواهد

ماند از آنجا بگیرد و در آرد این سیماب صاف و پاک است و مصفا تر است هر جا که داند بکار برد

صاف نمودن گندک

در بیان صاف نمودن گندک اول بسیار اینست بیارد گندک ساییده

بعد از آن در کفچه آهن روغن زرد بسیار گرم بکنند چون نیک گرم شده باشد از

گندک دران روغن بیافشاند چون ببینند که گندک هم آب میشود

زمان کفچه مذکور را در شیر ماده گاو که طیار باشد و از کوزه اندازد گندک پاک

خواهد شد

صاف نمودن شنگرف

در صاف نمودن شنگرف اینست که بیارد شنگرف

ششم

مطلوب باشد اورا در شیر بز کهرل کنند بعد ازان هفت شقیقه در تره ترشی دهد شنگرف

پاک صاف خواهد شد **جدا کردن** در بیان جدا کردن سیماب از شنگرف باید که شنگرف

اول از رس لیمون تا یک پاس کهرل کنند بعد آن از رس بوک سیب نیز یک پاس

کهرل کنند بعده سیماب را بر آنده بگیرد هیکل سیماب بیرون آید و طریق بر آندن سیماب بیرون آمده

تا علاوه صاف نمودن ذکر کرده شد **کشته کردن سیماب** در بیان کشته کردن سیماب باید که

ازین ادویه‌ها که در ذیل است مدت یک یک روز سحق بکنند سیماب کشته خواهد نخورد

چنانچه ... خواهد شد یعنی هر دوات که در سیماب مشتهی باشد رفع شود و سیماب آن زرا

قایم باشد و نام ادویه این است یعنی زهر نه گونه کال کوت بچهناگ

برنگ بیش هلاهل برهم پتر هردر سنکهیا شوراشتر

زرقوم دهانوره کنیر بلا افیون نوع دیگر در کشته کردن زیبق

بیارد ترکوته و شنجار و چرا لکهار و خردل و سیح نمک ولیس لونصادر و سهجنه همارا یکجا

کرده بکوبید بعد ازان سیماب را مخلوط کرده در رس جهبری یا در آب لیمون یا در ...

انداخته کهرل بکنند لا در تحت کهرل آتش ... هوا نمیشده باشد تا یک شبانه روز

... بعد ازان بیرون آورد سیماب کشته خواهد شد نوع دیگر بیارد

... که خالدار باشند با سیماب یکجا کرده تا مدت سه روز سحق کنند بعد ازان

صاف نمودن سیماب
سیماب را یک پاس
در خشت کهرل کنند
بعد ازان تاب بشوید
سیماب صاف گردد

وبعد ازان ... [illegible]

تا مدت سه روز و در پنج نمک همراه پیره ترش کهرل کنند سیماب کرسنه خواهد شد

خواندن سیماب

در بیان خورانیدن گندهک سیماب را بدین طریق است که یک کوزه از آب

پر کنند و در ان میان اوندکا دیگر اندازد که تمام آب را احاطه تواند کرد و بعد از ان

در میان آن گندهک مقدار یک کف دست زیبق از چوبه بست کنند مقداری که

سیماب در ان جای یا بماند بسنجد و دیگر دو چوبه از گل لیپ بندد و سیماب در ان

احاطه برارد و بالای سیماب گندهک برابر وزن سیماب بیفشاند و بالای آن

بندد و لب سرابره از هم دور را مهر کنند و بالای سرابه گلی چهار ماشه ارنه او ملایم

در آتش دهد چون سرد شود سیماب و دیگ کردن باشد همین قاعده عمل کنند همچنین

شش مرتبه کنند سیماب بی‌عیب خواهد شد هر جا که در تیلجا برد حکیم دانا باید

چون چنین عمل پیچ کرسنه کردن و صاف نمودن و گندهک خورانیدن ریمها

بجا آرد بعد از ان در کشتن ان سعی برسند که آخر نتیجه نکو بخشد و اگر کسی اعمال

سیماب تا ب نزدیک نماید ان سیماب نیکو نمیشود بلکه فایده بر دو هر که بر خلق ازو

پی اید و دیگر امراض نیز پیدا شوند چون موافق این قواعد که مشتیان گفته‌اند

معمول سازد اثر سازد سیماب پاک دارای خواهد در بیان کشتن سیماب انچه کرسنه

خانه و سیماب پاک گل پیچ که از زرد کرده مانند کنند یک انگوله سازد و نوحا در هر یک

بگیرد مدت یکپاس از آب ترشی سحق کنند بعد از ان در شیشه پر کار با ... و بالای

گرد و اجزا کار خود شوانند گرد خشک کرده در آوند گلی نهند تا در تحت آوند گلی یک سوراخ
از بر کرده باشند بر آن سوراخ قاروره را نهند و بالای قاروره ظرف شیشه یک
اندازد تا که بدهن شیشه برسد و در تحت آوند مذکور آتش دهد اول آتش نرم نرم
بعد از و بعد زیادی زیاده میکرده باشند مدت گهری ده پس آتش دهد چون سرد شود بیرون آرد
آنچه در گلوی شیشه خواهد بود کند همه سیماب است و آنچه در ته نشین است سیماب است آنرا بکار دارد هر جا که
داند بکار برد سیماب اعلی و بهترست ایضا نوع دیگر بیارد ذحم خار باز کونه سائیدن به
که در آن سیماب صاف اندازد و بالای آن شیر درخت ملیه که در زبان هندی تهوهر
کهنوهر خوانند بریزد بعد از آن گل ساک کونه و بای برگ کنه سرخ برابر مقدار گرفته
بالای سیماب اندازد سیماب را مهر خوب کند و آنرا در موسی گلی نهند و از گل مستحکم خوب
کند و در باب لبیب مهر کردن کابلی را که در راه نهد خشک کرده در تحت آتش
دهد چون سرد شود بیرون آرد سیماب کشته خواهد شد ایضا نوع دیگر بیارد رس درخت
کاستهو دهرکا که بقوت انجیر و شیره گویند سیماب را در آن رس تا مدت یکروز سحق کند
بعد از آن بیارد و شیره درخت گولر در آن شیر مذکور انگوره را کهل کند و از آن انگوره یک
موسی راس کند و در آن موسی سیماب را بنداز دو لب او را از انگوره لیپ کند و آن
موسی را در موسی گلی نهند و گل حکمت کرده خشک کند چون نیک خشک شده باشد
در گهات که گلان نباشد آتش دهد بعد از سرد شدن بیرون آرد سیماب خاکستر

ساکون

خواهد بود نوع دیگر سیماب در شیره برگ تنبول سحق کند مدت یک روز بعد از آن

گلوله آورده سپت سازد و سیماب در آن سپت اندازد و آن موس را در موسی گل

نهاده گل حکمت کرده حبک کند و در آتش کج پت باید از دو سر دور کرده برون آرد

کشته خاکستر خواهد شد جوارنکس در بیان داروی واقع تب که آورده اند در هندوی

نوجوارانکس خوانند هر گونه تب که در وجود آدم پیدا آورده باشد از خوردن

بعدم شنایه [illegible] بیارد شاخ اهو از شیره کلهاری که او را بعضی جوالا مکهی

و بعضی اکنیا گویند مدت چهار پاس سحق کند و از آن تنگحیق یک سپت بسازد و دو

کلا بنهد خشک کرده بر دیگدان سوار کند و در تحت او آتش بر فروزد بعد مدت

پاس بیرون آرد ببیند که وزن داروی چه مقدار است هر چند که باشد برابر هشت

وزن او زرکوتبه [illegible] از آن ادویه مخلوط سازد و هر صبح برابر یک ماسه در شیره برگ تنبول

بخورد تپ بادی و انواع تپ دیگر دفع گردد بعلت بادی در کردای برگ

نالیتد [illegible] پارد سیماب پاک صاف که در ماسبق ذکر شدها هر دو

سبز که عرف [illegible] ماند و زرنیخ و گندهک [illegible] و هر یک [illegible]

گرفته از شیره کریله مدت چهار پاس سحق کند بعده بیارد یک جام مس آن

تنگحیق مذکور را در اندرون جوف جام مس لیپ کند مقداری یک

انگشت تسطیح کرده آن جام را در [illegible] و آرد نهند و بالای آن

و مالا نشس رنگ اندازند و بالای نخود یوریت شالی یا درست شالی اندازند بر دیگدان سوار کنند

در زیر آن آتش ورزند تا آنکه شالی مذکور از گرمی آتش او از آنکه آتش از تحت او

دور کنند بعد از آن سرد کرده بیرون آرند و نه چیزی کشته خواهد شد از آن

پس خاکستر مقداری یکماشه با برگ پان بخورانند تب دو روزه و سه روزه

و چهار روزه و یومیه برطرف گردد مجرب یعنی دافع تب لرزه باشد بیار ورزیده

بیخ و بیله و تهوتهه و نحاس و زیبق و گندهک و مثل اینها یک لخته بگیرد و از

بیخ زرنباد مدت چهار پاس سحق کند و گوله بندد و اینرا در سنیت ملی بنهند و

خوب خشک کند در کنج بی آتش و هر چه بالا زخود سرد شود بیرون کشند عرق

آن در شراب تسقیه دهد و هفت کرت در شیر ماده گاو و قوم و هفت کرت در

جوشاب این و هفت کرت در جوشاب شوکت تسقیه دهد بعد از آن بوزن

یک مثقال از آنجمله یا پنجاه خوراک و یک باتک قند سیاه بهم و دو برگ تنبول هر روز تا سه روز

با مقدار کام حیوان دهد تب لرزه بی شک و شبهه دفع گردد و غذای شیر و برنج بخورد و تب

سه روزه و چهار روزه و تب سنبیت که بعد از آن دو روز می آید و لعه هفت روز که

می آید دفع گردد و رنگ روی یا هر لونی برنگ اصلی باز آید جوگی مجرب

بیار دهمان پاک یک حصه و ابلوه و بلیلب و از و هلیله و عقر قرحه و گندهک

مع عمر

به روغن
کوفته بیخته رنگ صاف کرده باشند یک حصه و حنظل چهار حصه همگی را یکجای کرده
اسس حنظل سحق نیک کنند و گولی یک ماشه سه و یک گولی خوردن و بعد و بالای آن شیر حلوا
توام
بنوشند تپ ایل که هر روز اول بعزاده باشد دفع اد داکرچه قرار حکیمان است
یعنی بقول این قرار همگی انه که هر گاه که تپ نوامی باشد تا مدت هفت روز او
ادویه نه نهند دیگر بیار و سیماب کشته نشن یا پاک کرده بیع دو حصه و کنده
اول اسار دو حصه یکجا کرده کچلی سار دو چهار حصه خرمهره کلان و یک حصه
سوهاکه هشت حصه پارچه سنگ یکجای کرده شیر ماده گاو سحق بلیغ کنه بعد
بیار دو سرابه کلی جوف او را از چونه لیپ کنند و ادویه سحق را در آن سرابه
و گلحکمت
زده گلحکمت کرده خشک کنند و مغاک که در طول و عرض عمق یک دست
باشد نهند و زیر و بالا پاچک دشتی داده آتش دهند چون سرد شود
بیرون آرند و بباید مقدار [illegible] برنج از الجمله با شربت و سه وعده [illegible]
روغن زرد ماده گاو بخورد تپ باد را اگرچه با اثر [illegible] دفع کرد
اگر با مسکه ماده گاو بخورد تپ بلغم برود اگر با شهد بخورد تپ بلغمی [illegible]
و نیز و جهی و انواع تپ دیگر و [illegible] و سنگر [illegible] و لاغری و گا
سواسی و کوره شکم دفع کرد و غذای برنج پخته و شیر ماده گاو بخورد

[...] لقمه برنج و شیر [...] با روغن زرد بسیار چرب نشود کرده چرب چرب بخورد
بعد از ان ساعتی پهلو بر زمین نهد و پای خود دراز نکند بعد از ان دل
خود آرام داده طعام بخورد و آب ترش بخورد اگر بسیار مایل باشد کم بخورد و همچنان اگر
گرد [...] بخورد و شلغم بریان و گوشت جانوران وحشی نیز مانع نیست و اگر
طعام شام گرسنگی باز غلبه کند باید که شیر و برنج پخته با روغن زرد بخورد
باید که روغن زرد با هر طعامی میخورده باشد که درین نسخه از روغن زرد بسیار
لذت و غذای دیگر که از غله مونک خواه ساده خواه شیرین کرده باشند
غذای لذیذ بخورد و از گندم و امله که یکجا کرده سحق کرده باشند در سر انداخته
غسل بکند خواه روغن زرد در سر انداخته از آب گرم غسل بکند و خوردن
چیز از روغن زرد بکنانند و روغن تیل هرگز نخورد و خوردن نیز نکنانند
ریله و بادنجان و ماهی خورد و اینلی هرگز نخورد و از دل بیار رود و مجامعت
نباشد و شراب هرگز ننوشد و اچار و مربا و انگوزه و سونته و ماش
[...] و خوردن وسمه که هندی تناول نکند و خواب بسیار نکند و در
[...] طعام نخورد و چیزی انکه سر نام او اول حرف کاف باشد مثل کلوده
[...] و کندوری و کلری و امثال آن نخورد باید که اول در ساعت مسعود که

که بهتر سه دبا بشد و تنقیه بوزنا کبه درمیان غره ماه یا دهم باشد درین
دو شهد بگیرد و بعد از ان پرستش سری کوک تا تنقیه کرده بقدر توانائی خو
محتاج خیرات بکنند بعد از ان وقتی که دو ساعت آفتاب از آغاز طلو
زبزمان ادویه بخورد و اگر احیاناً دارو حرارت پیدا آرد باید که بت
یا همراه عصری یا همراه سنبل حین قدری بخورد و یا نیخور یا دانه انار شیر
دا کیه کلان یا مغز تخم شکر شیرین مقداری بخورد و که طبیعت اعتدال
بدانکه اگر بدخطی در شکم ست بیخ در و غنی زرد بریان کرده
شکر و ادویه مذکور بخورد و بدخطی هر نوع که باشد دفع کرده و اگر با گلوی
بخورد انواع بت برود اگر با جرشاب جنس که او را پیر اشو خوانند
عصری و شهد یکجا کرده بخورد رکت حیث و بلغم و سواس و کاس
و دور بهک که آواز از گلوی یا دجه پیدا میشود و بهی دفع کرده و اگر
بخورد و شهد نیز یار کند خواب کید و اشتیاق به خنده هر نفس و مندالین
کرده اگر نمک سوخته و ملمان از باب گرم همراه او که به مذکور بخورد و درد
و بدخطی دفع کرده و اگر با پیل دراز و شهد بخورد بت برود اگر بم
غنچه انار بخورد بهی واو در روک و باد رکت دفع کردن و توا

دو ب بخورد و همین حکم نوار و اگر همراه مغز کنار و بهل دراز و خاکستر برطا روس بخورد

ترایدقی و هلمک برود این همه انوبان ها که گفته شد اگر با ادویه نسخه بونلی

رس که بیان خواهد نمود بخورد همین فایده دهد و بسیار مفید باشد و با کالی رس

همین فایده دارد نام این را لوک ناته رس خوانند **مرکانک بونلی رس**

پاره طبق طلا که در اصل صاف و پاک باشد برابر وزن ان سیماب بگیرد و یکجا

کرده از شیره گهتال سحق کند بعده از رس ترش برگ ترش که موصوف

است کهرل کند تا زمانیکه ساییده گردد چهارم حصه از وزن طلا سوهاگه

بار کند و مضاعف از وزن طلا مرداریه خورد ساییده اندازد و برابر

ادویه هلی کهند یک انونه سار باریک کرده مخلوط کند و سحق سازد مانند

کلیه بندد و ازاد در پارچه بپیچد و در سه چهار ته بپیچد و بالاش گل حکمت

کرده خشک کنند در دو شرابه گلا سنپ و از مهر بینه نیکو کنند تا دهن

شرابه از گل مسمار خوب باشد اورا درا وند بنهد و بالای ان نمک سنگ

پر کنند تا دهن اوند بعد از ان دهن اورا از سرپوش بینه مهر کنند و

خشک کرده در کج بهته کلان اتش بدهد چون سرد شود بیرون ارد و باز کند نمک

برابر وزن سیماب دران میان امیخته و از رس گهتال کهرل کرده بطریق

سابق که در بالا ذکر شد کوله کرده اتش دهد و بیرون ارد نگاه دارد
بوقت حاجت مقدار دو سرخ ازان و هشت مویز خواه سه پیل
بکجا کرده بخورد باید که غلبه که دو کهه را دیده شنیده بعمل ارد و چنین اگر غلبه
در که کمتر باشد یک سرخ بهمراه شهد و روغن زرد بدهد و بعد ازان
غذای خوردن و دیگر طریق پرهیز و نا پرهیز بجا اوردن چنانچه که در
بیان کوشتن ناته رس گفته شده است همان بعمل ارد انوپان نیز همان
طریق بجا اورد بلغم و سنگ رعشی و زکام و کاس و سواس و جی
و بدحظی و لاغری وجود و ناتوانی و سستی دفع شود هم کرهه بونی
رس بیارد سیماب ربع ازان طبق طلا یا وکند و متضاعف از
هر دو کند هک بلبرد یکجا کند از رس کجنال سحق بلیغ کند بعد
کوله کند داو را طل حکمت کرده که در سینه کلی بشهد و مهرا ستوا
تر کند و در بهود رجبز داده تا سه روز اتش دهد چون سرد شود بر
ارد هر چه که در تش باشد جرا ران کنند [illegible] کند یک سائیده انرا
واز رس ادرک سحق کنند باز از رس جبیره سحق کند چون خشک
سائیده کرده و بعد ازان بیارد خرمهره ها طلان که برنگ زرد متلون

درشکم خرمهره ان بسحیق مذکور را پر کنند بعد بیارد سوهاگه که بوزن
هشتم حصه از وزن ادویه مذکور و زهر نصفی از وزن سوهاگه که هر دو را
از شیر زقوم سحق کنند و شکم خرمهره را از پیپ مسدود کرده مهر استوار کنند بعد از ان
اوپلی بیارد چون اوپلا از چونه سخت کنند و خرمهره های دران اوپلا نهند
و سر پوش بسته و کوده و از کرده و از مغاکه کج بیت پدید چون سرد شود بیرون
ارد شود بیرون ارد مانند وزن لونک یا هته رس و بطریق وسوله ان
خوردن دهد و غذای مانند مرکاملک است یابدام مدت سه روز نمک نخورد
ار از خوردن این رس قی بکنند بالای ان رس حلوی با شهد امیخته بخورد
با شهد امیخته بخورد اگر غلبه بلغم پدید اید قند سیاه با ادرک بخورد اگر اسهال
شود اسرار یعنی بهنگ بریان کرده همراه جوات دهد سرفه و دمه و جهی و شکمه صفحه
و علت باد و ربع شود علم پوتلی رس بیارد سیماب چهار حصه و طلا اعلی
چهار حصه هر دو را مسحوق سازد و گندهک دوازده حصه مخلوط کرده کجلی سازد
بعد از ان مروارید [illegible] حصه و سنکه بیث چهار حصه و سوهاگه یک حصه
و جملی را یکجا کرده از شیره لیمون رسیده کهرل بکنند در کوله کرده بیپ گل
حکمت خوب کنند که در انجام کار خطا نخورد و بعد مقدار یک دست مغاکه

کند یده آتش دهد چون سرد شود بیرون آرد سائیده نگهدارد بوزن
چهار سرخ همراه روغن ماهی را و بیست عدد مویز بخورد اما در او
طلا یا نقره یا کلا نهاده بپسد طریقه غذای وسلوکه پرهیز باشد لوکنام
رس برا شد سرفه ودمه وبلغم وباد جهی وسنگرهنی و اتیسار دفع شود
مهاجر اکسیر رس سیماب پاکه وزهر و گندهک هر یک یک تانک بگیرد
وتخم دهاتوره سه تانک ومنقی عف از همه چوکه بکرد اگر نبات تر کوتنه بخورد
باریک بکنید از شیره جنبری مقدار دو سرخ همراه رس ادرکه بخورد
تپ وسنیبات وتپ یکروزه و دوزه و سه روزه و تپ دیرینه و انواع
تپ دیگر دفع شوند صحت یابند اشد بیروان رس شنگرف
وزهر و فلفل گرد وبوته کهه بلبل دراز بوزن برابر بگیرد و باید
مقدار یک سرخ یا دو سرخ خوردن دهد وبالای آن پوست درخت
کوده و شهد بپسد ن دهد بوزن یک کهکه و غذای برنج
وحبوات بخورد وروغن و دوغ ماهی [illegible] پر بخورد اگر تشنگی غالب
اید اب سرد بنوشد و چون تب شود اسرار بخورد سوجیکا [illegible]
رس زهر بوزن یک پل وسیماب تانک هر دو را آب باید

بیارد

حاردنرا به کلهین دول جوف او را از کاغذ لیپ کنند وان مسحوق را
در هر دو سرایه نهاده کل حکمت و مهر استوار کنند خشک کرده بر دیکدان
بنهند تا دو پاس اتش نرم نرم میداده باشند باز فرود ارند باهستکی
بکشایند انچه در سرایه بالای چسپیده است باحتیاط تمام و به سبکدستی
کمال در کیرند و نکهدارد انچه از نوک سوزن تواند بر اید امقدار خوردن
ده بهوش و سنبات فعه نشود اهل بیهوش را اول چند خط ار استره
بزنند و بالائش ادویه مذکوره از انکشت بمالد از بیهوش بدا اول خبردار
کردیده نیکو خواهد شد زهر مار نیز فرو می نشیند اکر نورش اوذ عاب
امده دران زمان قدری شیرینی خوردن دهد رس کجل سیماب
و سرب و نه هر و کندهک از هر یک یکدرم امیخته بعد از ان بستانند
سندهی و فلفل دراز فلفل کرد و سوهاکه و سنکه سوخته و یا خاکستر خرمهره
هر یک دو درم همه را بکوبند و فلفل دراز درست بدارد پس همه را مخلوط
کرده بباید و یکیک فلفل دراز انداخته می سائیده باشند تا انکه تمام
بوده شود پس بدارند تا ذنیه بوزن سه برنج صبح و همین قدر بوقت
شام بایک برکه تنبول مریض را بخورانند کهی روکه که از سردی باشد
در مرض لنتة و کف و سرفه و دمه که از تری بود و هر نه تپ و مرض بادی

دفع شود اگر در دهن طلا کنند بچنگی را دفع کرده اند و اگر بر دندان بمالد
درد دندان دفع شود و مریض سنبات را که دندان بسته و غارها
برآورده و شدرا رو که سنبات باشد بخورانند یا بر دندان بمالند
مرض مذکور را دفع کند معمول مولف است بجمع امراض مرض مذکور
و اگر با یک قرنفل بخورد و یا با فلفل دراز بخورد نفع بود و ساختن ر
اینست که پاره را در کوزه سفالین نهاده بدارد و سرب را با گوگرد اندر آخته گداخته
کرده بر پاره اندازد که خواهد شد بعد از ان اکسیر نماید نگاه بر دارد این ز
رس کچل گویند اشمه بهیروفا رس سوهته یک و نیم سرسابه بجنه
بیلامول یک و نیم دام قبه داورنک یک و نیم دام بجه مهته وزن یکدمری
فلفل کرد سه دمری فلفل دراز سه دمری موصلی سیاه شش دمری
اقرقرحا شش دمری با شهد کوتا مقدار کنار خلطی به بندد یک بخورد
باد و جبوله دفع شود مجرب باید شنک بجنی رس انگوزه دو ماشه
نرکوبته چهار ماشه پیج نمک و یک و نیم سرسابه بجنه دو و نیم ماشه سنک سوخته
هنت ماشه مهته نیم ماشه کند هک یکماشه پاره یکماشه بوبائی رتبت اول انفعه
سازد سنگ را سوخته در رس لیموی انداز د و با همان رس کوتا مقدار
دانه به بندد یک بخورد اشتها و جبار باد دفع شود و بول درد شکم هر قسم
دفع

دفع شود مجرب است **ایبرداس رس** پاره نیم دام مهته نیم دام
انوله سار گندهک نیم دام فلفل گرد دو دام فلفل دراز دو دام تخم دتوره سفید
نیم دام زنجبیل دو دام بارس ادرکه گولی مقدار یک سرخ به بندد اگر رس
ادرکه نباشد بارس دهتوره گولی به بندد یکا بخورد بارس ادرکه سینک باد
رب بادی و بلغمی و سرفه و سنبات دفع شود مجرب است **اشد بهیرون رس**
بهتارف فلفل دراز فلفل گرد کهکین چهار وزن برابر بارس ادرک گولی
مقدار یک سرخ به بندد یکا بخورد سینک باد و سرفه و باد و جهوله دفع شود این را
بهیرون رس گویند **لنک سندری رس** فلفل گرد فلفل دراز زنجبیل مهته
پاره وزن برابر بگیرد در رس دهتوره سه روز کهرل نماید برابر یک رتی
گولی ساز دیکا بخورد سنبات و سینک و کف وات دفع شود و مندالکی و مالیخولیا
دفع شود **چنتامن رس** گندهک سیماب هر یک دو درم با هم یک سحق کند
دمنه و مورچ هر یک دو درم با هم بسایند و هر چهار را مخلوط کرده نیز سحق کند
تبیره زرکند شش درم زیره سفید و زیره سیاه هر سه یک تولچه بند جوکها
ادرکه هر یک دو درم کوفته و بیخته هر همه را مخلوط کرده یک سحق نموده

دوازده پاس در شیره ادرک و شانزده پاس در شیره برگ تنبول

سه بیده مقدار دانه مونج غلولها به بندند یکی صبح و یکی شام روزینه بعد

طعام خوردن دهند دافع جمیع انواع باد و کف و کهروکه و تب بلغمی و بادی

و سنبات و سنیک دفع شود این را جنبامنی رس گویند جل پودارک

خاکستر سیماب و گندهک برابر و مثل از وزن گندهک ربع بگیرد

و سونهکی و پیپل دراز و مونج هر یک برابر وزن مثل باشد همه

را یکجا کرده باریک کنند از تلخه ماهی را از تلخه طاوس هفت

بار تشقیه دهد بعد ازان خشک کرده مقدار دو سرخ همراه رس پاکه برنج

خواه همراه جوشاب بیخ کول بنوشانند و جل جوکه بلنانند جل جوکه

او را گویند که در حوض آب بنشانند خواه از آفتاب بر سر آب بران

کنند سنبات دفع شود بیخ بلتر رس سیماب پاکه و زهر و گندهک صاف

و مونج و سوهاگه و پیپل دراز همه را از شیره دهاتوره مدت چهار پاس

سحق کنند خشک کرده حبها به اندازه بوزن دو سرخ خوردن دهند سنبات

دفع شود و انوپان جوشاب بیخ کول یا ترکوپه است و بیخ

همراه

بیخ کول و ترکهه را

حسب شن مانیه

وجوهرت

دجوارت خوردن دهد و جل جوا. نیز بکنانند سنبات برود اگر همراه شهد
بخورد بلغم برود اگر همراه رس ادرک و شهد بخورد اتش جوع فروزان
کرده ولویث وروغن نه بخورد انس کرسنا جیلی می افزاید بجوبت
اوناسک سیماب و گندهک برابر وزن گرفته از شیره اثمار دو طوره
سحق کند بعد ازان برابر وزن همگی ترکوهه بیامیزد و باریک کند اگر
قدری ازین رس در رینه چطا شد سنبات برود اگنی مهر تخم اجپال
بک تانک و موریچ و پلپل دراز و سیماب نیز هر یکی یک یک بگیرد
و باریک کند از شیره جنبیری هفت مرتبه تنقیه دهد و سرمه وار در چشم
کند سنبات برود و از بیهوشی بهوش اید نارایج رس سیماب تانکه
دو تاله برابر بگیرد و گندهک و پلپل دراز و زنجبیل دو دو حصه بگیرد و در برابر
وزن همگی ادویه تخم دیوتی بستاند و نیک باید بوزن دو سرخ از انجمله
خوردن دهد بری خشکم و قبض شکم داد زراوت دفع کردد اجهابیندی رس
شنگرف و تاله و زنجبیل و پلپل دراز هر یکی یک یک بگیرد و چوکه
بوزن یک پل بگیرد و تخم دیوتی نیز یک پل انداخته باریک کند
جمال گوٹه

نوع دیگر جب ... کاروتیش ... [illegible]

پیرو دهر کتودهر جلو دهر
اودر بود کرود
تخم جمال گوٹه

فده بول ماه کار وسحق کرده نگهدارد مقدار سه سرخ در باب
استهال بدهد احتیاط وغایلا وری شکم وقبض شکم رود
رساج مرکالف خاکستر سیماب کشته سه حصه طلاء کشته دو حصه ابرک
کشته یک حصه ومیتل وهرتال ولنه هک هریک دو دو حصه بگیرد اما
این ها پاک وصاف باشند همگی را یکجا کرده باریک بکنند و درجوف
خرمهره های پر کنند باز بوه لهه را از شیر مهر باشیده شکم خرمهره را مهر کنند
وخشک کرده دراوند گلی نهند و دهن اوند از گل گل حکمت کنند وخشک
کرده درکیج پت آتش دهد چون سرد شود بیرون آرد باید ونگاه دارد
بوزن چهار سرخ از انجمله همراه شهد و ده عدد پلپل دراز وسبب ونه عدد
مویج خوردن دهد حبی برطرف شود اکسیر رس سیماب صاف
بگیرد ودو چندان از آن گندهک پارکند وکجلی سازد وبرابر
وزن هر دو سار خام انتزاع ودر شیره صبر سحق کنند تا دو بیت
دو پاس باز گوله بسته دراوند مس نهند و زیر که بید الجر بوشند
تا دو ساعت نگاه دارد باز دراینجا رسا تا مدت یکروز در قرود

برد

برده بیرون آرد و از پارچه گذرانیده بگیرد سار کشته خواهد شد
چنانکه در باب شناوری تواند کرد بعد ازان ترپهله و ترکونهه و الاچی
و جاپهل و قرنفل هملی نه قدر بگیرد و یک از از جمله ادویه مذکور اندازد
و باریک کرده نگاه دارد بوزن دو نخک همراه شهد خوردن دهد
بر فوجی دفع گردد سوره چاورت رس بیارد سیماب و نیمه ازان
گندهک مخلوط کند تا بلیاس از شیره چیر سحق کند و هم برابر وزن
ان هر دو طبق مس بگیرد و ان مسحوق را بر طبق مس لیپ کنند
تا مدت یک دور استهانا جنتر آتش دهد بطریق استهانا جنتر است
که ادویه در اوند گلی می نهند و یک پیاله را از گل بر سر مس می دهند
و لب پیاله را از گل استوار می کنند و در تحت اوند آتش می افروزند
پس چون سرد شود بیرون آرد و سائیده نگهدارد و مقدار دو سرخ
از ان بجمله خوردن دهد همه عرق سوا است که هر نوع باشد دفع شود
لیک باید جنید بیرو رس سیماب صاف و سار کشته و مارف غیرثا و گندهک
و زرنیخ و سهاگه و دارنی و ترکندی و ترکوهه و سوهاگه و زهر هملی برابر
وزن بستانند و از شیره ترکندی تا مدت یک دور سحق کنند باز

زر شیره موندی کهرل کند بعد ازان بوزن دو سرخ گولی بسته نگهدارد وخوردن دهد همگی امراض باید دفع شود دانوپان او انچه که راست باشد وکلوی وسوهته وسس را جوشانده کرده همراه گولی بخورند

جنس بوتلی رس بیارد خرمهره کلان که بزردی منسوب باشند در آتش سوخته بگیرد هر تر کوبته وسوهاگه وزهر ولکند یک حصه سیماب صاف برابر وزن بگیرد وازرس جنبری یک سحق کند مقدار یک باشه ازان بگیرد بخورد وموریج وروغن زرد بمیده که انوپان است سنگرهنی دفع شود وغذای برنج پخته ودوغ یا دکاو بخورد

زنگلم رس مس کشته در شیر برابر وزن پخته کند چون شیر سوخته خشک شود برابر وزن مس مذکور سیماب صاف ولکند یک یار کند ودر شیره زرکندی تا مدت چهار پاس سحق خوب کند وگوله بندد وخشک کرده در بالوجنتر تا یکپاس آتش دهد مقدار دو سرخ ازان خوردن دهد بعد ازان رس سنبه بخوره بالای آن بخورند که انوپان است تا مدت یکماه سراوجست تا پدر یک مثانه دفع شود ریزه ریزه شده از راه مثانه بول بیرون افتد مجرب است

تالیسر رس

اسپرس زرنیخ و مارقشیشا و منسل و سیماب صاف و نمک سنگ
لوها لهه برابر بگیرد و باریک ساید و مثل ضاعف از وزن سیماب
گندهک پاک کند و برابر گندهک مس کشته مخلوط سازد و در رس
جنبهری کهرل بسیار کند بعد از ان در شیره جنبهری تا به پزد و بطریق
دولا جنتر باز بدر اورده و در رس مذکور سحق کند و در جو در هر جنتر
اتش داده پخته کند باز بدر اورده و در رس مذکور کهرل کند همچنین
شش کرت عمل نماید باز ازین ادویه مقدار شش پل بردارد و دو پل
مس کشته بار کند و چهار پل ابرک کشته نیز همان بیامیزد و همه را در شیره
جنبهری سحق کرده و گوله بسته در گنج پخته نرم اتش بدهد بعد از ان
سیوم حصه زهر سوده بیامیزد و سائیده باریک کند مقدار نیم ماشه از انجمله
همراه روغن کاو و مینس خوردن دهد بعد از ان خوردن با کهی با شهد
و روغن زرد بالا اتش بخورانند که انوپان است همه برص که هر نوع
بوده باشد دفع شود چه اکسیر رس نام است لوهامرتانکر بهرس
سیماب صاف و گندهک و سار کشته و ابرک کشته و مس کشته
و کوکل و بهلاوه هر یکی یک یک پل بگیرد و املهٔ شش کهرل بلیله

و بلیله و دو دلکه بگیرد و از وزن این هفت کوبه روغن زرد
دیگر و چون ب حل نقل بوزن یک هفت در آوند این اندازد
و تمام ادویه انداخته پخته کنند چون طیار شود اول نام خدا بر زبان
گرفته و اوستاد و مرشد خود را یاد کرده بخورد همراه شهد در روغن ز
بوزن یک سرخ بخورد هر روز افزاینده یک سرخ زیاده کرده میخورده باشند
و از فوائد این شر ها رو با آب ناریل است هژده نوع برص و باد
و اماس و بانورکه و بادرکه و مهاسواس و درد شکم و سول و منزا
و کرم شکم دفعه شود و قوت بیفزاید و رنگ چهره نودار گردد و عقل
و عمر و حافظه ترقی یابد و دل خورم تا که بود و قوت باه بسیار کنند
مردم لاغر را خیلی موافقت کنند باید که از ساگهای و از ترشی و هر سبزی
که بر نام او اول کاف آید از ان پرهیز کنند اما سلاجیت و روغن و شهد
همراه شیر میخورده باشند کشت کتهارس سیماب کشته و گندهک برابر
بگیرد و بهار کنند و مس کشته گوکل و ترپهله و بلایین و چیتره و
هر یک شانزده تانک بگیرد و نفت و چهار تانک

بیامیزد

حب [illegible] بر بندند

بیاید و دو همان سفوار ابهرک کشته بیراندازد و شهد و روغن مقلی مقدار ایلا خته
از کف دست چندان ماسش دهد که کف براید بعد ازان در او قدح ب نطاهر دارد
دو ماشه ازان جمله خوردن دهد برص مقعل که زر و قطره های می چکد
برود مجرب باشد و با اصل جنو اسفوار کیرد او د بادت برص سماب صاف
مضاعف ازان کند یک انداخته در شیره حمیر ناموت چهار پاس
سحق کند و کوله بندد و در او ند نطا بنهد و بالاش سرپوش مس
بجای سرایه و از کون دهد و وزن سرپوش مس از وزن سیماب
سه کونه باشد و لب او را از نواحی مهر کنند و از خاکستر پر کند بالای سرپوش
انکور چوده سرکین جلاب کرده مرخته باشد و دو تخت آتش دهد و هم
چنین ناموت و پاس آتش سخت تر دهد بعد ازان سرد کرده فرود
آرد و باید نطاهر دارد بعد ازان انجره دشتی و چنبره و تبهنه و امل تاس
و بای برنگ و تخم بابچی بهلی را جوشاب کنند و ازان جوشاب تا کرد در
شیشه دهد مقدار دو سرخ از انجمله خوردن دهد بر جلا و داد برص سفید
و انواع برص دیگر دفع شود مجرب باید دانو بان این جورن اسم بابچی است

اما وران جورن مذکور جوشاب کهیر برابر وزن آنها گرفته وبخته کرده
مقدار سه تانک ازانجمله گرفته همراه شیر ماده گاو بنوشند باهر لد
جوشاب تر هپله بنوشند در سه روز سیاهی بهوت نام برص دفع گرد
و کلاس برص در هفت روز برود وغیره برگه نیل وحبه سرخ وکسیر
دو داطوره وهنس ری وهل هل هلی را برابر وزن گرفته ب
وبرص لیپ کنند در هفت روز برود اگرچه برص سفید ساده یا باد
بوده باشد وغیره حبه سرخ وحیتره سائیده بر برص بمالد برود وغیره
مثل وخاکستر خار باز کونه سائیده لیپ کنند برص نیکو شود سرخ شود در سه
سیماب صاف وزهر وکندهک هر یکی یک یک پل تا ملماس
سائیده خوب کجلی کنند ومس کشته واهرکه کشته وسار کشته وشنگرف
کشته یک یک پل بگیرد وطلا کشته ونقره کشته ده ده تانک بستانند
ویکجا نه الماس کشته اندازد وچند رز تیغ بورهن دو پل یار کنند واز
رسر اهی فیل تا مدت چهار چهار پاس سحق بکنند شیره چیتی
... داطوره شیره زقوم شیر اکه شیره کیله شیره کنیر عرق خرزهره در هفت
روز

روز اول به تمام خواهد رسید بار در کوزه داده گل حکمت استوار کرده

در بالو چنبر از آتش نرم نرم پخته سازد و سرد کرده باید بوزن دو سرخ

از ان جمله با شهد خوردن دهد برص سفید و منهال دفع شود مجرب باید

دانو هان اوامنت که با لکی و دیودار یک کرکه در روغن صدالجر بلید

مدهون جهری برص چو که بوزن پنج پل در کوزه گلی که پر از دوغ باشد

انداخته پخته سازد و هم چنین کبریت دوم در روغن زرد بجوشانند باز

بر اورده نیک بشوید و خشک کند و باید بعد از ان موموره بوزن

دو پل و یک پل سیماب کشته یکجا کرده باید مقدار یک تک

از ان کند بخورد برص سفید و سیاه بکلی برود مجرب باید میلکه مده برص

سیماب سیماب صاف و سار کشته و اهن که باسم کهبری مسماست کشته بگیرد

رسلاجیت و بار قیشنا و منل و بزلوبه و زریقه و مغز تخم کنار و مغز کثیره

تور چرب همکی را یکجا کرده از شیره هینکاره هیت کرت تشقیه داده

خشک کرده همراه شهد خالص بوزن یک تک گولیها بسته و بخورد

و بالای ان شیشی تخم درخت ازاد یک پل اب شسته برنج دو دو یک

بر غنی به کار و یکجا کرده بنوشند (بطاس) برص و دیرینه هم برود و بار غالب نشود باشند

پل دو درست بجهه باشد
پاسل گویند

بهمن برس سیماب چهار حصه و گندهک هشت حصه و زرچوب دو حصه و زر[illegible]
دو حصه و مثل دو حصه و ملوث و جیبال و جبتره هر یا سه حصه
و ترکوبه و دو نون و زیره هر یکی هشت هشت حصه همه یکجا کرده باریک
بکنند و الف الف که ت از شیره های ادویات ذیل تشقیه بدهد اول
شیر زقوم شیره بهنگره شیره جیتره روغن بیدانجیر بعد ازان بعد از [illegible]
تشقیه بکمانشه از جمله ازان یکبرد و با آب گرم بخوراند اسهال خواهد
و جولاب شود غذای برنج ناظم و دوغ ماله کاسو و نمک تنک بطعام شام
که موافقت ارد اما پارب سرد نبوشند بکنند ازد امراض شکم او در روکر و معد[ه]
بول و زحمت باد دفع شود بعد باد برس گندهک و هرتال و تو[تیا]
و نحاس کشته و مثل و سیماب صاف بوزن برابر گرفته سحق کنند و ا[ول]
جوشانده بلبل در از تشقیه دهد بعد ازان از شیر زقوم تا هرت یکجا
چهار پاس تشقیه دهد چون فارغ شود بوزن نیم نخک هم[راه]
خو[را]ند دهد باد گوره بهی دفع شود و انوپان دوغ ماله کاو و جول [؟]

ار است ضابطه تشقیه این که ادویه در اوند اینها از خمیره بالا [؟]
سفوری که تا دو انگشت بالا باشد چون خشک شود دیگر اندازد هم [؟]

ضابطه تشقیه ادویات

تا هر چند که ثقبه بندد عمل آرد **ترتیب رس** سوهاگه و شاخ آهو و طلاء کشته

مس کشته و سیماب کشته تا مدت چهار پاس در شیره ادرک سحق بکنند و بار

گوله دار بسته در کنج پخته داده آتش دهد چون سرد شود بیرون آرد یکی [illegible]

از انجمله همراه شهد و روغن بخورد و بالای آن نمک سنگ و زیره و انگوزه و شهد

و روغن یکجا کرده مقدار یک گوله بخورد درد پهلو و انواع درد دیگر که در

هر اعضای پیدا آمده باشد دفع شود باید تا مدت یکماه مداومت نماید **رس خفا**

سیماب و زهر گندهک و چیره و ترپهله و ترکوته و ملک برابر وزن گرفته

ده ده مرتبه تیزاب از آن قند سیاه انداز و گوله ها بوزن یک سرخ ببندد و بخورد

زیاده

انچه امراض باد و بلغم سر کشیده باشند دفع شود و درد پهلو درد اعضای دیگر

و ازالی طعام که از جنس غلامات گران خورده باشد دفع شود صحت یابد

ترکیب کبری بیارد سیماب صاف مضاعف از آن گندهک یار کنند

تا مدت یک پاس سحق نا ناغه کنند و در برابر وزن این هر دو نحاس

آنقدر یک سیب زراست کنند و داده مذکور در ان سیب نهند تحت و بالا

نمک سنگ انداز داو را در گوله گلی نهاده و گوله بسته در پنج پهله آتش

دهد چون سرد شود بیرون آرد سیب کشته خواهد شد از آب بیده مقدار دو رتی

از انجمله همراه برگ تنبول بخورد انواع درد شکم دفع شود و بالای آن انگوزه

وزنجبیل وزیره وبچ دموریج چورن کرده مقدار یک ماشه با آب گرم
بنوشید که النوبان اوست بگول شکم وهیچ گونه دفع نمیشود فی الفور
از اثر این نسخه دفع شود و صحت یابد (درد شکم) الکی پوتراوی رس سیماب
صاف وزهر وکنده هک واجود وتربهه واسخار وچوک هار وچیره و
نمک سنک وزیره ونمک سوبچر وبای برنک ونمک دریا وترکونه ولوجا
خوده بجای لجنه بطاین بکرد همکی را برابر وزن گرفته از شیره جنبیری
سحق بلیغ نماید و بقدر موریج کولی بسته بخورد نقصان اشتهار را
دفع کند واتش جوع را بیفزورد اجیرن کنتکو رس سیماب صاف
وزهر وکنده هک برابر وزن گرفته باریک کند و دو وزن برابر
همکی چورن موریج یار کرده از رس انار کنائی خورد سحق نماید
وبیب دیک شقیه از شیره مذکور بدهد و هر بار سحق میکرده باشد
وکولی بوزن ته سرخ بندد و بخورد انواع اجیرن یعنی گرانی شکم
وسو جطا دفع شود و صحت یابد عنبان بیرو رس سماب کشته و گندهک
واملیره وبهلر مول ونمک سنک وکنده هک دهر تال وکیلی برابر
وزن گرفته باریک کند بعد از آن بیارد و مور نمود ... تلخ ودر کنید

وجولای

دجولای و تودری تلخ از شیره انبها تا مدت چهار پاس سحق بکنند و
مقدار یک ماشه از آن جمله همراه شهد بلیسید و بالایش جوشاب درچرب
بنوشند امراض بلغم دفع شود باب تاسل رس سیماب کشته و طلا کشته
والماس کشته و نحاس کشته و آهن کشته و مارقشیشا و زرنیخ و طوطیا سنگ
زنار یکی همه را برابر وزن بگیرد اما گندهک باشند و از پنج نمک یک حصه
بگیرد و مخلوط سازد و از شیره زقوم تا مدت چهار پاس سحق کنند و در
بهود هر جنس تجبه سازد تجبه سازد مقدار یک ماشه از آن جمله از رس ادرک
بلیسید و بالایش جوشاب بلاموال قدری بلیل دراز انداخته
بنوشند همه امراض باد که مثل تجاهلات و غیران باشد دفع شود صحت
باید لنک سندر رس طلا هشت تانک و زیبق دوازده تانک و گندهک
دوازده تانک و نحاس دو تانک و ابرک چهار تانک و مارقشیشا
دو تانک و قلعی دو تانک و سرمه سه تانک سار کشته هشت تانک
زهر [illegible] تانک اکار کلهاری سه تانک همه را یکجا کرده از شیره ترب
سحق کنند و در کیچ [illegible] نرم آتش دهد باز فرود آورده [illegible] یک بار
شد مقدار یک ماشه بخورد علیه سنبات فروشند اما همراه شیر ادرک

یا همراه شیره لیمون لیس بخورد انواع برص مثل کلاس و بیهپ دبهکنبدر

و امراض زهر و اجیرن دفع شود مجرب باید صفت پارد رس سیماب

دکشته یک سیر کرکهه گرفته کجلی سازد بعد ازان قصه دابرکه و مس

و قلعی و سرب و سار کشته هر یکی برابر گرفته در رس ادویه ذیل تا یک

یک پاس سحق بلیغ نماید سهجنه جالا لکی سوبته ببل جولای

بار کوبه کرده از پارچه بیندد در اوند نیسی که پر از نمک باشد بنهد

نوزا ل طل حکمت کرده در بالو حیر آتش دهد تا مدت دو پاس باز

بیرون آورده باریک کنند و بعد سرخ عرق موهکه بوزن یک کرکهه

نیک ساییده سازد و یک تا که زهر مهره یار کنند و از زهر افعی سیاه دوگش

بسنفه دهد بعد ازان از شیره ها ذیل یک یک شیره جدا کانه سفه دهد

وان ایست تکر موصنا حما مانسی چوکه بید درخت ازان ببل بنک بعویر

چیتره کمهورکه بادبان بیدال دهتوره الت میدی میوه حیا حنظل

بعد از تسقیه خشک کرده مقدار دو سرخ از انجمله گرفته همراه رس بخورند بانار

مویهه بخورد شخصی سنبات سبتی انجام رسیده باشد صحبت باید صفت کشته

نقره و مروارید و طلاء و مس ازین یک حصه جسانند و کنند یک

ببت

بیت حصه و سیماب سه حصه بگیرد بلجاره سحق کند و از پس کنند تشقیه
داده در شاخ آهو پر کند و در نیم کیج بت آتش دهد بعد ازان از انجا برآورده
هفت کرت از رس کیرتهی و سه کرت از رس خار بارکونه تشقیه دهد
بعد ان سه کرت از ادویات ذیل تشقیه داده طیار کند لود امیس
خشک گل دهاوا اسپد رجو کلوی مقدار یکماشه از ان بجند گرفته با موریچ و
الیچی بخورد همکی سنگ حقیقی و اعتبار در اطلاق دفع شود تحقیق باید دانست
جوع تیز گردد **سنگ حقی بر کات** سیماب کشته ابرک کشته و گندهک و خوالجمار
دیوماکهه دار نی و ریح برابر وزن بگیرد و از شیره ارنی و از شیره
جهری و از شیره هنکره تا مدت سه روز سحق بلیغ کند و گوله بسته در داوند
بنهد بالانش سرابه طی نهاده مهر استوار کند و در تحت او آتش تا نیم پاس
بفروزد باز بدر آورده برابر وزن سیماب افیتس و موچرس بیامیزد و از
شیره اسرار هفت هفت کرت تشقیه دهد و یک یک مرتبه از شیره گل دهاوا
لبالچی القصافر خشک اود و ببل دراز و طلوی تشقیه دهد و خشک کرده
یک ماشه از ان بجند گرفته همراه شهد و جتره و زنجبیل و بای برگ و ببل دراز
و نمک سنگ با آب گرم بنوشد سنگ حقی که هرگونه باشد زود برود صحت یابد

معجون کافوری خاکستر نقره والماس وطلا و نحاس و سیماب و کندهک
و فولاد بوزن هر یک حصه از وزن ما قبل خود زیاده می باشد بگیرد و از
شیره چیز سحق بلیغ نماید و در شیشه انداخته و مهر استوار کرده در اوند
گلی که ظلان باشد بنهند و تخته بالا و او را نیک سنگ بر کنند و بر تو یلدان لوار
گردانیده تا مدت چهار پاس آتش نرم نرم بدهد چون از خود سرد شود
بیرون آرد و به سه مرتبه از ادویه قبل بشقیه دهد شیرا که اسکنده کالوما
کوفته موصا تا کهاره ستاور بعد از آن از شیره مرتال و از شیره کسیر و یک
یک کرت بشقیه داده فلفل هر دو مشک کافور و کنکول و ترکوبته و الاچی خورد
و قرنفل که از وزن ادویه بالا خمس حصه باشد بیامیزد و در برابر حب گلی
چون مغزی سائیده یارکند و یا با تانک از آنجمله گرفته همراه شیر بادیه گاو
که دو پل وزن در شیشه باشد در حلق فرو برد و غذای شیرین و روغن بخورد
رنگ روی متلون بسرخی گرداند قوت باه فراوان پدید آرد و
آب منی بیفزاید چنانچه که بسیاری عورت را خشنود تواند ساخت و در
خاییده قوت باه نقصان نشود کشته بسنت رس سیماب کشته و الماس کشته
و مس کشته و خاکستر مروارید و نقره و طلا و مشک بهر یکه بوزن یک

کهربه ببندند و از رسن چوب کهبر سحق خوب کنند بعد ازان متونکه دو کهربه
دلکند هک دو کهرکهبه باریک سابیده بیامیزد و از شیره اسکند سحق کند وخشک
کرده در شاخ اهو اندازد و مهر کنند و در کنج بیت نرم النفس دارد و هر دو از انجا
براورده از شیره دکاوه بهاونه عرق ستقیه دهد و از شیره های ادویه ذیل
یک یک مرتبه نیز ستقیه داده خشک کنند ماکو ما مهلتی جهر بلات بلانک بلا
مرال هلکوت داکه بلبل دراز بادنجان ستاور جهار پرنی بهان کیرد
میوه کوچه بعد ازان بار دالاچی نخ و بیرج وجنا مانسی و قرنفل و اکر و زعفران
دنلک و شک و بیلی دراز و بیر بالا دکاوزاعلی این جورن علاحده سابیده
و بارچه بیز کرده نگهدارد و در شب یک تانکه از نسخه اول و یک تانکه از نسخه
دوم برداشته بخورد و بالای ان جورن ذیل بوزن نیم دام بخورد و ان
اینت مصری امده بداری کند و یک کهربه روغن زرد و دو پل شیر ماده گاو
بنوشد قوت باه چندان افزاید که از جماع عورت سیر نتواند شد و دیگر فواید
بسیار ظاهر نماید که بیان ان بزبان امتحان نتواند کرد [illegible] سیماب
صاف یکحصه و لنه هک دو حصه هر دو را یکجا بکنند و در برابر هر دو سار کشته
انداز و ملیاس سحق کرده از شیره صبر تا سه روز سحق کنند و در افتاب

چون ببیند که اندمیان او دود برآمد از زمان او را لبته گوله بندد و
در او بند پس بنهد و او را در ابخارت لا تا مدت سه روز قطا هر روز و بعد از آن
بدر آورده در آفتاب بنهد و از شیره ملک لیمان سه کرت بسیفته دهد
خشک کرده باز در آفتاب نهاده آنسه سه کرت از جوشانده تخم کوهه بسفته
بدهد بعد از آن سه کرت از شیره ادویه ذیل تسقیه دهد بانه طلوی حبتره
زرکندی پوست انار مزمال هنکره پیاپانه درخت بلاس مویز جوشانده
بجوره نبات نو بری انار مغیلان کهرهتی سنا در خار خشک چهرهته که او را
قرنید توپنی کوبید بعد از آن دونا ملک همراه شهد و روغن زرد بلیسد و بالای
آن جوشانده کهرهتی بوزن یک پل بنوشند چون یکماه مداومت کنند
موی سفید سیاه شوند اگر همراه الکبن و بلبل دراز بخورد نقصان استسقا
و سرفه و اختناق و باد بدر رود و امراض بلغم و باد نابدید شود و اگر همراه
و شهد بخورد باه زیادت و موی نرد و لیه و امراض بول و سنگ جیفنی و امراض که از
آب شده باشد دفع شود صحبت باه قوت باه بفزاید و رنگ چهره خوبدار گردد و [illegible]
شود و چون مداومت کنند همه مرض دفع شود و بامرادیه که این نسخه را
بخورد وزن آنس یک کهرله باشد و از ین خطیبر سازد مرد [illegible]
روی کند

روغن کنجد باشد خردل تراب ترشی **دوم جیره برس** کار رسنلی

وهلاهل وزهر مار وسیماب صاف وکندهک برابر وزن یکجا کرده درجای

سیل اب دفن کند تا مدت بیست روز بگذارد بعد ازان بدر اورده مقدار

یک سرخ همراه روغن زرد بخورد تپ هرگونه که باشد بیک تپ هم دفع شود

اگر بنیش و مار وکژدم بمالد زهران کارگر نشود ودیگر انواع زهر دفع شوند

این نسخه را در هنر طب جهت معاینه نمایانشای بدانشمندان گفته است **همین رت**

کار برس جوالکهار واشخار وسونا کهه وهر پنج نمک وترکوهته وزهیده ونوش

اهن وکافور وقرنفل وجتره وترکوهته خواه بجای ترکته جاب بگیرد وزنجبیل

درنپالا دو دو حصه جدا جدا گرفته نیک باریک کند واز شیره جنهری ولیمون

تا مدت سه روز تنقیه دهد باز تا مدت سه روز از شیره گلوی تنقیه دهد

بعد ازان همراه شیره امل بیت سحق کند وتنقیه نیز دهد واز یکی نخود

نیز سحق کند وبخورد تا خواهش طعام وبا ارد طعام وباد گوله دفع شود اگر همراه

جوانی بخورد درد شکم برود وتمام امراض شکم دفع کردند وسرفه وهفقه

وبلغم برود وقوت افزاید اگر همراه ترکوهته بخورد امراض تلخه وناخواهش طعام

دفع شود [illegible] سیماب بوزن نیم سرخ بخورد دل بر رغبت طعام

بسیار را غب باشد و امراض دهان دفع شود امراض دهان دفع شود

الکن کماربخش نام خوانند این نسخه از زبان نوزنگ معروف است مسهله پنج

دفع بول بوست درخت املی بوزن یک پل و هر پنج نمک در برابر وزن

مذکور گرفته و یکجا کرده از شیره لیمون سحق باز بیارد و پاره چه سنگ شکسته

و سنگ را سوخته بوزن یک پل در آتش گرم کرده در آب لیمون سرد کنند

بعد از ان زرکته نیم پل و مذکوره یا دو پل و زهر دوازده هم حصه پل و سهاب

و کندهک در برابر وزن زهر یکجا کرده در آب مذکور انداخته و نیک

سائیده گولها مقدار کنار دشتی به بندد و بخورد انواع درد شکم و بد حظمی طعام

و امراض شکم باد کوده و درد و نقصان اشتها که از سبب فج تنج بوده باشد دفع شود

و هشتاد چهار نوع باد دفع شود سبب درد شکم علاج مبارک مصبر و کتیکه

میین پهل بیخ حنظل با آب سائیده بر شکم ببست زد درد شکم دفع شود

باب سیوم در بیان روغن خوردنی

فصل اول روغن خوردنی برای مهر روغن چهار گونه است یکی روغن

زرد دوم روغن تیل سیوم آب که لعور اجزیا خوانند چهارم مغز استخوان

در وقتی که طلوع آفتاب شده باشد از زمان [illegible] خوشتر که فایده

نخ

بخش است و پیدایش روغن از دو شی است یکی آنکه در ختان [illegible]
از نفت و امثال آن دوم از جانوران مثل [illegible] و غیره و چون در
نوشیدن روغن شروع نماید باید که سه روز تا چهار روز تا پنج روز شش روز
تا هفت روز بخورد اگر زیاده ازین مداومت کنند آن روغن بجای [illegible] خواهد
نه بجای ادویه حکیم را باید که اول نظر بر قوت [illegible] و هوای و هوا و غیر [illegible]
انداخته بعد از آن روغن بخوراند [illegible] روغن سه نوع است اول آنرا
یکی وزن کلان دوم میانه سیوم کوچک باید [illegible] موافق طبیعت
مریض بدهد اگر اختلاف کرده باشد آن روغن باعث هیضه و [illegible] خواهد شد
و اماس و خارش و بواسیر و غنودن و تراید خواب [illegible] نسیان پیدا
خواهد شد بدانکه هر کس اکثر اوقات جوع بیشتر است [illegible] وزن کلان [illegible]
یک پل باشد بدهد و میانه را سه کرکه و کوچک را دو کرکه خوردن بدهد قول
حکمان دیگر وزن روغن کلان و میانه کوچک بنویسد [illegible] یکی آنکه روز تمام
بتواند هضم کرده باشد دیگر در چهار پاس بتواند هضم کند سوم آنکه در هشت
روز بتواند هضم کرد لیکن فایده هر قواعدی جداگانه است [illegible] فایده
آن وزن کوچک که [illegible] پاس هضم شود آنست که اشتها بیشتر کند قوت

بخشد و دو لیه اند که غالب آمده را فروشاند و فایده وزن میانه
که در چهار پاس تواند هضم کردید انست که وجود را مرغن سازد و قوت باه
به بخشد و ماخولیا دور شود اگر دنش سربطرف گردد و فایده وزن طلا
که در تمام شب و روز تواند هضم کردند انست که انواع برص که زحمت زهر و
مدهوشی و سبب پیری و بار جوع را دافع است و کسی را که تلخه زیاده باشد
از احالص روغن مفید بود و مریض بادرا از روغن همراه نمکنک باید داد که
موافقت دارد و اگر امراض بلغم باشد روغن همراه چیزه یا نرکنه یا گچار مثل
سنجار و غیره بدهد بر آنکه روغن زرد و امراض باد و زخم کژدم و نیش مار
و رتیلش زهر داده و در امراض زهره و اجدی را که نسیان دارد و اوان
و حافظه کم باشد بسیار مفید است و فایده بخش است و کسی را که در شکم
او کرم بسیار و بلغم بسیار باشد و التش جوع اش در زرسا و امراض باد
دفعه بود روغن تیل با طبیعت شان اعتدال دارد باید این جنس دو
که ایشان دوم را روغن تیل خوردن دهد که موافق خواهد داد و دیگر آنکه
که از زاید محنت و یا از قلت آب مینی و یا از غلبه امراض خون
ناتوان یا مطلق کم قوت اند و التش جوع و باد [illegible] کم کسانی که بیشتر قوت

قوت

قوت نا که باشد اینچنین مردم مریض را باید که ب ورد دهند و مرده مانند
شکم شان سخت باشد علاجش اینست که در استعمال کمتر رجوع ارند
و امراض باد در خود زیاده داشته باشند و درد شکم مداومت دارند و اشتها
جوع بیشتر اینها را باید که می دهند که اعتدال خواهد آورد این هر چهار روغن
جداگانه در هر مراتب خود با هر کسی که موافقت نماید بدهد اما روغن زرد در
قول اهل حکمای همه کس را موافق است مدام که در روغن خورانیدن و دروقت
معین است در روز یا در شب اگر هوای سرما یا در دفع امراض بلغم است
مطلوب است باید که در روز بدهد اگر هوا تابستان یا هولی یا امراض
باد و ثالثه است باید که در شب بدهد حکیمان دوراندیش و حاذقان باریک بین را
لازم است که در قاعده روغن خورانیدن و ادویه در بینی چکانیدن
و روغن تیل در جسم مالیدن و مضمضه کنانیدن و بر تارک سر او نهادن
که او را در زبان هندی مورده بهرن گویند و شیره ضندی در گوش یا در
چشم بر کردن احتیاط تمام بجا آورده و کمی زیادتی اختلاط او و کیفیت جداگانه
یاد در نظر داشته موافق هوا و طبیعت و قوت ادویه در عمل کار فرماید

که در انجام این کلام نتیجه نیک روی نماید بشنو بشنو اگر روغن زرد داده
باشند که بالای آن قدری آب نیم گرم کرده بنوشانند و چون روغن
ثقیل داده است با آنش هیچ کبه بدهد اگر سیب یا مخلوط جا خورانیده است
بعد از آن شوربا به بدهد و نیز باید فهمید اگر در طبیعت مریض روغن موافقت
نمی آرد یا طفل بچه یا ضعیف یا نازک بدن یا لاغر تن یا سرما زده
یا هوای بسیار گرما است و این چنین مردم را بعد از روغن دادن
علاجی دیگر نباشد باید که طعام بخورانند که تواند خورد و یا همراه جو
کوبیده که تفصیلش آنکه در جو کوفته بسیار و برنج کم باشد نیم گرم کرده
خوردن دهد که در زبان جو بیت در وجود پیدا خواهد آمد یا در او ندهد
قدری روغن و مصری آمیخته شیر بدوشند و شتاب در کنند همین
حکم دارد چنانکه کسی را که بها جار است یعنی در قاعده خوردن و
نشستن و راه رفتن و امثال آن هر روز لیسان نباشد هر وقت معین
خود را تغیر میداده باشند و آنچه که روغن هضم نتواند شد یا آنکه
بری شکم کرده تواند هضم گردید این چنین مردم را باید که آب گرم داده
قی بکنانند و اگر در سر هضم شدن و ناهضم شدن روغن متشکی باشد

نیز از

بتراب گرم کرده بند بند چون دانه که اروغ کنده از سینه بیرون می اید
ورغبت بطعام می شود این علامت عوارات که روغن هضم شده باشد
وکسی راکه بعد از خورانیدن روغن اشتها جوع فراوان باشد از ماندن
تشنگی غالب می اید باید که او را اب سرد خوردن دهد و یا انکه قی بکنانند
که نزاید تشنگی بمقام حقو السند دانا که لایق روغن خوردن نیستند این
اند کسی که کرانی شکم داشته باشد یا او درد بطار در خود دارد و یا اغارتب باشند
و ناتوان بود مسل بر طعام هرگز جاری نگردد و مدام درد شکم داشته باشند
و از بهوشی و بد هوشی معلوب باشند یا حقنه کرده باشند یا اسهال داده
باشند و یا از غلبه بلغم و یا از زیادی تشنگی پیوسته عاجز باشند و حامله که
تا وقت خود بچه اورده باشد و در روزی که ابر سایه گستر باشد اینچنین مردم
و ازین طعام که ذکر کرده شد روغن نه دهند وان کسی نیکه در خورانیدن
روغن لایق و معتدل اند اینست کسی راکه سوید کردن واجب است
و احدی راکه اسهال دادن لازم است یا بر جاعه عورات یا در نوشیدن
شراب و یا در محنت ورزیدن و ورزش کسی که راغب بسیار باشند
و شخص که [illegible] و [illegible] دارند باشند یا ضعیف و ناتوان یا خورد که

وطفلک یا لاغر و ضعیف یا مزاج خشک می باشد و یا علت آمدن کم
باشد یا آب نشت کسی را که در کمین باشد و یا غلبه باد زیاده داشته
و باد در چشم داشته باشد اکثر مردم مریضی را باید که روغن بدهد
که موافق خواهد آمد و نفع خواهد کرد بدانکه اگر روغن در وجود نیک
متاثر شده باشد علامتش اینست که باد از راههای خود بی تکلف خارج
باشد و آتش گرسنگی فروزان بود و غایط از روغن و بسته شده بیرون
افتد و همه اعضای وجود مدهن و چرب و نرم و خوش نما بود
و دق از باطن خارج گردد و چشم مصفا و نیک گردد و همگی حواس
صفا و روشن و پاکیزه شوند و اگر روغن نیک کارگر نشده باشد
برعکس این ذکر صورت ده هر اگر مریض بسیار خشک است تمام روغن
چون آب در ریگ در وجودش غایب گردد و اگر روغن بسیار در
باشند و آن غالب آمده باشد علامتش اینست که نارغبتی طعام
پیدا آرد و آب از دهن جاری باشد و در مقعد سوزش پیدا آید
و بر و امتلا دست دهد و باید روک روی نماید بدانکه خلاصه این
فصل آنست که کسی خشک مزاج است او را روغن از قواعد

باید

باید ساخت و کسی را که بسیار روغن داده اند دارو جوب است اورا
و جماع کم باید کرد و ان ایشانست و ان انست که غذایش ماش و نخود
و دوغ و کنجار و ارد جو بریان و امثال اینها خوردن دهد و لیکن
در روغن موافق مزاج خود مداومت مینماید انس جوع انها می اورد
و پوست تنش مصفا باشد و قوت تن و قوت باه پیوسته در قرار باید میانه
و یکا حواس توانا باشد و دست دور باشد و رنگ چهره روشن و سرخ و
تودار و خوش اینده باشد باید که در قواعد روغن خورانیدن ازین چیزها
پرهیز کنانند یعنی محنت و ورزش کشتی و امثال ان کردن ندهد و علی
علی که سردی بدید ارد کردن ندهد و باد از هر راهی که سر کشد مانع او
باشد و بیداری شب نگاه دارد و در روز خواب سیر نکند و از خوردن
غذا و چیزهای ترش و خشک و چیزهای قابض پرهیزد **فصل دوم در بیان**
قاعده سوید و ان چهار گونه است یکی تاپ دوم اوکهما سیوم
اوپناه چهارم درو اما از انجمله تاپ سوید و اوکهما سوید دافع بلغم است
و اوپناه سوید دافع باد و درو سوید دافع تلخه است بدانکه باید فهمید
علتی که زیاده باشد سوید هم زیاده دهد و اگر کم باشد به کم پردازد

اگر میانه باشد از میانه تا بدر برد و چون بلغم غالب باشد بوید مشک
و از چیزهای خشک ارنده بد بد و اگر بلغم یا باد بهیت گرفته باشند
در انجا بوید هم مرغن و هم خشک بد بد و اگر بلغم و صید زیاده باشد
باید که او را از تاب افتاب عالمتاب بپا بدید بدانکه هر کسی را که باش
دادن یا حقنه کردن یا استعمال کنانیدن یا قی بدر راندن واجب افتد
باید او را پیش ازان که این عمل بکنند اول از قاعده بوید بتاب بعد
ازان بعمل مطلوب پیشتر دارند انکه لایق بتاب کردن هستند
اینست اهل بهی و صاحب بواسیر و بلندری و کسی که ننگ مثانه
داشته باشد در تمام شستر کرم نیز همین حکم دارد اما کسی را که طعام تیز
در اندرون اعضای باقی مانده باشد و عورتی که بچه در شکم اورده باشد
و حامله که تا وقت زاییده باشد ایچنین مردم را باید که مگر بکلیه کار
تاب بدهد اگر در اغاز تاب دهد خطا ازد تاب در جای باید داد
که در انجا نه دخل باد و نیز اندشه و مریض و قتی طعام تناول
کرده باشد از زمان تاب دهد فایده تاب کردن اینست
که دو لبه‌ها که در تمام دهات ها گستریده و پراگنده حسیده انتقی

واز

از ترتیب استعمال حقنه کنانیدن و امثال آن بیرون نمی توانند آمد
باید که اول آن دو کهه را از قواعد اسپرتابان مرعی کرده اند و بعد
آن ادرسوید عرق تاب کنانند مثل آب بازد که انها از خود از جائی
دیگر یکی پوشنده در مقام بول و غایط مسکنت خواهد گرفت دران وقت
باید که ریختن درد دهند که باب یا تا تقدیع و تا تکلیف همان دو کهه ها بیرون
کنند و در هنگامی که در تاب دادن شروع کنند باید که بر سینه و بر چشم مریض
پارچه از آب تر کرده به بندد یا چیز دیگر که رطوبت ارنده باشد تا در آنجا
محکم کند که از تابش تاب نقصان به سینه و به چشم نرسد و آنانکه لایق تاب
دادن نیستند اینست اول آنچه جیرتا که طعام او هنوز هضم نشده باشد دوم
کم قوت [illegible] توان سوم کسی که میند زیاده جلد باشد چهارم شخصی که از ادرار رحم
ضعیف دارد پنجم تشنگی کسی را که غالب بود ششم اهل اسهال هفتم صاحب رکت
بت هشتم یا زند رودکا نهم او در رودکا دهم قرز شرزیا که منیف باشد یازدهم زن حامله
این مردم را که در شمار آمد زنهار تاب ندهد و اگر احیانا ضرور افتد که بسبب علالت
تاب دادن علاجش دیگر نباشد باید که او را تاب بسیار نرم دهد که اضطرابی
در وجودش پیدا نیاید و تغیر مزاج نگردد اگر در مقام روی تاب دادن لازم بود

خلل نرم نزاید علامت شخصی را که تاب زیاده از قاعده رسیده باشد

اذیت درد و در منفذ اعضا ری استخوان پدید اید و سستی افزاید

و سوزش نه کاهد و دل مایل قی باشد و سر به دوران رجوع ارد

حرکت پیش از عدم در وجود اید و دانه سرخ در تمام وجود پیدا شوند

درینجا باید که علاج سرد بکنند طریق تاب بوبدلیست که ریگ یا

یا خذف یا فندق یا دست و مثل ان یکجا یکی ازین جمله بر اتش

زرد و گرم کرده در اعضای مریض تاب دهد بروشی که نه سوزد

و چون سرد باز تاب داده عمل نماید همچنین تا انکه قرارش پدید اید

طریق دوم بوبدلیست و ان چند وجه دارد اول انکه او ندا اهن

یا گوله اهن یا سنگ یا خشت پخته یا گوله طلا یکی ازین جمله بستانند و در

اتش انداخته نیک گرم سازد بعد ازان بدر اورد و در [illegible]

سرد کنند بطریقی که تاب او در روسا کن باشد بعده انرا در پارچه پیچیده

بر اعضای مریض بنهد [illegible] او باز ببندد و نیکو شود و مطلوب

حاصل گردد دوم انکه که هرچه ادویه دافع باد باشد اورا بگیرد و

جوش دهد او بستانند و خواه سبزه او کنیده بگیرد و گرم کرده در کوزه گلی انداز

و دهن اورا مهر کنند و در شکم کوزه سوراخ کنند و در [illegible] سوراخ نی

بچسپانند

طریق تاب بوبدلیست

بچسپاند وصورت مثل خرطوم یعنی کاردوم باشد و ماء مذکور را سه بار چه
جدا جدا تر باشد و هر یک از مقدار رستن ابلست کم نباشد

بعده زانو مریض را بوجه احسن بنشانند یعنی

کنج میخ بنشیند اول بزر روغن مالش داده روز بارچه اورا بپوشد بعد ازان
از راه ماء مذکور در همه جا تاب دهد سیوم آنکه در زمین مقام مذکور وار مقدار
قد آدم بکاود و صاف کند و زر چوب کیکر پر کرده آتش در دهد چون همه
چوب سوخته گردد در آتش را بیرون آرد بعد ازان از شیرمایه کاه و یا از
سرکه هندی آب پاشی بکنند که سوزش آتش برود و تف قایم ماند بعد
ازان برگ های دافوها در آنجا بگسترانند و فرش کنند مریض را بالا فرش مذکور
بخوابانند تا یک پهر بهوش نگردد یا آنکه در حفیره زمین مذکور ماش جوشیده
بانداز دو چون گرم شود همان عمل نماید طریق اندیاد تاب اینست مریض را
مرغی از قاعده روغن کرده باشند و شیر با گوشت انوب دیس که مرغی
و ملوجه و شیر گرم باشد خورانیده باشند از بان تاب بدید جیوبالکن جوات
هرکه هندی شیرمایه کاه و جیرتکن کلهی ماش گندم السی گنجد ریف بادیان
البویدار پیپها نوزره کلان بیج سبد الجر تخم سبد الجر راسنا زرب سیحه شاهدانه

عرق گلوچی بلبل دراز سوره نمک ترش کنیده پر بار بنا اسلکند
گهر هتی دسمول گلوی کم کوچه هر صنه ازین جمله که گفته شد هم رسر ازا
یکجا کرده وکوفته بجوشانند و پارچه بندد و پوتلی وار کرده تاب درد ده
همگی امراض باد دفع تواند شد این مهاوون تام است ایضا درد [illegible]
[illegible] که از راه وجه دافع باد جوشانب بسیار کنند و حوض پر کنند و مریض
دران کوهنی بنشیند بعد ازان خالی کنند و افتابهای از جوشانب پر کنند
و تره بر پوشش مریض اندازد تا بحدی که نشش بلکنت از ناف بالا بر
بعد ازان بگذارد همچنین اگر روغن زرد یا از روغن تیل یا از شیر تاب دهند
همین حکم دارد اما باید که این تاب بعد از یک روز یا دو روز میکرده باشد
چنانچه که از دادن اب درخت می افزاید و تر تازه میگردد همچنان
از تاب دادن مریض را قوت باه زیاده میگردد و همه [illegible]
میگردد در دفع امراض باد سوای تاب دادن اثری و علاج دیگر مبدا
است و مدت تاب دادن تا ان زمانست که ان سرد شود و درد اعضا
دفع گردد و از اینجا وجود بسیار وجود بدل گردد و سختی اعضا به نرمی
مبدل میگرداند و اتش جوع تیز گردد و تمام جسم نرم چون حباره
محبوب شود بعد از فراغ تاب دادن باید که از اب گرم با [illegible]

غسل

غسل دهد و از چربی سردیت سر او مثل حبوبات وی را بپرهیزد و محنت
کشتی و ورزش نکند تا اینجا فصل تا ... باید نموده **فصل سیوم در بیان**
آنکه قی کنانیدن چون فرماید که کسی را قی بکنانند باید که اول نظر خود را تمام
بحال کار دارد که هوا سرد است یا بهار است یا تابستان است در پیش باشد
مستعد کرده اگر نه مستعد نکرده که حکم از اکنون باید که وقت را لذت دست نه هر اگر استعمال
دادن مطلوب باشد هم در این اما مهای که ذکر شد بد بود و شخصی را که قی باید
داد و او را انکس قوی از قوت مغلوب از بلغم باشد و دل او بهم سرد باشد
وقی دادن او را موافق می آید و دلش ترسیده نباشد این جنس مردم را
باید که قی بکنانند **در بعض اشخاص** لایق قی کنانیدن هستند اینست اول
کسی که مضروب زده باشد **دوم** دوم زحمت از نیهید اورده باشد **سیوم** سیوم آتشی
جوع الکلب داشته باشد **چهارم** چهارم کسی را که فیل پای باشد یا ارید نام رو که
داشته باشد **پنجم** پنجم هر درد را **ششم** ششم عرض **هفتم** هفتم سیرب رو که جل باشد
هشتم هشتم مباجرنیا **نهم** نهم اهل جنون لعبد مدام خود را کوی بر جرح کردند
دیوار می بلند **دهم** دهم لوای که پای جل باشد **یازدهم** یازدهم صاحب لکی دو وزارم
آنکه **دوازدهم** سرفه دارد سیزدهم اهل ... چهاردهم که حبس دارد یا نزدهم

که اندک بوده علت باشد شانزدهم شانزدهم مخمور که مقعد صاحب تپ هر دو هم اندک

دارد نبوده‌اند که رکت بسیار دیده جنون دارد هفتم که بجلی طعام و زبان یا لب

یا بینی علت باشد سبب یکم کسی را که از ذرب از کوشتی چار باشد سبب دوم

لب و زبان کسی را لرزنده باشد سبب سیوم که انها بسیار باشد سبب چهارم که

مرض تلخه یا امراض بلغمی علت باشد سبب پنجم دل کسی را که رغبت بر طعام نباشد

این مردمان را که شمار انده‌اند قی کنانیدن لازم است که موافقت خود

اوره و ان کی نیکه که لایق قی کنانیستند اینست مری را در روکا ورد

حامله و ضعیف و لاغر و فربه جسمی و زخمی و نزار و دمی و باندروکا و کرم

روکا و کسی که گرسنه باشد یا بچه بود یا حلق تنگ باشد و ادرار اورده و رکتها

و یا باد در شکم بسیار دارد و کسی را که نزده عرف حقنه کرده باشد

و یا از بسیار محنت و ارکشش تمام میتوانند که قی بیرون کند و یا از اواز کردن

بسیار گلوی نا صاف شده باشد این مردم را قی نکنانند اگر جایی

ضرور افتد یعنی اگر از ین جمله شخصی زهر خورده باشد یا چون علت باشد

و یا مرض غالب امده باشد باید که اینها را چون تپ میوه خورانیده قی

بکنانند اما لاغر بدنان و نازکه بیانان و خوردان و ضعیفان را و ترسنده و

راهرگز قی نکنند که خوب نیست و **قواعد قی کنانیدن اینست** که اول
چاکو چندان بجوشانند که تا کلو مریض اسوده شود اگر چاکو نباشد
شبت یا دوغ یا حبوبات یا دال نخود موته یا چیز دیگر که بلغم ارزنده باشد
خورانند که دو کهه را از مقام دو کهه را بر باسازد بخورانند و قی بکنانند بعد از آن
بس از پی او را روغن خورانیده و تاب داده باشند و چیزی که قی
ارزنده باشد خورانند و قی بکنانند و هر چیزی را که جوشانیدن مطلوب است
پوست یک کدو گرفته در یک ادهک اب انداخته بجوشانند چون نصف
او باقی ماند در رسانند و وزن نوشیدن ان کادهه سه نوع است **یکی وزن**
کلان دوم میانه سیوم خورد اگر وزن کلان باید داد که نه رتی چوب
بدهد اگر میانه باید داد شش رتی و اگر وزن خورد باید داد سه رتی
بدهد اگر جوشانیده یا ادویه یا مسحوق باید داد نیز وزنش سه گونه است
یعنی وزن کلان او سه پل و میانه دو پل و خورد یک و نیم پل باشد و در
قاعده قی در **اسهال** و خون کم کنانیدن مقدار وزن یک رتی سیر ده
و نیم پل سیر کارند بدانکه هشت مرات قی بکنانند و یا شش مرات و
یا چهار مرات زیاده ازین نکنند اگر قی بسیار و افزون شده باشد علاجش

اینست که تلخه بیرون اید و نیز باید فهمید که اگر مرض بلغم است اورا از
چیزهای تلخ و بهمین حکم فی الجمله مانند اگر از تلخه است از شیرین و
ترش عمل کند و اگر مرض باد و بلغم است اورا از شیرینی و از نمک و از
ترشی می نماید یعنی اگر از بلغم است سلسل دارای یا ریتهره و نمک سنگ
باب گرم بنوشانند ادویه قی است اگر از تلخه است بنول و بان
و نیب بهم بدهد اما همراه اب سرد دهد و اگر بلغم با باد امیز است اورا
شیر و ریتهره دهد اگر اجرن علی باشد نمک سنگ با اب گرم بخوراند
چون بخوراند مریض را بر زانو بنشاند و در گلوی با هستگی مواک
چندان براند که تا زاغ گلوی او برسد فی الجمله احسن خواهد بود و
خواهد کرد اگر موافق ضابطه قی نشده باشد علامت اولش اینست که لعاب
از دهن بیرون اید و سینه بسته شده ماند و خارش در پهلو پیدا اید و
داغ گوشت که اورا ددوده خوانند در تمام وجود پدید اید اگر از حد
زیاده شده باشد علامتش انکه تشنگی افزاید و هلک سپید شود و از دوغ
در کند و بیهوشی در سر و در مغز پیدا اید و زبان از دهان بیرون افتد
و هر جانب بگرداند و رنج فروهشته پهلو بسته ماند و خون از سینه بیرون
اید .

اید رنف با خون زند و در حلقوم درد بسیار شود علاجش آنکه که استعمال
نرم تر بدهد و زبانا که بیرون افتاده باشد او را از روغن و از نمک و از ترنج
و از شیر و از ریس و لگوشت ملوحه با ارزن سپید کرمالیده درون دهند و مضمضه
کنانند و با مردمان دیگر در پیش نظر او انار ترش مثل لیمون و ترنج ترب
بوسند و زبان او را از شیره داله و کنجد مالیده نرم کرده درون دهند
و چیزها که میکرداند علاج او اینست که از روغن سرده با هستگی بمالد و علاج
رنگی که سینه شده باشد انست که او تاب دهد و ناس که دافع بلغم و باد باشد
بدهد و اگر خون بیرون آورده باشد علاج او انچه در رگ ت در خور باشد
بکند و اگر تشنگی زیاده حد باشد علاج او انست که انه و سویق و حس و کهل خوردن
بدهد یکی فته و منتهه کرده همراه روغن و ملا مصری بخوراند تشنگی دفع کردد
از موافق ضابطه چنانچه که گفته است قی شده باشد علامت اینست که سینه و
گلوی صاف کردد و دماغ و مغز مصفا کرده و تشنگی پیدا شود و جوب سبک تر
شود و امراض بلغم و تلخه دفع شود چون ام حبس علامت او پیدا شده باشد
باید که او را در وقت شام مونکه و برنج ساتهی ارزن کوفت جنطلی چو کهه کرده
بدهد شد را و زیاده نا خواب و بدبوی دهن و خارش وجود و سنگ ریخی

با اهل دفع شود باید که از غذا خام و آب سرد تا یکروز دیگر پرهیز کنند و مخنث
و در زنش و جماعه عورت و عطسه و مانش نیل تا یکروز نکنند تا بیجا نقض
نشاید فی که گفته فصل در بیان اسهال دادن بیرانه چون اسینه و
تاب شرقی داده باشند بعد از آن او را اسهال ور دهند اگر بزازقی کنانیدن
اسهال داده باشند در ضابطه حکمت خوب نیست که بلغم که هی نام ماری
که متعفن در بیت نکوانشه است میشوشد و هر گاه او جوشنیده میشود میزا
جدا میشود کواند در وجود پدید می اید و پر والطا نام رحمت ظاهر گردد و اگر
افتد که بزازقی کنانیدن اسهال باید داد در اینجا حکیم را باید که اول از
پاچن بلغمی که خام است او را پخته گرداند و بعد از ان اسینه و سوید داده
به اسهال بردارد و نظام دادن اسهال اینست یکی مسرد ریشه و دوم
دیسیم بر کهار و اگر سواری ... در رت دیگر اسهال دادن لازم
اید مانع نیست بدانکه در دفع امراض زهره و امراضی که ز زام سد آیند
داو دارو که و بری شکم اسهال دادن بهاب او نیز است که شکم را منفعه
میگرداند ضابطه فاقه دادن و پاچن کنانیدن دوکهای که مغلوب شده اند
نشاید که وقتی ان دوکهار غالب می اید اما این دوکها که از قواعد رکهی بود

صاف

صاف وبا که شده اند مملی نیست که غالب تو انند و تا آنکه لایق استعمال
دادن نیستند اینست یکی خورد که طفل دوم ضعیف سیوم مرغی چهارم
کم قوت پنجم ترسنده دل ششم شهوتی هفتم که راه بسیار رفته باشد هشتم مادر
نم نازک بدن دهم گرسنه یازدهم تشنه دوازدهم کسے را که عرق بسیار جاری
باشد سیزدهم فربه چهاردهم زن حامله پانزدهم شخصی را که تب نو آمده باشد
شانزدهم زن نوزائیده هفدهم زن بچه دار که طفل دارد هژدهم مهندالکی
نوزدهم شراب خورده بستم زخمی بیستم کسے را که خلط طبیعت است این مردم را
که ذکر شد استعمال نمیدهد باب بیست استعمال ایچنین مردم را و آنانکه لایق دادن استعمال اند
است اجیرنا و اهل صفراوی عرق بستی دنبه خورده و باد رکتی و بهکندر
(ابوالهلیدی) و با ندره روگا و در روگا و رتهه روگا و هردروگا و جون روگا
کسے را که رغبت بر طعام نباشد و بر میوه و بدرده روگا و کشتی که مدام قی کند
و بین بهوت روگا و برص و اهل ببوچها و کسے را که مرض و کوفتش باد حقن
بارنده باشد و صاحب بسی و اماس و پنیر روگا و کرم روگا و باد بدوکا و زنیا
و بوزکهاید و کسے که کهار بسیار خورده باشد ایچنین مردم استعمال موافق
ارد کسے که تلخ زیاده حاصل باشد ازا ... و کوشنه خواهند و کسے که بلغم زیاده دارد

اورا متوا ملوکوشی خوانند و کرسه نادی است اورا کردرکوشت نهند وفرزا
ادویه مردکوشی را مقوا اند که ده و ده هم را میانه و کرور را زیاده
که اورا از محنت حال نمیتوانند اسهال شد و ادویه نیز انکه مردکوشی
است افسنتین و اهلیله منقی با شیر کرم بار و عن سبد انجر و امثال ان
وانکه **بدم کوشتی است** اورانسوت و کلی و انلتاسی و امثال ان
درده و کرور کوشتی را نیز نه قوم و جو که وود توق و اجیاش و مثل ان که
بدانکه اگر سی دست اسهال شود اورا مراتب اعلا گویند و درانجام او
میرشل می اید اگر بیست دست شود میانه خوانند اگر ده دست شود اورا خوا
مراتب نامند و وزن جوشاب در مراتب اعلا مقدار دو بل است
و میانه را یک بل و خورد مراتب را نیم بل انست اگر شیره جو
باکوبیا ادویه و امثال ان باشد در مراتب اعلا یک بل و در میانه
کرکهه و در مراتب خورد یک کرکهه بخورد باید که تمام سن سال هوا
ایام و قوت امراض و کمی زیاده و دوکهه ها را در نظر باریک بین
دانسته دست بعمل اندازد که حفظ نتوانند خورد بدانکه کسی را که تا
زیاده است اورا از خوردن تسوت همراه کادهه و اهلیله منقه و زنجبیل

اسهال

استعمال بدهد و شخصی را که بلغم زیاده باشد او را نیز کهنه همراه جوشانده فلفل

یا همراه بول ماده گاو و استعمال بدهد و احدی را که باد زیاده باشد دوبار نوت

املی نمک و سوخته همراه ترشی یا همراه رس گوشت جانور جنگلی دهد

روغن سپاری وجوشانده ترپهله اما وزن جوشانده

از روغن مذکور مضاعف بود همراه شیر بنوشانند استعمال شود اگر هوای برکها

رت است درین هوای این نسخه ذیل موافق خواهد بود نوت و تخم

[illegible] وره و پلپل دراز و زنجبیل و رس دالچه منقه همراه انکهن در بستانند استعمال

شود اگر هوای سرد رت باشد اینست نوت و جوائن و نمک و مصری

[illegible] بالا و چندن و [illegible] دالچه منقه [illegible] را بالا کرده بنوشند استعمال

[illegible] اگر هوای بسنت رت باشد این خوب است پلپل دراز و زنجبیل و نمک سنگ

[illegible] همراه شهد بنوشند استعمال شود و در بسنت همین نسخه

[illegible] دارد اگر هوای گریکم رت است این بهتر است نوت و مصری

برابر وزن گرفته بجوشانده استعمال شود [illegible] و

زنجبیل [illegible] و پلپل دراز و پلپل مول و تج و [illegible] و نمک

برابر وزن گرفته باریک کنند و از وزن جمله چند دو [illegible] و هفت چند

از وزن دارو کی اول
حصه تخم دودن قرت حصه
حصه مصری
نوث وشنش
پانسهد گوا سانه

نوث وشنش چند مصری امروز دوازالکی کونا به بهر دیوزن یک
هر که هر روز بوقت صبح بخورد بالاش اب سرد بنوشد تا زمان نیک
و اب سرد بنوشد تا اخر زمان اسهال میشده باشد و در خوردن
و در پوشیدن و در راه رفتن و امثال ان هیچ پرهیز درین
لازم و واجب نیست و فایده اینست که تپ دیرینه و نقصان اشتها
و سرفه و دمه و بهکندر و بواسیر و برص و جبی و کنده لا و بهدم
جنونیت و او در روکه و مداه و طعامی ناهضم شده باشد و بهی و پرمیوه
امراض چشم و بواسیر و درد چشم و اورا در هندوی بچم ارسش خوانند و
بادی و بر شکم و سنگ مثانه و موی کرجنه و درد پشت و درد پهلو و
زانو و درد ساق و درد تحت ناف و درد شکم و انواع درد...
اگر مداومت نماید همه موی سفید سیاه شوند نام این نسخه ابها و مرد...
و بسیار ربانی است بعد از خوردن ادویه استعمال باید که چشم...
از اب سرد یا که زند و بوی خوشبوی به بوید و برگ تنبول بجوند پرهیز...
و چندن و اکرست و مشک کافور و امثال ازین سبب در چشم بکشند
و در مقامی که باد می رسد در انجا ننشیند اتش با دکین نشود بر انکه از تپ

استهال نسب امده باشد باید که درنگاه داشت او کوشش نماید و چند ملکه یعنی
روده بگذارد و خواب و آب سرد ننوشد و آب گرم ننوشیده باشد و در قاعده
می کنانیدن اول بلغم بیرون می افتد و بعد ازان ادویه تب
می رود و بعد ان بلغم بیرون می افتد دراینجا اول بلغم بیرون می اید
و بعد ان ادویه و بعد ان بلغم بیرون می اید بدانکه هرچند زلیبات
در بعض استهال بسیار اند اما بجز برنج و حبوات دیگر قابل نیست چونکه
[illegible] نیز خوب است بدانکه اگر استهال از مقدار ضابطه کم شده باشد علامت
است که در ناف سختی مانند سنگ نماید و درد هبو خرد و عایطه
زیاد با هم پیوسته مانده و باد هم بسته شده ماند و بیرون افتاده تواند
اندرونش پیدا اید داغ گوشتی که اورا مندل مانند یا لیک پدید
اید و اگر با درد وجود سوزش و بری سلم و بیهوشی و بهرم و ... غشی
تمام پیدا شود درانجا علاج است که ادویه حاضر داده و مرض کرده
آب کرده باز استهال کنانند امراض که ز کمی استهال بر کشیده
باشند بعدم روند صحیح باشند و اش جوع افزود وجود سبک گردد

و اگر از موافق حال او استعمال نیاید باکم علامت اینست که بیهوشی درد را

و مقعد بیرون اید و ار افتد و درد شکم پیدا شود و بلغم بیفتد و یا گوشت

اب دار شده بیرون افتد یا سیم بریزد و یا خالص اب بیرون

رسد یا خون استعمال کند در اینجا علاج اینست که مریض را از

سرد اب پاشی کند و در اب بستنه یخ نشهد انداز دوا و دویه ها

دیگر که نا رسش رطوبت او ربانش ببیار میرد و بخوراند و یا زم یا کنا

و خواه پوست درخت بلوک را سحق کرده بر ناف سخت کند و

درد و غیره دفع شود غذای او نیز بار بس گوشت نر یا بهلر جانورا

یا رس گوشت اهو یا برنج سانهی و عدس خوردن دهد و هر چه

که قابض و رطوبت بخش بود نیز بدهد و اگر استعمال موافق افتد

شده باشد علامت اینست که وجود سبک شود و خوشی دل پیدا اید

باد و در راه فضول لغزش جاری باشد چون هم چنین باشد او را در

ادویه حام هم بدهد و فایده استعمال اینست که قوت حواس قوی

تر شود و عقل و حافظه بیفزاید و النس جوع فراوان شود و

دندانهای استحکامی بپرورد و چون انها تدبیر یابد باید که ازین چیزهای
پرهیز کنند یعنی نشستن در مقام باد زیرکه دیدن در باد گردی و
نوشیدن اب سرد و کنایندن مردن وزیاده خوردن و ورزش
کردن و محنت نمودن و جماع کردن با عورت و غذای برنج ساتهی
و مونگ جوا که ازین ساخته با پر مصالح خوردن دهد و گوشت جانور
که دراز زانو باشند و پکا برنج دهها ازین چیزهای غذا نماید و پرهیز کنند
فصل نهم در بیان حقنه که او را در زبان هندی بست کرم گویند و آن
دو گونه است یکی انباس دوم نروه در مابین فرق انست که اگر
در حقنه روغن انداخته بر امده او را انباس گویند و اگر جوشانده
شیر و امثال آن انداخته در ده هند او را نروه نامند و بست در هند گویند
و انجه را قضیب را گویند چوب از جرم قضیب کاو و یا غیره حقنه میکنند ازین
جهت او را بست کرم در هند میخوانند و درین قاعده خالی است که اول انباس
میکنند و بعد ان نروده و پس از آن او ترتیب می کنند شرح انباس
انست که وزن ادویه او مقدار دو پل است و اگر یک پل هم همین
جایز روا است و هر احد فقره الة حقنه باید کردانکس باید که خشک

طبع باشد و انس جوع او نیز نباشد و امراض باد یا غلبه حار یابس
باد دانسته باشد ایمچنین مرد و ... خوردن خیاس است و کسی که برجی بار بیو
... باد و درد ... یا اجرت یا با اهل بیوش است باید که او را خیاس نیز ننهند
و نزود نیز ننهند و کسی که خفته یا بیهوش از نزه و یا ترسنده دل یا بوکه
زده یا رغبت بر طعام نداشته باشد و کسی که چیزی در حلق دارد ایشان را باید
که حقنه ننهند و بدانکه نیچه که در وقت حقنه می بوشند آن نیچه باید که از
طلا یا از اجاد دیگر باشد اگر از چوب یا از نی نیز یا از نی و یا از عاج
بکنند نیز سزد است بیان طولانی او بدین تفصیل است اگر جه یکساله
تا شش ساله را حقنه باید کرد نیچه او مقدار شش انگشت مطول باشد
و تا دوازده ساله مقدار هشت انگشت کیرد و اگر از دوازده سال زیاده
تا هر چند که باشد نیچه دوازده انگشت بستانند و زیاده از این به کار نیاید سوراخ
نیچه که آن سر در مقعد می اندازد مقدار قد مونک یا نخود یا تخم کنار خورد
باشد یعنی تا آنکه شش انگشتی است سوراخ او مقدار مونک باشد و نیچه که
هشت انگشتی است سوراخ او مقدار نخود بود و نیچه که دوازده انگشتی است
سوراخ او مقدار تخم کنار خورد بود و نیچه ... مرغ و ...
خوتو

خرطوم باشد ومقدار سطبری آن در یک جانب بمقدار انگشت نرم بعضی
بود و در جانب دوم مقدار قد انگشت چون در مریض باشد و سوراخ
تنگه باید که به مرغن و مصفا باشد و سر تنگه که جانب او سطبر است دو
لنگوره مثال حلقه به پیوندند و مقام حلقه مذکور از جانب سر سطبر که چهارم
حصه از جمله تنگه بوده باشد به بندد بعد ازان چرم حقنه را که از آهو یا از
بوکه یا از بره و میش گرفته باشند و اگر احیاناً چرم قضیب این جانوران
از جهت حصر کیفیت یافته نشود در آنجا باید که از چرم دیگر که بسیار نرم
و مصفا باشد بطریق صورت لوبیا بسازند و آن چرم را در هر دو حلقه ظرف
لنگوره مذکور تخت و استوار بندند و بعد آنکه در قواعد ادویت سوراخ
تنگه بسیار نرم مرغن گیرند و طول او را زیاده از نیم انگشت نگیرند و
[illegible] بقدر مونک باشد و تنگه او از استخوان پای ولیده پرنده میکنند
فایده این آنست که چشم فربه گردد و رنگ روی نمودار گردد و قوت
پدید آید و قوت باه نیز زیاده تر میشود و همه امراض وجود برطرف و مندفع گردند
و حصول می یابد و باید فهمید که در هوای در هوای [illegible] یا
برودت یا در روز حقنه باید کردن حقنه از روغن باشد و اگر هوای

اگر بلغم زرد یا با حرارت یا سرد باشد و انباس بکنند اما باید پرهیز از
قواعد حقنه مریض را مرغن بسیار نکرده باشند که بهوش می آرد
و درین عمل اگر وزن ادویه کم بگیرد عمل بواقعی نمی‌کند و اگر
زیاده میکند اسهال و بیقراری پیدا آید در ضابطه انباس وزن اعلی
شش پل و میانه سه پل و وزن کوچک یکنیم پل بکار برد زنجبیل
و نمک سنگ سائیده و باریک کرده در روغن که در حقنه دهند بیامیزد
و وزن چون الا اعلی است شش ماشه و میانه چهار ماشه و کوچک
دو ماشه بدانکه بعد از اسهال دادن چون هفت شب گذشته باشند
و مریض را قوت پیدا شده باشد طعام خورانیدن و بر چهارپای فراخ
به پهلوی چپ خسپانند اما پیش از این او را تیل مالش کرده و از آب
گرم تاب داده و طعام خورانیده و قدری راه چلانیده و حدث را
کردانیده باشند بعد از آن او را حقنه دهند طریقش انست که چون
او را به پهلوی چپ خسپانیده باشند و پای چپ او را دراز کنند و پای راست
او کرد آرد و مقعد او را خوب نرم و صفا کرده نلچه حقنه در این مقعد
رسال کنند و دهن جرم لب را از لیکوزه تلخه بسته ریسمانش

علیل باشد و در خریطه حقنه روغن باشد حکیم را باید که دل خود استحکام
داشته باشد و ترس ناخورده خریطه حقنه را از دست نهد و سخت کند
بطریقی که تمام روغن حقنه درون شکم مریض تواند رسید و مریض را
باید که در هنگام حقنه دادن تا مدتی که سه انگشت زنند از سرفه
از خمیازه و از جنبش پرهیز نماید چون از مدت فارغ شود او را
نیکو خسپانیده مطول سازد و هر دو کف پای او را برداشته جانب
آسمان کند بطریقی که سرین او از جای خود برخاسته جانب
بالا متصل باشد تا مدتی که صد حرف از زبان رانند تا آن مدت
نگاه دارد و بعده دستک در هر دو کف پای او و در زانوی او باهستگی
بزنند بعد از آن بگذارد و پا پشک او را برداشته همچنان کند
بگذارد و بوجه احسن خسپاند چون غایط و باد با روغن برون
افتد و هیچ علت دیگر پیدا نشود باید دانست که خوب است
چون روغن بروی افتد در وقت شام اگر او را گرسنگی باشد غذای سبک
خوردن دهد و اگر تشنگی باشد آب شیر گرم بدهد و جوشانده کشنیز

پس تحلیل نیز بدهد که این دافعه است روغن را بیرون میتوا[ند]
راند و این قاعده حقنه که گفته شد تا شش مرتبه یا هفت مرتبه
و یا هشت مرتبه یا نه کرت بدهد زیاده از این نکنند و چون فارغ شود
نرده کند تا آنکه اگر در دادن انماس هر مرتبه که روغن خالص بیرون
آید او را انماس اندکه اندکه میداده باشند اگر روغن خالص از شکم
بیرون خفیفا ده باشد و گوشت یا صفایح علامت اینست که اعضای
سست شوند و بری شکم پدید آید و مقام بکواند که آن باز شود
در اینجا علاج اینست که نرده او را بدهند و ادویه نیز سخت دارند
نرده بکنند یا آنکه حقنه از ادویه لطیفه در مقعدش رانند چنانچه
که باد جاری باشد یا غایط مخلوط بیرون افتد یا استعمال سخت دهد
و یا ناس در بینی دهد که آن روغن در شکم قایم نماند و اگر
علت دیگر پیدا شده است و طبع مریض حلمت راست و روغن
بیرون نیامده است در بیرون آوردن روغن کوشش نکنند که آن

روغن

روغن را زطبخ خام او هیچ نقصان نتواند کرد اگر چه تا برست.
یک سال در روغن بیرون نیفتاده باشد اورا باید که استعمال
بدهند و خود هیچ نکنند که روغنست کلوی و بید انجر و کنجد
بهارنگی و بانسه و کاه کنند چیل و ستاورنی و بیابانسه و کواچوچی
کدول طلاغ گویند هر یکی یک یک پل بگیرد و خود ماش و
السی و کنار و کلهی هر یکی یک یک سیر است این جمله ادویه جوشانده
بگیرد یعنی وزن روغن یک ادهک هر چهار گونه باشد و
جوتیا را بجای کلک یک یک پل مسحوق ساخته اندازد
و جوش بدهد چون روغن تیل تیل باقی ماند بستانند و از ان
اینها نسجی دهد همگی امراض باد دفع شوند اگر حقنه بوجه احسن
در عمل نیامده باشد از خطای او شصت و هفت مرض که تفصیل
ان در کتاب سسرت بیان نموده است پیدا شوند و قواعد
بهر درین عمل چنانچه که در ضابطه روغن شنیدن گفته است

ها ازانجي تاد بوذه بلبند که یک حلم دارد **فصل ششم در بیان**
خواندن زده که از جمله حقنه است داورا در زبان هندی نیره
استهابن نیز می گویند معنی آنکه که دواها ودهات را از هر جا
کشیده بمقام خود می آرد ووزن ادویه زده سه وجه است
یکی کلان دوم میانه سیوم کوچک آنکه کلان است یک پرست
پاو و بالا و آنکه میانه است یک پرست وکوچک را سه کوده
مع آنکه هر شخصی که بسیار درعش باشد یا بلغم بسیار جلد باشد یا بسیه اش
ترقیده باشد یا لاغر است یا پری سکم باقی یا بلهک یا بواسیر یا جذام

دارد یا سرفه و دمه دارد یا مرض مقعد و اماس یا اشیار زیاده
برص یا بوحطا یا پرمیو درخو دارد ولی که زهر خورده باشد یا [illegible]
است و آنکه زن حامله است اینها را هرگز استهابن نکنند
که خطا است و آنکه لایق استهابن هستند اینست بادی

داورا بخوراند یا در کشتی دهنی صفراوی و حقنه ارند نیست ولی که علتی
شکم وامراض دیگر در شته باشد و یا سنگ مثانه یا موترگرچه باشد
برود با خود دارد و عورت حیض و عند آلتی در میوه که نیز در دهو
بر میوه باشد و نوما و امل منی و هر درد که اینها را نزده بکند که موافقت
نخواهد اورد بدانکه هر احدی را که نزده باید کرد اولا باید دخول و
غایطه خود دور کرده باشد و دهن شده تا ب گرفته باشد از زمان طعام
خورده در وقت میانه روز در اندرون خانه که باد و دخل نی باید
بطریق نزده بکنند چون فارغ شود مریض را دو زانو تا مدت وقت
بنشیند اگر ادویه و روغن نزده در شکم است از راه مقعد بیرون
آنکند اگر بیرون نیاید باشد او را استعمال داده بیرون ارند اما استعمال
[illegible]بطه نزده بکنند یعنی ادویه استعمال ارند در قواعد نزده انداخته
الجلاندران انیست بول ترشی ملک سنگ از این ادویه در نزده
انداخته بدهد و انچه مرض دیگر باقی در شکم مانده است بیرون خواهد
آورد ولی را که نزده کار اشده باشد و جود سنگ نیک تر گردد علامت

کسی را که زحیر خشک کار کرده باشد انبست بول را حبس احسته
اندر زحیر و غایط بول و باد بسیار بیرون رفته باشد و امراض بول
به پدید آید و ناعقل خون کنده تا ترابس شده ماند و رغبت
بر طعام نیارد و الزحیر کار کرده باشد بجا اعضای کن نیز
باشد و دل بجوشش گراید و دردی دست و پای حرکتی شوند و امراض
باد دفع شوند و زحیر را یک بار یا دو بار یا سه بار تا حرارت در
عمل دارد یعنی المرض باد دارد از روغن یک مرتبه دهد الحب تلخه
دارد و از شیر دو مرتبه دهد از رحمت بلغم دارد از جوشاب ادویه تلخ
یا از بول تلخ و از شیره تلخ دیگر سه مرتبه دهد بعد از آن طعام خوراند
اما بس دهد لیکن کسی که تا رکه بدن یا ضعیف تر در سن سال صغیر
باشد او را زحیر نرم تر دهد از ادویه سخت نه دهد که از تو حاد دفع
خواهد گرفت باید که اول ادویه خارج کنند بیاد ود کهه در دهد و
بعد از آن ادویه که دو کهه را بیرون تواند آورد دهد بعد از آن ادویه قوت
دهد این هر بست موافق ترتیب دارد حتی چنانچه میگوید

تخم سبد انجره مهلی بیل دراز نمک سنگ همه مسحوق هوه بر این
رد لهه را از جای بر سیکند دیگر بادیان مهتی بیل دراز اسفدربیو
همراه سر کهنهی با چول ماه کاره رود به این نسخه زد لهه رای توانند که
انند نوع دیگر بهول بیدنگ مهلی نمک ریوت همراه شیر ماله کاره
به بدله که این نسخه قوت بخش است بوزبکه ادویه که صفا کننده رلانس
موجود اند از نرملی کرده جوشاب بکرد دو دیغ وردش و نمک سنگ
یار کرده و زر کفچه چندان بالد که کف بر آید از او در جرم حقنه کرده
یا اندر خته بطی بطی نروه درده هر که این را لودهی نروه گویند
دیگر جوشاب نرهلیه وبول ماه کاره و انلیتی و کهار ملجی مملوط
کسازد و جوزن ایه کهطاد کن نیز مار کرده اند بطریق سابق بدهد
بیمار ایکهس بیت گویند یعنی فربهی آلاغ میتوانند ساخت چنانچه
جاروب رفتن خانه که در خانه سید هند همچنان در صفا کردانیدن
تمام دهد این نسخه است دیگر نسخه بغا جوشاب از ادویه
قوت آرنده بگیرد و مسحوق از اهولی اسزاز د وشیره گوشت درد دهن

نیز انور خسته بست بلبجه این را بر بالهی بست با مندکه این نسخه توت
کمال بخشد مجمل بست هیر و نا زنها و برک پستان و سنبل و دا
وزنجبیل در شیر ماله کاید و مخلوط کرده اند و شهد نیز بلند و زند بطریق
که ذکرش در دهند و وزن این بست دوازده پل است این را
بجهل بست گوینده از حوق گوسفند یا آهو یا حمل نیز میتواند کرد نوعدیگر
نمک سنگ چهار ماشه و شهد دو پرسرت و سه پرسرت روغن یکجا
کرده مخلوط سازد و مسحوق چهار پرسرت اندازد و جوب
چهار پرسرت نیز اندازد و خوب بالش داده در زرده بدهد
بدانکه وزن شهد و روغن در هر یک برده است اگر علت باد یا بالی
شهد بوزن چهار پل و روغن شش پل بدهد اگر زحمت تلخه یا
شهد چهار پل روغن سه پل بدهد و اگر امراض بلغم است شهد
شش پل و روغن چهار پل بدهد معوتیلک جوشانده ادویه
و شهد و تیل برابر هشت پل بگیرد و بادیان نیم پل و نمک سنگ
نیم پل یکجا کرده و از کفچه مالیده در حقنه کرده بدهد معو نمک یا

میده دکوله

بعد دو آنه درد پهلو و پر میو وا و دارد و بار روکت شکم دو شوند
و رنگ چهره موذار گردد و در آتش جوع فراوان گردد و بلغم است و
لوث مبدای اید جابی پت شهد و روغن زرد و تیل یک یک برابر
بگیرد و هوه بیز و نمک سنگ چهار چهار ماشه تا بلبسانند بطریق سابق
بعد ازان آتش جوع می افروزد جابی لب نام است رسی لب
جوشانده بیخ بید انجیر و الیمن و تیل و نمک سنگ مخلوط کند و جیح
ابلیل دراز بیز انداز د سده لب جوشانده بیخ مول در روغن
تیل و بلبل دراز و شهد و نمک سنگ و مهلی این جمله یکی کرده
بطریق مذکور بدهد اگر صاحب غسل افتد غسل از آب گرم بکند
لیکن در روز خواب نکند و چندان بخورد و طعام بد هضم ماند و غذای
پرهیز موافق ضابطه چنانچه در عمل نوشیدن روغن گفته است
بجای آرد تا اینجا بتفصیل نوده گفته است

در بیان او نرلب است که نکته در راه نقیب اندوخته

عمل می کند در بنا نراد نیرو در اندام نهانی انداخته در دفع امراض

حیض وامثال آن معلوم شود و درازی مدت این دوازده انگشت
است و تمور اخس مقوار سرانگشت و وزنش او چه دو گوهر که
تا یک پل باشد و اگر حقنه کنند نیز رواست هدیه ضمانظا عمل
معروفی نه بود معقول نه برداخته اند فصل هفتم در بیان نام
بیخ هر داروی که از بینی در رسانند او را آماس نامند و آن دو گونه است
یکی استسها ناله که رحیت گویند دوم برنگلیس که موت باه سرد ارد
بدانکه اگر در دفع امراض بلغم بکار برد باید که بوقت صبح در رسانند
اگر در دفع زحمت بلغم بکار برد بوقت میانه روز در کشند و در دفع علت
باد بوقت شام و اگر اخلاط زیاده باشد در شب نیز برد و نیز با
فهمید که شخصی که طعام خورده باشد و در روزی که ابتخر داد
را که بلغم بر غلبه آورده باشد و آنکس که زهر خورده است یا زد
حامله است یا طعام نیکو هضم نشده است یا حقنه داده از

پارو

یا روغن خورانیده اند یا اسو نبوده اند و کسی که غصه خورده

یا لوکه در دل [illegible] باشد یا زنده یا ضعیف یا خورد که است

یا علل کرده است یا جازم غسل است و یا بکار راه از جمله حورس

رانده باشد این ها را ناسس هرگز نه بهد و ناسس ربحی اگر باید داد

از روغن تیل سخت باشد نه بهد یا از اد و به سخت یا از ارس کوشت

ناسس بستانند و مقدار وزن ادویه سه گونه است یکی کلان دوم میانه

سیوم کوچک انکه کلان است هشت هشت قطره و میانه شش شش قطره

و کوچک چهار چهار قطره هر روز در بینی اندازد و تفصیل اوزان ادویه

انس اینست که انچه ادویه ناسس باشد وزن ان دو دانگ است و اگر

از انکوزه باید انداخت یک جو اندازند و چون نمک باید امیخت زیاده

از یکدانه نه اندازد و شربت تا انکه بیابد دو اب اگر باید امیخت

سه کرکه اندازد و اگر شیربی مثل مصری و شهد و غیره باید امیخت

چندین یک کرکه اندازد و در بعض نام ناسس سیر ددع است یکی را

امده که گونه دوم را بدهمی این هر دو قواعد ناسس در دو قوم

سر موافقت ندارد وجه دیگر آنست که ادویه سخت عرق نجه
گرفته مسحوق سازند ازان وزن بادرنجبویه اورا کشیده در
بینی اندازد و تفصیل دیگر آنست که در طلا یا حسن انگشت
ساخته راس گردانند و دهنش در هر دو جانب گشاده بود و چون
ادویه در جوف آن پر کرده کوزنش یک گول باشد

حکیم را نباید که از قوت وهم و ضعف خود در بینی مریض بدهد
این قواعد در دفع امراض که از گردن بالا باشد و امراض
نیز وسوزش فتاریعنی طعام و جاری شدن بینی و درد سر
بینی را ماس و مصروع و زحمت حلقوی بهتر و اولیتر است و
بدانکه کسی را که ترسنده دل یا مردم نازک بدن یا لاغری تن
یا عورت است اینها را ماس قوت بخش

قوت بخش

ت بخش بدهد و در دفع امراض گلوی و سختی... و ثبت دیرینه و گرم او بیدن نام
سن بده که معتدل است ... بتخفیفی راکه دوکه بسیار غالب آمده باشد و با بیهوشی
بسیار بلاد زور را برد بهمن نام ناس بدهد که این نامی خیلی سخت تر است مردم ابهوش را
بیهوشی می آرد و علاج اینست قند سیاه و زنجبیل سائیده در بینی بستاند ایضا بلیل دراز
ایکسنک از آب سائیده در بینی گیرد امراض چشم و گوش و بینی و سر و قفا و زنخ و گلوی
و بار و ولیت دفع شوند ایضا پوست درخت مهوه و بلیل دراز و نخ و موبح
با نمک از آب گرم سائیده در بینی بستاند بیهوشی و باد مفروع و مدهوشی
انگیز اخلاط زود شیند ایضا نمک نک و موبع سفید و سرشف و کوتهه از بول
گوسفند بساید و در بینی بستاند بقدر ادفع شود ایضا زهره ماهی او هی موبع
و نخ و کانیل هیکی را از تلخه ماهی مذکور سفته دهد و در بینی بستاند مردم بیهوش
را بهوش آرد و بیان سر نابکهی نام تابس که قوت از دست نیرود و گونه
ست یکی را مرس دوم رابیت مرش گویند بدانکه وزن مرس نام ناس
... است یکی کلان دوم میانه سیوم کوچک انکه کلان است هشت تانک
و انکه میانه است چهار تانک و انکه کوچک است یک تانک بکار برد اما این
... که گفته شد در یک سوراخ بینی اندازد حکیم را باید که غلبه دو که را د...

در مدنظر داشته در دفع زحمت ... واز ادوار ناس بعد از یک روز یا دو روز
یا پنج روز یا هفت روز بدهد بدانکه در دفع امراض ... و رکت جهی مرسنا
بدهد و اگر زوکهه غلبه بسیار باشد و هینزناس بدهد و اگر جهی باشد برنیلک
نام ناس بدهد بدانکه برنیلک نام ناس در دفع امراض سر و بینی و چشم و دندان
سر و دندان و کم قوتی و مرض قفا و بازو و دوش و گوش و باد و تلخه و بلغم رودک
و موی که بجای مقام سفید رو شده باشند بهتر است و موافق است لیکن هم
روغن یا همراه شیر هندناس بستانند چنانچه مثل ست زعفران در روغن
کرده همراه مصری و شیر باید داد ناس دهد امراض باد دفع شود و دردا
شقیقه و مرض چشم و زحمت گوش و علت سر و سوز جا و رت و دردیم
مستقل باشد دفع شوند همراه روغن نیت نارای نام و یا همراه روغن تیل ملکها
همراه روغن دیگر که مستقل باشند بگیرد بدانند در دفع بلغم و باد ناس از تیل موافق
و اگر باد خالص باشد از بیا نیکتر است و در دفع تلخه همراه مجاد روغن بهتر باشد
ماش و کوچ زرالیت و کهراستی و سیداخر و کند هل گاه و اسکند یکجا کرده
جوشانیده کنند وانگوره و شهد با نبات و شیر گرم کرده در بینی چکانند بچکانند

بچکانند

ـت که یازده بود داروت و چهار ستیه وا[?] ... دفع شود بر آنکه وزن

...ت ناس نام پس هست که [illegible] را در روغن غرق کرده بر او

... انگشت قطل که [illegible] دو قطره در سوراخ بینی چکانند و بنیت قطل را

...ن مسنو و چهاری هنگام در دادن این ناس معین است یکی بوقت طلوع

...دوم بعد از فراغ مسواک سیوم بوقت حمام روانه شدن چهارم بعد از

...جنس گشتن پنجم از راه رفتن به منزل برسد ششم بعد از جماع کردن هفتم

...اول انداختن هشتم بعد از غایط کردن نهم بعد از سرمه کردن دهم

...مضمضه کردن یازدهم بعد از خایط طعام دوازدهم بعد از خواب

...سیزدهم بعد از قی کردن چهاردهم بوقت غروب آفتاب مریض را چاید

...قطل در بینی نشنه از قوت دم بخود بالا کشد بجدی که جگر از ان [illegible] آید

...در حلق آمده باشد او را از حلق فرو نبرد بلکه بیرون اندازد که [illegible]

...با ضعیف تن یا نخورده یا تشنه یا [illegible] ناشتا انهار این ناس [illegible]

...است که هیچ خلل [illegible] نمی توان اورد فایده این است که تمام امراض

...بالا هستند دفع شوند و موی سیاه و سفید گرداند و در تمام حواس قوت افزاید

...عفت است بلیله و [illegible] کهبار و بلیله و نمک [illegible] در [illegible]

خلیه

چدا کانه قیل تکنه وان قیل در بینی چکانند چوبی سیاه سفته شود وحق

قواعد گرفتن ناشش همین طریقه است که در مقامی که باد دخل نتواند یافت

نگاه بعضی را سواکه کنانیدن وا ز دهوم بیان فصل شیر خواهد آمد

فارغ کنانیدن نحسیا سده وقت زی مریض را مایل فرود آورد ودست وپا

دراز کنند وچشمانش را از پارچه باریک بپوشند بعد از آن نوک بینی را

بالا کرده حکیم را باید که در سوراخ بینی بچکانند وآنچه خواهد چکانید آنرا

در صدف طلا یا نقره یا ایک مصفا انداخته بدهد یا در پارچه لوچه وا

وحاذق را باید که وقت دادن ناشش دست خود نلرزاند ودل خود قوی کند وو

باید که در دادن بمقام غصه وخشم در دلی نکند وسخن بزبان نراند وخنده نکند

کلان یقوت کمک در وکند واز این ضوابطه ادویه اندرونی راکه راغ

باشد مانع بود اگر از این قاعده خطا نکرده باشد یقین که ادویه

نخواهد رفت وچون ادویه در مقام استخوان گلوی که اورا

حلقوم نامند برسد بگرایه از این ضوابطه ادویه اندرونی راکه

بیرون باشد مانع بود اگر از این قاعده خطا نکرده باشد یقین که ادویه

نخواهد رفت وچون ادویه در مقام استخوان گلوی که اورا حلقوم نامند

ال

است تا رسد که پانزده انگشت زنند همدران مقام بدارد و باز دور از راه دهن
ف زده بیرون انبوه [illegible] اما تف کج نکنند به هیچ وجه راست تا گردیده دور
ند دوه بار زد باید که در وقت پاس گرفتن دل خود را قوی دارد و چشم
اند تا مدتی که صد انگشت فرو زنند در انه شده بر چهار پای غلیظ شود از ان
سوم بیان کنند بدانکه هرگاه که ضوابط پاس بوجه احسن در عمل آمده باشد علامت
یست که وجود سبک نماید و دل خوشی پذیرد و حواس مصفا گردد و در دفع هر علتی
شدید شده باشد مندفع گردد و دماغ سبک فراخ شود و اگر از ضوابط اقل
شده باشد علامتش اینست که خارش پیدا آید و در پیشانی سرخی نمودار گردد
وجود گران شود و سوراخ حواس گرانی پذیرد و بلغم بیرون آید و اگر از
اندر زیاده در عمل آمده باشد علامتش اینست که شور سر بیرون افتد
باد بسیار بود و حواس را پریشانی و بیزاری روی نماید و اماس شود
در دفع [illegible] ضوابط اقل علاجهای دافع باد کنند و اگر زیاده شده است
انجا علاج دافع بلغم نماید و اگر موافق شده است روغن در بینی چکانند و اگر
بیمار [illegible] شده باشد علامت ان باشد که بلغم بیرون افتد و سر گران
حواس از مزاج خود متغیر شوند در انجا علاج اینست که عمل روحیه خلب بجا آرد

وعلة که تا بیرون سروت برادی باشد بجوید برانکه قواعد و ضوابط آن

حرارت حقیقه و انباس و دستور ناس این پنج ضوابط را منشیان صاحب

و حاذقان اهل عمل در علم اورده معروف عالم کردانیده است هر که در یاد آن

بی رویت کند از تشویش امراض متوجه الهی در امان باشد فصل ششم در

در بیان قاعده حمام بدان و آن شش گونه است یکی یحص دوم بر

سوم الحس چهارم کاسه ری پنجم بافی ششم برن دهوبی هفتم سمی است

نوع ... بر الوک دانکه برنالی است نیز بر دو انواع است

السمین ... دانکه ... است نیز بر دو نوع است ... دو دهن ... تجهیز

هر کسی که از راه رفتن مانده شده باشد یا ترسنده دل یا غم زده و بسوز خود

یا خفقه گرفته یا اسهال انداخته باشد و یا بیداری شب کرده باشد

تشنه یا شورش یافته و کام و گلو کسی که خشک میشود و ادرار روی

بر جیهوی و یا بزرو که و کسی که درد سر یا برشکلم ... زایدی یا زحم

داشته باشد و زن حامله و مردم کم قوت و خشک خود و تر و یا شهد

و یا ماهی یا اسوار زین خورده باشد و نحیف ضعیف تن و لاغری بدن و

و یا خورد صغیر سال و ضعیف خورد سال را حمام باید

انطاقی می آرد باید که علاج را موافق ضابطه بکار برد اگر زیاده بوده باشد
وقت را که معین است از وقت زیاده باشد در اظهار امراض
بدا خواهد شد علامتش آنست که روغن هضم نشود و اسهال در پیه
نرود سر بر درخشم کشد و یا هو یهه بر چشم بندد از حرارت گشتن آن
ورام بدبرد و اگر خواهد که مهموم با آن باختن تمام کند بقی آرد بعد از این
برای ذیل بعد روغن زرد بشره بشکر داکه حقنه شیر مادگاو چرب
آب زلال بر سر شیرین شخص که از دوازده سالی زیاده تا هشتاد
سال او را این ضوابط در خور است و اگر این عمل موافق ضوابط
کرده شده باشد علامتش اینست که سرفه و دمه و بیش و درد قفا
و درد نج و درد سر و امراض باد و بلغم دفع شوند و اگر مداومت نماید حواس
زیاده و بهتر و بینا و صفا گردند و دل با فرحت گراید و آواز دل او نیز
بر آن آید [illegible] استحکامی پدید آید و بیخ دندان را قوت افزاید
و دوات محکم گردد و بوی بد از دهن برود و تفصیل شافی و حقنه گرو هوم
از این مقدر رست که شیء او را سه یا رحه نوالیق قلبه بندی کیه
لاد بکند و هر یک کادوم در مرتبه خود باشند و سوهی او را بندند

انكشت بود زيادة نبود و سوراخش مانند دانه غله لوبيه بود و

و در قاعده هشتم نام دهوم بان بقى بايد طولانى چهل انكشت باشد و در جوف

دهوبان مقدار سى دو انكشت بكيرد و در بحث هفتم نسبت چهار انكشت

و در كاس بارى شانزده انكشت و در بافه ده انكشت بستانند و

دهوم سيزده انكشت و طول بود او لب اش مانند تخم كنار باشد و سوراخش

مانند دانه كلتى بود چرا كه از هر ادويه دهوم بان كرفتن لازم ست آن ادويه

كيند و خشت بمقدار دوازده انكشت مطول كرفته او را لب كند و

يك كركه باشد و او را در سايه خشك كند چون خوب خشك شود

به يك دستى در كشد و آن ادويه صورت خش جدا كرده بكيرد و در روغن

بيارد و ديكر سر او را در آتش بسوزد و در جوف مذكور بنهد و ازدم دهن

را بكشد و بكذارد و يا از راه بينى در كشد و ازدهن بكذارد

كه دو سر آنه كلى لب بلب محكم بندد و ادويه را سحق كرده در سر آنه

يك آخكر نهاده لب او استوار كند و در جوف او قبل از اين يك سوراخ كرده با

نى را در آن سوراخ واصل كرده دود ش در كشد در هشتم نام دهوم بان از آن

دود بكيرد و در هر دو نام دهوام ازرال جرعون كرده در كشند و در

را به تحبین بگیرد و دو ضوابط کاسه پاری از کتابی و از موم بگیرند و در پاهای نام
دوم از زیف و امثال آن دود بگیرند و در خانه جهت دفع اعراض طفلان
طفلان میکنند این است بر طاوس و بال سیب و تمر لیتائی و موم
انگوزه و قبا تا بسی و پنبه دانه و موی گوسفند و پوست مار و ریند گوره
دوران فیل بهلکه یکبار کرده از روغن بیامیزد و در خانه دود بکنند اعراض
طفلان و آسیب دیو و پری و شب منع دفع کرد و نام این را ابراحبت
کنند و قواعد بسبر بهبرد تا بر بهبر انچه که در عمل است رحبین نام کونه شده است
رانی بکار برد و فیه از دبات یا از بل یا از یبی نیزه باید کرد

فصل در بیان مضمضه و آن دو گونه است یکی مضمضه قایم دوم
مضمضه ناقایم بنکه قایم است او را در زبان هندوی کنند و که گوئید مضمضه
است که آب یا چیزی در دهن چندان بگیرد که از قوت رخساره نتوانند
جنبند دوم ناقایم است او را الکول کره نامند یعنی آب چندان بگیرد
که در اندرون دهن توانند جنبید و راست کرد بدان آن هر یکی چهار چهار نوع است
یکی اسنیده یعنی چرغنی دوم شمن یعنی قوت آرنده سیوم سودهن یعنی صیقل
چهارم رو دین یعنی جلا دهنده بدانکه اسنیس نام مضمضه در دفع امراض

باد بهتر است و آن از زنده حرحن دکرم بد هر دو سمن نام در دفع بلغم بد
واو که هم شیرین و هم دبکار برد که موافقت آرد و بسود هن نام
مضمضه در دفع بلغم بد بهر داد و لیس تلخ و ترش و ملح و
گرم باشد و دو دین نام ده دفع علت دبل بد هد از تیره رسو
و علت و شیرین و تلخ و گرم بد هد و نیز که اگر وه را اگر از کلم
بکنند بر جا است و اگر در سنجه چون آن انداختن ممکن گفته باشد
باید کسانیکه از دو تا یک نه اندازد و وزن مسحوق یک [illegible]
هروی که قدم خود را از پنج سال یک سر دان بنهاده باشد و از این
تا مدت هشتاد سال بهتر است و باید که در وقت آغاز این
بطریق راست بنشیند و کج و کلو نشود و بیش از این عمل تا
در خانه خود را از آتش دوری تا ب داده باشند و از آن سه کو
مضمضه بکنند یا پنج کرت یا هفت کرت زبان ... بکنند و
نگاه داشتن این در دهن تا آن مقدار است که خواهد داند که بلغم درد
آمده است و در دفع هر علتی که گرفته است آن علت از غذا بخود را
بسته باشد یا آنکه از راه چشم و بینی جاری باشد تا از بین زمان باید که ...

چنانچه

۱۴۱۰

بانکه عسل است ایضا کنجد را سحق کرده شیره او بکشند با شیر ماده گاو و مخلوط ساخته در دهان
...بین است ایضا کنجد و گل نیلوفر و روغن زرد و مصطگی و شیر ماده گاو و انگبین همه یکجا
کرده مضمضه کند سوزش برطرف شود و دهن مصفا تر گردد و بوی گندگی برود ایضا
...شهد مضمضه عرق کند و گیله بکند رنگ روی بهتر شود و سوزش برود و تشنگی فرو نشیند
ایضا کهار و نشاسته و مغز انجیر یکجا کنند و خواه روغن با شیر ماده گاو یکجا کرده کنند و مضمضه
سستی دندان دفع شود ایضا و اگر از تیل و نمک بکنند همین حکم دارد دوا از
...ترکه هندی یعنی کانجی بکنند خشکی دهن و بی مزگی زبان دفع شود ایضا
...نمک و ترکوته و خردل و ادرک که ازین جمله مضمضه کنند در دفع امراض بلغم بهتر
باشد ایضا ترپهله و شهد یکجا کرده مضمضه کنند بلغم و رکت دور شود ایضا
...پهله و گلوی و ترپهله و داکهه و بنفشه و برگ چنبلی و جوانسه همه را در آب جوشانیده
...آب باید دهم حصه از آن شهد باید کنند چون سرد شود از آن مضمضه کنند
...قلعی دهن که از ... ساقط شده باشد دفع گردد بدانکه از اهر ادویه که مضمضه کردن
...باشد باید که کرات از همان ادویه ... کرده باشد و قواعد گول کردن است
...دوان از بجوره بیرد ... نمک ... بیکجا کنند و ازین نسخه گول کرده بکنند
گشاید و رغبت بر طعام پدید آید و ضابطه ... که هم آن

قبایل کوی بره است آمینت و تمکین نیز بر سه گونه است یکی از مسحوق نی کنند
از ادویه سیوم از جورن یعنی ادویه که بر سر انگشت گرفته بمالند از اطراف لبها
مانند حنا که نشسته است — کونته وداهله و لقم حرف منجیة و یاد هم و
یعنی لیلکی و زرچوب بیخ بل و مشک و لو ریگی را سائیده جورن بکنند و این
برجا ارد خون دندان و درد دندان و آماس اگر [illegible] شود برانکه این
عمل اقل شده باشد علامتش آنست که بلغم زیاده شود و سا حرکه زبان [illegible]
نشود و بی رغبتی طعام پیدا شود و اگر از ضوابطه تر آید در عمل آمده باشد [illegible]
آنست که بحکی دهان شود و اماس و سستگی ورانید و جود پیدا آید و اگر موافق
در عمل آمده کارگر شده باشد علامت آنست که رخصت برود و دل خ
شود و دهن مصفا کردد و سبک نماید و حواس مرور شوند .

فصل در بیان لب کردن که آن سه نوع است یکی دوکم که غلبه اخلاط
فرو نشانند دوم بعینه هر که زهر جانور وادویه واماس [illegible] جمع سازد سیوم
که رنگ جسم منور دارد و خویش آبستن کرداند و مقدار لب القدر است که چ
حصه از کره انگشت سر آنش بکنند یا سیوم حصه یا نصف او و این حرات
تا با کثرت در رساند برانکه اگر خفیف کرده شود دار [illegible] نفا

…یت راخیت شده باشد که زود آرد و آنکه دو که هر سبب آنچه
…ر نواد و لودار و زنجبیل و سرشف و سنجه یکجا کرده از آن کاجی بساید
…ت کند تا سی زهر هقائی که باشد برطرف گردد (الفصا) پوست ورخت
…ل هلیلی و تنگه و طرخون و لالاجی جوز و جهد زرچوب و دار فلفل و کوتهه
…ر بالا هلیلی را باریک کرده در پنجم حصه روغن زرد مرغن سازد و از آب
…ت کند بر تب ترش و … زهر و … اماس دنبل سخت فرو گردد
…نام ست (علاج) اماس که هلاوه شده باشد بیار و نیز گوسفند رنگند
… باریک کرده رنگند اماس هلاوه برود (علاج) گل سیاه و نخود
…ساییده سحت کند هلیلی خام دارد (علاج) لاسن جانور … دار مثل
…بیار و گل هاری عرف … و اسیس و … و توری و تخم … از
…نیز بساییده سحت کند زهر جانوران دار برود و آنکه بر بینه نام
…ت امیث چوب طرخون و چوب بقم و لود و کوتهه و ببول
…ل و نوباده ورشت برد عدس همه را بساید و باریک کرده سحت
…زرد و رنگ چهره نوذرد روشن شود (علاج) پوست بچوره و روغن
…ورزه سرکین مادگاو همه را یکجا کرده سحت کند … و خورد جوانه
…ک چهره مصفا گردد (علاج) لود و کنیز و … همه را یکجا کرده

طلا کنند خارجهی که در هنگام جوانی بر روید برنگ مل مبدل گردد و
گورجن و موریح سحق کنند همین حکم دارد و اگر از تخم سفید نخود
ست کنند حکم بالا دارد ایضا پوست درخت لاجن و پنجه از شهها
خارجهی دفع شود و مسکه ام همین گونه است ایضا سم اسپ سفید سوخته
از تیزاب و بلدر یکجا کرده سحق کنند بهق دیرینه و خارجوانی برطرف گرد
برگهای درخت بر که رنگش زرد باشد و برگ سپستان و چوب طرخوا
واگر بخرقه و لوده هلی را سائیده و باریک کرده سحق کنند خارجوانی و
و بهق دفع گردد کجد سیاه که کوفته با رید جرخ و با بول مادگا
سحق کنند اکهک نام مرض در زمان برود از کهک اورا گویند که
جرجره از سختی سرما ترا شیده میشود ایضا پوست درخت کهر و جامه
تپ همراه بول مادگاو سائیده طلا کنند همین حکم دارد ایضا
پوست کوده و تکسنک با بول مادگاو همین تحلیل بخشد ایضا
جودنی و هلیلی و کوتهه و ماش و نمکستان از ستنه برشتا نیده طلا کنند
ایضا ختابش از تیز کو سفید سائیده طلا کنند ار کهک مرض برود
تخم نغزک و املد را باریک کرده همراه پیشاب مادگاو سحق کنند وارن نام
برود ایضا تخم برگ متبول لحت کنند با خوره دفع شود ایضا تیز

[illegible] علم دارد ایضا بیخ کمون نیشمی همراه شیره بیلادر سخت کنند و در سر اسب باو

[illegible] برود ایضا خارخسک و گل کنجد با برگ در برابر ابزرد و شهد یکجا کنند و در سر

[illegible] کنند موی در طول و سیاه شوند ایضا عاج را سوخته سیاهی بگیرد با شیر نوشیده

[illegible] ت یکجا کرده سر کنند موی بسیار دراز با انبوهی بسیار بکشند

[illegible] بلیله و گل نیل شیره اکه منقه و روغن کنجد و روغن دیشه یکجا کرده سر

[illegible] خوره برود و موی محکم و دراز و سیاه شوند ایضا پوست و ناخن و موی و شاخ

[illegible] ن چهارپایان را گرفته خاکستر سازد و از روغن تیل ... موی

[illegible] ی دراز شوند که در زیر پای افتد ایضا سوختن آهن و بهلیله

[illegible] بلیله و گل سیاه و در شیره منکر انداخته تا مدت یکماه نگهدارد و بعد آن

[illegible] کنند موی سفید بریزند و موی سیاه پیدا شوند و اگر در هنگام خوابیده موی سفید

[illegible] باشند بموی سیاه مبدل شوند ایضا ترپهله و نیلی و سوختن آهن و بهلیله

[illegible] از بول ... بساید سخت کنند موی سفید سیاه شوند ایضا ترپهله و سوختن

[illegible] مریت وزن باشد مخلوط ساخته در آوند آهن کرده در زمین دو

[illegible] تا مدت یکماه در آنجا بگذارد بعد از آن همراه شیر گوسفند بر موی سفید مالیده

[illegible] بند از برگ بید انجیر بپوشد و در شب همچنان نگهدارد و صبح غسل کرده دور

دور کنند بعد ازین تا سه روز سه کرت بکنند موی سفید سیاه شوند علاج

چونه سنگ دو حصه و زرنیخ یکحصه و سنبل نیم حصه و شنجار یکحصه از آب

موی دور شوند و اگر هفت کرت این عمل بکنند مانند بر جویق

زرنیخ دو تانک و چونه نوق ست تانک کهار پلاس دو تانک از آب سیخ

یا از آب سیخ آک هفت کرت سحق کنند چنانچه را بر طرف

ایضا سوزن بیس و کسیس و بای برنگ و سنبل و کوروچن و نمک سیاه

طلا کنند بهق سفید و برص دفع شود دیگر بینوار و کوتهه و بلیل دراز

کرده نگهدارد بوقت حاجت با بول گوسفند سابیده ضماد کنند بهق

ایضا زرنیخ یک تانک و باکچی چهار تانک همراه بول مادگاو بسایند و سحق

کنند بهق دفع شود ایضا باکچی و بید و لاکه و پوست و تخم انجیر و تیتی و بلیله

و هلیله و سونٹھ این و کندس همه را باریک کرده از بول مادگاو

بسایند و سحق کنند دوائی نام مرض و پیشه در زمان بهق برود ایضا

و دال و جو کهار از ریت کاکچی بسایند و سحق کنند دوائی نام مرض که در باشند

میشود دفع گردد دیگر دار هلد و تخم ترب زرنیخ و دلیودار و برگ تنبول

یک گرهه بگیرد و یک تانک چونه سنگ کنند و یکجا کرده از آب سیب که

قول

را منفع شود ایضا هلیله نمک سنگ و گل نیلوفر گیرد و در سوت بیلی گرفته
در دیگچا کرده با زرآب سائیده سپ کند امراض چشم انواع دفع گردد ایضا رسوت
زرد با زلونه بساید و کوفته بند و بوقت حاجت سپ کند خارش و بالنو دفع گردد
ایضا تخم بنوار و ماگی و شرف بخند و کوفته و هر دو هلدار دوغ ماد گاو سائیده
سازد و سپ کند خارش و داد و حکا دفع شود ایضا دوب و هلیله و نمک سنگ
تخم بنوار و کبتر کالا بیکا را از دوغ ماد گاو بساید و سپ کند خارش و داد برود
ایضا دوب و زرچوب هر دو را سائیده سپ کند خارش و بالنو و کرم
و داد و بت گرده بکدود ایضا دوب و زرچوب هر دو را سائیده سپ کند
ایضا زنجف و زرد چوب و کوفته و تخم بنولد و کنید از روغن سف بشند
داد و برص دفع شود ایضا راسنا و گل نیلوفر و چوب صندل سفید و هلیله
همراه شیر و روغن زکیند سپ بر آن نام مرض که از باد پیدا آمده باشد
رود ایضا مرنال و چوب رکت چندن و لود و حس و گل نیلوفر
و سمبل را دیگچا کرده سخت کند سپ بر آن نام مرض که از ... شده
باشد منفع گردد ایضا ترپهله و بید ماکهه و حسن و چوب بقم و خرزهره
کنند و چوانه سائیده سخت کند سپ مذکور که از ... باشد

دیگر جتامانسی ورال ولودہ جهلتی وریٹھا وموتهری دکل نیلوفر وبدم کوال
وکل درخت سرس یکجا کرده سائیده لیپ کنند رکت بادو دفع کردد اعار
که صد بار از آب شسته باشند درو مخلوط ساخته بکار برد دیگر
وروغن زرد بریان کنند وازاں سرکه هندوی بساید و در پیشانی
لیپ کنند خون که از سوراخ بینی جاری باشد باز ایستد دیگر گوار
همراه روغن بیضه الخیر وکافی سائیده لیپ کنند درد سر که از غلبه ...
دفع کردد دیگر کل مجلند همین حکم دارد دیگر دیودار وتکر وکهو
وجتامانسی وزنجبیل از سرکه هندی بساید وقدری روغن یار کت
و درد بادی برطرف شود دیگر چوب صندل وخس دهلتی وکهر
وناخن دلو وکل نوع عرف نیلوفر هیلی را سائیده همراه شیر مادکاو بخت
درد سر و رکت بت برود دیگر امله وکیره و نیز بالا وبدم کنول وبد...
ورکت چندن و دوب وخس بیخ نل سر هیلی را یکجا کرده لیپ کنند
درد سر که از غلبه تلخ باشد ورکت بت دفع کردد دیگر ریٹھا وتکر وجهو
وشنک دبالچی والکرغرقی ودیودار وجتامانسی ورالیس وبیضه الخیر یکجا
کرده وشیر نرم ساخته لیپ کنند درد سر که از بلغم باشد وانواع دردها دیگر

ونیز

ایضا زنجبیل و کوتهه و تخم بهنوار و دیودار و کاه کنند هیل همانی را یکجا کرده
همراه لبول ماد کاو ساییده نیز ضرم لیپ کنند درد بلغمی دفع شود ایضا
ساروا و کوتهه و مهیلی ریح و کل نیلوفر ریح یکجا کرده لیپ کنند مرض سورجاوت
درد نیم سر و شقیقه برود از آب کانجی ساییده بکار برند دیگر شاور
و کل نیلوفر و دوب و کنجد سیاه و زیره سیاه و بهنوار و هیلی را ساییده در
شقیقه لیپ نمایند انندبادی و درد سر دفع شود بدانکه ضابطه لیپ دو گونه است
یکی را لیپ خوانند و دوم را برد یه و مقدار سطبری بر لیپ مانند جرم
کاو میش است اما تا که خشک نشده باشد آنرا از و دار و برد یه سخت چون
خشک شود دور کرده نیز بدانکه اگر لیپ بسیار سطبر و گرم باشد آن در رفع بلغم
و باد خواهد بود و لیپ چنان باید کرد که [illegible] بوی تواند دخل ساخت
بلغم و در شب لیپ نکنند سبب آنکه از غبار و سیاهی شب گرمی و بخار
بیرون نمی تواند آمد چون بخار وجود بیرون نیاید غلبه بلغم بر طرف نتواند
اگر در غضب لیپ کردن ضرور افتد رواست چراکه اگر آماس بسیار
غلبه بلغم و خون شده باشد و پخته نشده است و درینجا حکیم [illegible] را
گفته است که اول در رفع اماس کوشند دوم خون بکنند سیوم [illegible] کنند

چهارم مابین کند یعنی دهن او را بگشاید زخم را از اصفا سازد ششم زیر که
بیخ زخم را آموده سازد هفتم درست سیده الآزد یعنی بلک ان اعضای عودا
روشن و خوش نما کند این هفت قواعد در علاج دنبل و زخم بکار برده
میگوید . بیخ بجوه و خارک خورد و دیودار و زنجبیل و
وارنیا یکجا کرده سخت کند لاس پادمی دفع شود ایضا
هلیلی و چوب طرخون و نیز ضابطه السیت که در ترکیب
لسب جوشاب اگر چندن گفته باشد ررکت چندل
بگیرد و دوب و بیخ نل سر و بدماکه و خس و نیز بالا
بدم کنول یکجا کرده بر اماس تلخ لسب کند دفع
گردد ایضا بلبل رازو کنجار کهنه و پوست
درخت سهجنه و دنیک و هلیله از بول ماده
بساید و نیز گرم کرده بر اماس بلغمی لسب کند
دفع شود ایضا هردو هلیله و هردو چندل

۳۳۰

وهلیله و دوب و بنوره لوز و خس و بر ماهه و نوا و کل سرخ حرف تیز و سوت همکی
را یکجا کرده لیپ کند اماس چون اماس دنبل و امثال آن دفع کرد دیگر تخم حسک
و تخم سپستان و تخم ترب و کنجد سیاه و سرشف و آرد جو بریان کرده او را سبو خوا
دیگر که آن از قبایل شراب است و الیسه همکی را یکجا کرده پرویه کند این نسخه
با اثبت یعنی اماس دنبل خام را که میتواند که زود پخته سازد دیگر داون و جرة
و زیتون و برگ بهی و قند سیاه تخم ملاده و کشمش و نمک این همکی را یکجا کرده
سبحت کند این نسخه با اثبت یعنی میتواند که دهن دنبل را زود بکشاید دیگر
کرنجوه و جیره و دیوک و اربی و خربزه و رید فاخته و رید کلنگ نام فرغ و رید کبک
نام برین یکجا کرده لیپ کند این نسخه دارای است یعنی میتواند که دهن دنبل را بکشاید
مزه سورنجان بهری همین حکم دارد دیگر کنجد سیاه و نمک و هلیله و برگ نیب
و هر دو هلیله و سوت همکی را ساییده و از روغن فرغ ساخته لیپ کند این
نسخه سود دهن است دیگر برگ درخت نیب و روغن و شهد و دار هلیله و هلیله
و کنجد سیاه همکی را یکجا کرده لیپ کند این نسخه سود دهی و رود است دیگر
کرنجوه و نیب و زنگندی سائیده لیپ کند بطریقی که اول کرنجوه را و بعد از ان
و بعد آن زنگندی و لهسن همین حکم دارد و لیپ انکوزه و نیب با شر همین حکم دارد

دیگر برگ نیب و کنجد سیاه و دو تون و نشادت و تمساب و سهند
نیکو سوده شد نیکو شود و این نسخه سود هن در وین است دیگر مین بهل
و لیکی از آب کانجی لساید و بشر کهم کرده لیپ در ناف کند درد شکم و سول دفع
گردد دیگر بیخ درخت سهجنه و سهندلو و بید انجیر و جو و گندم و موتک یکجا کرده
شیر گرم کرده لیپ کنند بدرده نام مرض که از غلبه باد باشد دفع گردد دیگر روغن
وکهل ریح و مهلتی و مصری یکجا کرده لیپ کنند بدرده نحه برود دیگر
ارک پهی و چوب طبرخون خشت و ریگ و کشت آهن و سرگین ماده گاو
یکجا کرده گرم سخت کنند همراه بول ماده گاو بدرده بلغمی دفع شود دیگر چوب طرخون
و بجته و زرچوب لعلتی و گل سرخ عرف کر و یکجا کرده گرم لیپ کنند بدرده خون و بار
الکت که از زخم و امثال آن شده باشد دفع گردد دیگر بید و تخم درخت سهجنه و
دسمول همکی را سائیده لیپ کنند باد دفع شود دیگر دیوار و حنظل عرف آمد از
زحمت کند بلغمی برود دیگر رسف و برگ درخت نیب و تخم بلادر هم سوخته همکی را
از بول گوسفند سائیده لیپ کنند انچی نام مرض دفع شود دیگر رسف و تخم درخت
سهجنه تخم سن و السی و جو و تخم تربا از بیزه رشتی یا همراه دوم ساید
و نیشیه ها لاوار بدنام مرض دفع گردد دیگر ادل اعضای را از پشت آمده

شهلتی

بنهند اما اعضای از باد و بر از اربا شده بعد از آن بران مقام لب از بهوکی
بکند درد آن اعضای و لسواحی دیرد هیچ نشی برود دیگر بالوره و بید انجیر
در کندی و بنور لواو سپیچنه و شریف هلمی را بیکجا کرده سخت کند فیل پای
دیرینه که هیچ گونه به نمی شود دفع گردد دیگر زیره و هوه میر و لونیه و بید انجیر
و کنار از آب سرکه هندی سائیده لب کند تسکین اعضای برود دیگر
بیخ خرزهره از آب سائیده لب کند ورم و درد برطرف شود هر چند که ایستاده بوده
باشد دیگر تربد و درکاهی سوخته سائیده سیاهی او درشت هید بیا بد زود
لب کند دنبل یا بتور بثت رفع شود دیگر رسوت و برس و بلیله همراه شهد
لب کند باد وباد برود دیگر بیخ لحن در آتش بسوزاند و با مکه و گیرد و شهد [illegible]
آلوی هیلی را در روغن مرغن ساخته لب کند باد وباد بیلو شود دیگر
زنشاب پوست درخت نیم و همراه روغن لب کند سوختگی آتش دفع
شود دیگر جو را سوخته سائیده او بگیرد با روغن لب کند سوزش آتش
[illegible] آتش برود دیگر بلاس تخم کولر و روغن کنجد همراه تهد در اندام
باد فورت سخت کند چون باز نماید دیگر بیخ نرگس و شهد [illegible]

کرده لب کند عورت چون بکر شود اگرچه ضعیف باشد دیگر موبج و نمکسنگ
و بلبل دراز و شکر و هر دو خارک و خار باز کوفته و کنجد و کوفته و جوز ماش در سف
و اسکنده و نمکسنگ و شیر گاو بسوزند روغن درین ادویه پخته سازد و آن
روغن متواتر طلا کند قضیب سطبر و دراز و قوی شود دیگر در شیره
برگ حنظل عرف اندرائن سیماب را سحق سازد از شاخ درخت خرزهره
سنگ براث و مرات سحق کرده بر قضیب طلا کند و مجامعه کند عورت
زود انزال کند دیگر برگ تنبول و کوفته و امله همگی را از آب سایند
لیب کنند بوی به تمام جسم برود دیگر ستو چلبلی و کوفته و حیدر
حیدن و ستو نخود و پوست نخود همگی را باریک کرده خشک جوزن
بر وجو و بمالند بوی بد برود دیگر بج و نمک سوخته و کوفته و زرچوب
و موریج همگی را یکجا کرده بر سازد و مجامعه کنند زن مطیع او باشد

فصل نهم در بیان تیل انداختن در ذکر

او را در زبان هندی سورده تیل گویند این است و آن قواعد است
یکی ... دوم برابک سیوم بج چهارم لب ازین اربعه
آنکه مشهور است آن نبت است تفصیلش آن است که یک دو ال

چرم که در عرض دوازده انگشت بود و در طول مقدار احاطه سر او را بطریق
کلاه در احاطه سر ببندد و از مسحوق آرد ماش هر جا که رخنه و سوراخ خالی
بیند از آن مسدود سازد باندیشه که اگر زر سر اندازد بیرون نتواند چکید
بعد از آن روغن شیر گرم کرده در سر اندازد و تا لب دوال پر کنند
و مدت نگاه داشت آن تا که از سوراخ بینی و از دهن آب جاری
شود تا از زمان رست و در مرض اصحت بیند یا تا مدتی که هزار انگشت
نوازند بدانکه مریض را باید طعام نخورده باشد و سر را قدری از دست
لیده از آب گرم غسل دهند ازین ضابطه هر مرض باد که در سر باشد
و آن بهیچ گونه نمیتوانند شد و زمان دفع کرده چندین سر و امثال آن
نیز برند و هنگام این ضوابط را مقرر آنست که در هر وقتی که خواهد عمل
آرد

فصل دوازدهم در پر کردن گوش از ادویه آنست که
اول گوش را قدری تا آب داده مریض خسپاند بول یا روغن یا شیره
گوشت هر چه خواهند شیر گرم کرده در گوش اندازد و آن گوش پر شود
مدت نگاه داشتن آن تا یا لعد ماترست و بیان ما [illegible] بایزا
اینست که کف دست را یک باد برز الکونه آهسته و نه شتاب بگرداند

زنگشتک زنند

ویک انگشت زنند امراض گلو و سر و گوش برد و اگر رس گوشت دغن خواهند
که در گوش انداز د باید که قبل از طعام خوردن بعمل آرد و اگر روغن در گوش باید
انداخت آنرا باید که در طلوع آفتاب بکند چنانچه مثال است دیگر
برگ اک که زرد رنگ باشند از روغن مالیده در آتش تاب دهد و شیره او
بکشند و آن نیز در گوش اندازد در گوش هر چند که دور نمیتواند که
دفع گردد دیگر و اگر در گوش سول درد بسیار میشود باید که بول گاو بعینه
همراه نمکسنگ نیز گرم کرده بیندازد سول و خارشی گوش دفع گردد
دیگر ادرک شهد و نمکسنگ روغن تیل یکجا ساخته و نیم گرم کرده در گوش
اندازد درد گوش برود دیگر گیته و بچ و داروی تیز از آنها گرفته و نیم
گرم ساخته در گوش اندازد درد گوش دفع شود دیگر برگ نو از اک
بگیرد و از رس تلسی بسایند و در روغن تیل بیندازد و نمکسنگ مخلوط
سازد و باز او را در چوب زقوم سوراخ کرده پرکنند و بالای برگ زقوم داده
سر پوشش کنند و گل حکمت ساخته در آتش پت پاک کنند و تره آن کشیده در
گوش اندازد درد گوش که دفع نمیتواند شد آرام میدهد در زمان زود
آرام یابد دیگر چوب بیخ مول کلان را بقدر شش شش انگشت پارچه

کردن

کرده بگیرد و هر یک را از ریسمان پیچیده در روغن تیل غرق کنند و مانند
فتیله بسوزانند و در سوختن آنچه تیل از و چکد او را گرفته نیم گرم در گوش
اندازد و درد گوش بر طرف شود و این را اپیکا تیل نام است همین
طریق اگر تیل از کوتهه یا از دیودار کشیده بکار برند همین حکم دارد و دیگر گوش
بیخ ارلیه در آتش نرم پخته کنند بطریق عمل سابق تیل او بگیرد و در
اندازد درد گوش که از اختلاط باشد ببرد دیگر جوشاب چهلی و سحوق
اود ماش و کشنیز از این ادویه چربیه خوک را پخته سازند و در گوش
اندازد او از گوش ریم دفع کرده نوعی دیگر اسجار و انکوزه و بلیل دار
و بادیان ازین ادویه روغن پخته سازند و چهار گونه آب کاجی انداخته
چون طیار شود در گوش اندازد کرمی گوش و او از گوش جاری شدن
ریم دفع کرده و نیکوتر شود دیگر پوست خاربار کوبه هم در آب سحوق
ازو ساخته و کهار او را انداخته روغن بپزند و آن روغن در گوش
اندازد کرمی گوش و او از گوش ببرد دیگر بید و هلیله و بلو و چوب بقم
و منجهه و املهه هیله را باریک کرده همراه شیر کنند در گوش اندازد ریم جاری
شدن ریم از گوش بالیسید و شهد نیز اندازد دیگر استعمال در بیخ کچوره

باریک کرده در گوشش اندازد و درد گوش اندازند و سوزش گوش و ریم برود
دیگر برگ نو از درخت نغز و جامن و مهوه و بر بکیه بند و از انها تیل خته سازند
و در گوش کنند درد گوش و بدبویی گوش برود دیگر زرنیخ و روغن زیت
با بول یا بول گاو در گوش اندازد کرم گوش بمیرد دیگر بیخ درخت سهجنه و زیره سوری چاره
و ترکوتهه و زیره سیح کوچک هیلی را باریک کرده در گوش اندازد کرم گوش
و خون جاری شدن دفع شوند

فصل [illegible] در بیان خون کم

کردن حکیم را باید که نظر بر زیادتی امراض و اشتها خون بکشاید و مقدار خون
کشادن تا یک پیست یا نصف از ان یا ربع از ان بیرون آرد و بدانکه در هوا
برودت خون کشیدن بسیار مفید است و سبب انکه که اخلاط انچه در پوست اند
اماس مثل و امثال آن نمی تواند کرد و کیفیت خون این است که در غره تیزی
و رنگش سرخ و در غایت اعتدال یعنی نه چندان حرارت آرد و نه رطوبت و گرانی
و عفونت و بوی قدری بد دارد و سراهی است و مانند تلخ نمت و خاصیت هر
یک تمام در خون پیدا است یعنی بوی بد از خاصیت خاک است و چسبناکی
از آب و سیاهی از تاثیر باد است و سرخی از آتش و خنکی از آسمان است
چون خون از مقام خود گردیده مختلف المزاج گردد درد و سوزش و خنکی و حرکت منزل

و بخار ...

و خارش و اماس و دانه سرخ پیدا آرد بدانکه اگر خون در وجود غلبه آرد علامت

آنست که چشمان سرخ شوند و اعضای گرانی آرد و خواب بسیار کند و بیهوشی آرد

و سوزش پیدا کند و اگر از باد است در خوردن تیز و ترشی و شیرین دل مائل باشد

و بیهوشی آرد و خشک مانند درگ‌ها سست شوند و اعضای ریخ شوند و خشک گردند

و در مثانه صفا نباشد و خون چون سفید زود جاری باشد و درد مانند نیش

سوزن میکرده باشد و اگر از تلخه باشد صفره زیاده شود و رنگ سبز نما گردد

و کبود هم نماید و خون زرد و سفید و گرم باشد و مگس و مور گرد آن خون

جمع نشوند و اگر از بلغم باشد آن مرد بسیار دم غش و رنگش سرخ چون

گل گیرد و مانند پرکاله دار بفتد و ترد و نغیند و باهستگی روان شود و اگر

زود و کهنه غلیظ شده باشد علامت هر دو رد کهنه پیدا آرد و اگر از اختلاط به شده

باشد علامت اختلاط آرد لیکن بوی بد بسیار خواهد داشت و

رنگش مانند سرکه هندی خواهد بود و اگر از زیاده خون غلیظ شده است رنگش

سیاه رنگ بود و از راه سوراخ بینی نغیند و بدبوی بسیار شود و رنگش مانند

کاهی بود و برص پیدا شود و آنکه خون صاف است او را علامت

اینست که رنگش بصورت ... بود که او را در زبان هندوی ... گویند

خوانند و مخلوط هیچ چیز نباشد و باید که در امراض ذیل خون بکشند که موجب
زردوار آن اینست اماس و سوزش و خارش و دنبل و دوا آنکه خون پا
حلید و باد رکت و برص و در حقهای که باد در و میرساند و هیچ گونه قطع میشود
و درد رحت قبل پای و زیر خورده و در دنبل دماغیه و آرند وای و جهود رو
و رکت کهنه و در آتش مرض و بواسیر و اعضای که گرانی داشته باشد
و در مرض خشم و تندرا و خارش بینی و خارش دهن و حلیت رک پهلو و زیر
روک و بررو و نیشا و درد گوش و لب بینی که سوزش باشد و درد سر و
باد و رنگ و رکت بت در این امراض باید که خون بکشاید که باید
باشد و خون از شاخ باید کشید یا از زلوچه یا از تو سیری و یا از تیغه
لیکن مردم لاغر و کسی که جماع بسیار میکند یا حمیات یا ترسنده دل
حامله و آبستن و یا نزدیک و کسی که هیچ قواعد کرده باشد و لوی
روغن نوشیده بت و لرایی و اماس و اوردی و کاس سوختنی و اینه
و سفیدی و آنکه کرته میکنند و هر کسی که کم از شانزده سال و زیاده
از شصت و سالی باشد و زخم خورده این چنین مردم را باید که از نشتر خون
که خون مینت و نمک خون بهر وجه نکشایند و اگر ضرور افتد که به این خلاج

یت ابزار ارد لوچه خون بگشاید و خربزه خورده را ارلشته خون گشاید و درست
از سلخ خون گشاید و در مرض بلخه ارد لوچه و در علت بلغم از لوبری و اگر درد و کمر دارد رشته
اشد با اخلاط داشته باشد انها و بره فهمین و دواء التین ارلشتر بگشاید و دوت
باخ در خون کشیدن تا این مقدار است که هر جا که بجهاند تا ده انگشت از نواحی آن بگشت
عام خون را ابهک شد و قوت لوچه ماتک درست و لو تر بی بله از دو ارده ا
لند و استره تا یک انگشت بتواند برآورد و لشتر اکام و خود خون برون می آرد
بدانکه در هنگام سرما و مریضی که طعام نخورده باشد و کسی را که بیهوشی آمده است
زواب آید یا ترسیده دل باشد یا شخصی که بر زخم باشد خون انها برون نیاید یا مر
هوری سوید کرده یا تاب آفتاب خورانیده و چو اگر خورانیده خون نکشند که بوا قفت
ارد و ارباب بسیار داشته باشند یا هوای گرم تر باشد یا آنکه که لشتر بسیار کار
زشن باشد و انچه خون بسیار جاری میباشد علاجش آنست که لود و دوال و سر مر
و د کندم و دهوده و دهانه و کل کرد و پوست ماوخاکستر با برج دلشنی کل که اول
نحر را ازین ادویه سده و ساز ده حمل بندد و علاج رطوبت بخی نیز کند و خون
بسته و اگر ازین هم باز نبندد بالای رگ شگاف که لشتر زده است داغ بدهد و آن
داغ مانع آمدن خون خواهد بود بدانکه رسن کبنه دهان لشتر گشتاه دندان است

ودیگر زودست اما فایده نیست و اما طهارت دمل را ... سبب رد و امله در ع
گرد میاید چنانچه در الحاوی رخصه صاحب الاسی باشد ذریه الکف نزدیست الی ذراع
اما سنب نیکو شود و اگر در خصیه راست الاسی کرده باشند در انگشت دست چپ داغ کنند
نیکو شود و در سوحیله اگر در ... نشسته داغ کنند نیکو شود که ان دیش است
رس و بلغم در سر مجمع شده باشد از زر فرد میشاند اگر خون
نزاید خون هستی و حرکت شده باشد و در انجا داغ میکنند که رگه خون گردی
و ان زحمت بر طرف میشود و بدانکه اگر خون غلبه بسیار بیرون رفته
باشد و قدری مانده باشد ان خون باقی مانده چندان قوت نخواهد داشت که
مرض تواند بدان خفت اگر خون زیاده از اندازه بیرون اید و جاری
باشد ان کوری چشم و شلی و هرزو که و درد سر بجها کهات ... و سرفه و
خشکی وجود و سوزش و باندرزو که و با موت را بدهد چنانچه که بدان
از خون است و ... جسم هم ازو و جانی بدو مخلوط شده میماند و
یک علت از وجوانیت ... باید که زیاده از اندازه خون را بیرون نکشند
و اگر خون کشیده و علاج سرد کرده باشند در انجا باد غالب می اید
که او را روغن کرده بنوشانند اماس را یا مرض انکه

که از باد پیدا شده اند بر خلاف کرده و قدری تاب از آتش دهد و گرمی کم
نون باشد اورا رسد گوشت آهو با خرگوش یا دمه با کوسفند پخته شد
دوست برنج ساتی خوردن دهد و علامتی که خون موافق اندازه
موافق ضابطه کم کرده باشند آنست که درد دفع کردد و چیزی که
باید و آنچه از زیاد بیا فروشد و دل خوش بود باید که ازین
چیزهای پرهیز کنند و از ورزش کشتی و جماع عورت و [illegible] خوردن
و غسل کردن و بار خوردن در طوبت [illegible] رفتن و [illegible] باشد
و در روز خواب کردن و بهار ورزش و تلخی خوردن و غم دل
آوردن و طعام زناکه خوردن که از آن بد خلطی باشد ازین
چیزهای که گفته شده پرهیز کنند که حرز رسی تا زمانی که قوت اصلی
باز رسد فصل چهارم در بیان انواع چشم و آن چند نوع است
یکی سبل دوم [illegible] سیوم [illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible] ششم
[illegible] با که [illegible] ازین [illegible] ضوابط علاج چشم بکنند بفصل سبک
[illegible] امراض چشم [illegible] و حکیم [illegible] از رب ادویه [illegible]
چهار [illegible] در چشم [illegible] باید سبک روغن در [illegible]

دهند که موافقت تواند کرد و روغن نام سلک در دفع باد تلخ
میکن نام سبک در دفع امراض بلغم صداع و سدت ... هر دو شش
سبک روغن تا بنفشه روغن انگشتک و بدت روغن تا جا
انگشت تک و سلس تا سپید انگشتک باشد و سبک باید که دا
بکند از ضرورت افتد و زنب هم روا است مثالش اینست که کو
سبه انجرو برکه ان و بیخ ان در شیر تازه خفته بجوشانند و از شیر گرم سبک
بکند زحمت باد برود دیگر شیر و نمک سبک بچه همین حکم دارد دیگر
ریضا ر رجوب و دار بلد در شیر باله کاو بجه سازد و نمک سبک ساییده
بالاش ریزد در دفع مرض چشم که از باد باشد بسیار مفید است
ایضا شیر خالص گرم کرده سبک کنند اچنانکه روکه برود ایضا لود مهلی
برابر بگیرد در روغن بریان کرده یار یک سابیده و در شیر کوسفند تر کرده
و سبک بکند درد چشم که در رکت بود و چو به که در چشم باشد نیز برود
ایضا زرهبه و لود و مهلی و مری و مشک از آب که ور باید
و سبک کند و ملکه که از جوش باشد برود ایضا لود سفید در روغن
بریان کرده باریکه سابیده و آب کرمانفراخفته نیک حل کرده سبک کنند

واو در چشم دفع شود علاج اسبوی زرد که در شب . . . نمی‌کند

باید که چشم مریض را آن ده قطره چند از شیرمه در چشم اندازد باید

که شیرمه روز در چشم بالا دراندازند در تفاوت یابد بر از داروهای است

یک قطره اندازد و اگر رعش است ده قطره و اگر روغن است دوازده

قطره درون چشم کند بدانکه اگر زحمت از رطوبت باشد علاج حرارت

کند اگر از حرارت باشد برعکس آن کند در تمام ضعف‌ها حکمت این او

ناست و نیز بدانکه اگر زحمت از باد است از ادویه نمک ترس و دوغ

بدهد و اگر از بلغم است ادویه شربتی و سرد ندهد و اگر از بلغم است نمک و گرم

و خشک بدهد و مدت نظاهر این تا یکصد انگشت است مناسب آب

هیچ مول بلوادنام و خار که کلان و بید انجیر و سپید همگی را جوشانده کرده

بر آن گرم اسحوبی کند و علاج چشم بر وقت بود دیگر برکه سنت از آب

سائیده به پوست کوه ست کنند و اورا ارزالش ناب دیده بیره

او بکشد و در چشم کنند و علاج چشم که از باد و خون باشد دفع شود دیگر

سبزه زهیله همین حکم دارد دیگر از شیر بدرت اسچوبی کنند در چشم

گندم از خون و باد باشد دفع شود دیگر روغن و شربتکه در چشم کنند و علاج خونابه

و در چشم برود و روغن خالص همین حکم دارد تفصیل جرب پلک که

ادویه کرده در پارچه ریسمی کرده و داده بر چشم بندند و کحل بهرمه نیز کنند و دفعه

دهلکه بهتر باشد اگر دهلکه داده و داده شنه نام مرضی از بلغم باشد علاجش

آنست که در سر ناب داده و روغن ساخته نابس از ادویه نخست داوجه که

ببنا از نشتر بکنند اگر زدن هم نیکو شود هر دو ابرو داغ بدهد که او جنه

نام مرضی دانه شود و دهلکه نام عرف اهلکند نام ضد کلا بهتر باشد

او را بندی مرضی دهند علاج برکه بدا اکثر و بیخ آن و پوست

ساخته ضد کلا کنند و دفع امراض باد ریاح اگر از تلخه باشد از آنده حوت

و برکه درخت از آن و همین حکم دارد اگر اهلکند مرضی از بلغم باشد برکه در جنب

سجنه و ضد کلا به ضد و نیکو بود اگر از بلغم و تلخه است ضد کلا از برکه سب

بهتر باشد و تره بیله نیز همین حکم دارد علاج و از روغن ریان کرده از آب

کانجی لب برو ضد کلا بندد انچند خونا برود علاج زنجبیل و برکه سب سندی کرده

و قدری نمک کرده نیم گرم بر چشم بندد و اماس برود تفصیل

بخت از ادویه تر مانند سرد سایده باشند از ادویه احاطه چشم بیرون

سب کنند چنانچه که بر پلک نرسد و مدت نیاید انست

که آنچه نوشت در ضوابط سبب چیره در سابق گفته است هم مقدار است
مالش اسپست دیگر هلیلی و کبرو و نمک سنگ و دار هلد و زرد چوب برابر
وزن از آب بپزد و سپ کند مرض چشم که در دان برود ایضا عیب
در بیخ و بلبته و در بلیله و زنجبیل صوابطالفه همین حکم دارد ایضا و زرچوب
زنجبیل سپ کند و خواه زنجبیل و اگر د بخت کنند همین فایده دهد ایضا نمک سنگ
و لود نیم سوخته در میان آن موم بلجا کند در روغن نیز انداخته اندازد و
نمک لسابد و سپ کند و بجای سرمه در چشم اندازد درد چشم و زخان
زود ایضا در گوشه ماهی شیره لیمون تا بحدی که سختی گیرد ازان
سپ کند در چشم برد ایضا و موریخ و شیره نهک ساییده سپ کند و منشام
رضی برود تفصیل مرض چشم و این قاعده قوت بخشنده چشم است و نیز
باید دانست که چیزی که خنک باشد یا کنج مند باشد یا موی ملک بزرد
پاک ف بسیار سبزه می اشند با کور نشی با چشم گشودن و نمو رو که داره
با کل چشم و همکه دمه مشه با بوکاجه زده که با سبزه ها سی گوش با بادها
در [illegible] که در بخار ابد الگو قواعد تریاج بجا ارد موافقت کنند و نیکو برنا
[illegible] انکه در روزی که ابر باشد یا بسیاری سرما یا سختی کریض راغم و فکر

یا نرس وروی جدا شده باشد و مرض دیگر ابر او را بوده بد گویند و دوده

باشد دوا آنجا باید که نزین نکه در حجره که باد و آفتاب و گرد و غبار دخل

نتواند یافت در آنجا صاحب مرض را بخوابانند بعد از آن از دو مانش که باریکه

تر باشد دو جباله بصورت بادام که چشم را بتوانند پوشید راست کنند و کنید

آن صفا تر و محکم تر باشند که نشکنند و سوراخ موی هم نداشته باشد بعد از آن

روغن شیرگرم کرده پر کنند یا روغنی که صد بار شسته باشد از آن روغن پر سازد

یا از مسکه تازه پر کنند مقدار پر کردن جباله تا حدی است که موی پلک

غرق شوند مریض را باید که چشم خود بسته دارد. بعد باید چون

پر شده باشد از میان آهسته آهسته چشم خود بکشد بد و مدت نگاه دارد

آن که صد انگشت شمارند بدارد و در هر روز که ا مقرر است و اگر مرهم

شکو یا بلغمی باشد هر روز از این عمل بکنند مدت نگاه داشتن آن

تا بانصد انگشت یا سیصد انگشت است و در مرض کرمش روزکه

تا هفصد انگشت ه درد... روز که تا هشتصد و در اده تا هزار و در

باد روز که نیز تا هزار از شمردن نگاه بدارد ولیب چشم ...

ده دانگ زعفران ۲ درم سنبل الطیب ۲ درم فلفل دراز یک درم فلفل گرد ۹ ...

ز

و صاف سیم نیم درم مازو ۳ درم کافور بیش ریال این جمله را
اس نمایند و در چشم کنند از روز دفعه شود معمول مولف است دیگر کماده برای
دفع درد چشم و سبل بادی و سرخی چشم ساده شاه چینو و هو آنها بیند و گرمی
چشم دفع شود پوری وزن دو دام چینو در آب ملک آثار اندرخته جوش دهد
چون یک بار و بماند کو بود و بقیه را در آب ساخته نطا هر روز بوقت همان طور بکور
بکورد توتیه زنجبیل بابونه موبهران کلوی بوست کرا انبدرجو بلیله
برکه هیل سیر بالابنر غله چو صندل سرخ کمکی دارهلد چرانیا ای ادویه
[illegible] برابر بگیرد ادویه [illegible] در آب [illegible] کرده کورد صحبت دیگر
ترکیب چشم ساده شاه چینو [illegible] علت چشم برود بهوده و بهوده سبل بادی و خارش
تمام الا دفع شود [illegible] بیت عدد گل چینی بیت عدد فلفل گرد بیت عدد زعفران یکدام
نمک کصوری نیم دام [illegible] کافور نیم دام سنگ بصری یکدام سرمه سیاه یکدام
[illegible] کرده بریان یکدام نوشادر یکدام [illegible] یکدام توتیا [illegible] یکدام زنجبیل یکدام
[illegible] یکدام [illegible] یکدام سمندر [illegible] دام طوطیا سبز [illegible] نیم دام
[illegible] نیم دام اسپند نیم دام [illegible] طور [illegible] سازد اول فلفل که در
[illegible] در آب [illegible] کرده در ادویه انداز د این جمله دارو

اس کرده در جام کیمان با چوب نرم در زیر آن یک پهلو خسبانیده با زیر بیرون

کرهل نماید بعد روز بعد از ان شیاف سازد وقت حاجت باب سابیده در چشم

اندازد و صحبت پاک ایضا دفع سرخی چشم الجمله ماهی ازار از سبب کرمی دهن

باشد صحیح شود دارو اینست هلدی یک ماشه حب آرد دو ماشه آس نماید

و با میل در چشم کند از تمامی برود ایضا دفع درد چشم سوخته اند شوره بلیله

سوخته بلید آس نماید و در چشم اندازد دو سه دفعه خوب شود

مجرب از بین خوردن قاطع شود اورا دهوم بان کنانید بلغم

اورا دو کنانید و مدت تزیین کردن تا یکروز تا سه روز تا پنج روز است

زیاده ازین نکنند علامت تزیین که خوب بکار کرده باشد اینست اول خواب

با ساعتی تمام کند و چشمان نیکو کرده کرده دور کشادن و بستن هیچ

تصعید نباشد و چشم روشن شود در هر جا که دانه بند از جانب جوانب

و خارج قابل شنیده باشد و آرام در چشم پیدا اید و زحمت برطرف کرده در کشادن

و بستن چشم ضیا یک نماید اگر زیاده از قاعده عمل اید باشد علامت اینست

که اشک روان شود و چشمان زرد شوند و مرغی باشند الرهی جو که

چشمان خشک شوند و سرخ کرده و علیل شوند و لکن بعد از ان افتد و دفعی

چون نیز ترتیب دیگر جدا شود بدانکه این عمل زایده شده است علاج او چنین کند
و در بعضی جوگیه علاج او زود می سازد فصل پت پالک است که [illegible] گویند
وبل با او ر زنمک ساییده دارو به که لازم بود بر پت پالک است بوزن برابر تو
گرفته و آب بوزن ده وکرد انداخته بکجا بایده او را دو گوله سازد از آن که
بهم شده و گل حکمت کرده در آتش پت پالک کند و شیره او بکند و از شیره مذکور
تر کند پیلهن در اندرون چشم اندازد و این پت پالک سه گونه است
یکی اسهن دوم پیلهن سیوم روپن چشم کسی را که بسیار شک باشد از علاج
به قواعد اسهن کند و هر شخصی را که چشم مرض است از پیلهن کند و بینا
چشم ضوابط روپن کند بدانکه قواعد روپن دافع پت پالک رکت و باد و
دبل است و انکه اسهن است ازین ادویه کند بعضی گویند و باد
مجاومید از بنهامت پالک کند و بجای بر داین قواعد اسهن است و [illegible]
نگاه بدارند این تا دو صد انگشت است و انکه پیلهن است ادویه گویند
گویند حا نژ را نیاد به ادویه پیلهن [illegible] دو بوست آهن سیاه و لودکم
حلیه مونگه سرخ و نمک سنگ و کف دریا اسپس و سرمه و جوزا ن و آب
ضرورت همه را یکی کرده پت پالک کند و بجای بر داین قاعده پیلهن است

و ندت طلاهه رنگ این تا صد انگشت است و آنکه روغن است آن

[illegible] بس عورت و کونت جانور حنظلی و انگبینی و روغن ده [illegible]

رس بچه بگیرند و بطریق ماسبق مجرب با کرده بکار برند و ندت طلاهه رنگ

این تا سه صد انگشت است و بعضی فضلا همین چوکه یا ادات چوکه شده باشد

در آنجا علاج مانند قرنی که گفته شد بعمل آرد تفصیل آن در وقت سرمه کردن

انست که آنکه هرگاه که دو کهنه بچه شده باشند از دو مان سرمه باید کرد و آنکه

در ایام هیمنت رت و ستررت در میانه روز سرمه کردن بهتر است

و در هوای گرم و سرد در وقت صبح و شام بهتر است و آنکه

و در هوای برکهال از ابر باشد سرمه باید کرد و در ابر بو سرمه نکنند و در بهار

زمانی سرمه نیز نکنند و در بسنت رت تمام خوب است و سرمه نیز

سه نوع است یکی کهلی دوم روغنی سوم اسفنجی آنکه کهلی است

از ادویه [illegible] کهار و [illegible] سخت و از رس ترش و امثال آن بکنند و آنکه

روغنی است از چربی های گوسفند و نمک رس و قدری روغن باید کرد

و آنکه اسفنجی است از ادویه نرم و از روغن و امثال آن باید [illegible]

ترکیب سرمه از سه گونه میکنند یکی کوفته دوم رس سیوم خوردن و [illegible]

در حلم زر چینی یا آبگینه سخت است مانند آلتی که محنت کرده یا مانند بسیار املاح

یا شراب نوشیده یا تب نو آمده باشد و مستحقی را که بدخطی است و یا جمیع آورده است

در این سرمه نباید کرد و زن سرمه نیز سه گونه است یکی ملان دوم میانه

سیوم کوچک بدانکه در سرمه کحلی گویا مانند یک رنگها با هم یکسان است دوم رنگهم

مقدار میلهم رنگها به هندو و در مرد و زن برابر و در بچه هندو و در پس را وزن ملان

سه رنگ است و میانه دو رنگ و در کوچک یک رنگ و وزن چون

در میلهن دو میل و در کوچک سه میل و در استعن چهار میل بکشند و میل را

از آهن صاف و کوتل باید چو بوکه وار بود و مرض باشد و در طولانا هشت

انگشت است و در سطری مانند [illegible] باشد اما میل در طوالط [illegible] از مس

یا از آهن یا از خلک بکنند و در استعن از طلا یا از نقره باید کرد و در

ترو بنی از انگشت باید ساخت و هنگام سرمه انداختن در جمیع تا در شام

و اگر چهار سرما یا گرما باشد و در تنوری که ابر بود در آنجا نباید که سرمه کشند

باید که سرمه را در تخت سیاهی چشم دزد کند اول تا آخر برساند و گوشات

[illegible] پشکه ها به دو مغز بلبله و هلیله و منسل و بلبل دراز و مویرج

[illegible] و گو به و بحج برابر وزن گرفته از شیر گوسفند باریک باید سوخته

و فتیله باشد شیر زنان بندد و سرمه درکشد تمر چشم و گوشت دنبلک
و گلاج زردک و تیل و اربد و گوارا و گل بیک اله برود تمام و نیز چند
ادویه بیرت ایضا از شیره گل ... تخم کرنجوه را اب بید و کوسا
کند گل چشم که بینای را می پوشد دفعه شود ایضا کف دریا نمک
و سنگ و پوست خایه مرغ تخم ... باریک کرده کوشا کنند در چشم کشند
گل چشم و پرده چشم دفع شود ... و دندان فیل و خوکه و نشره آب
و گوسفند نر و چهار یعنی ... در سنگ و مرو ... و کف دریا یکجا
... را باریک ساخته کوشا شود گل چشم و پرده ... برود این ...
بیاض فتیله گل ... و تخم ... و ناگکیسر ... ساییده فتیله
سازد و در چشم کشد خواب بسیاری را ببرد ... است ایضا
گل ... هشتاد عدد و شصت دانه ... دراز و گل چنبلی پنجاه عدد
و مورچ ... عدد ... را ... کرده باریک بساید و فتیله سازد
و در چشم کند ... و گل چشم دفع شود فتیله مقرر ...
... ایضا ...
و برگ چنبلی و برگ نم گرفته از شیره ... و کوشا سازد در چشم کشد

باب کبوتر پر کوبد نوع دیگر رشنی بیست مورچه سائیده و هلیله و بلیله و آمله از
ترتیب یک قدو دو سه بگیرد و از آب سائیده شیاف کند یعنی گولها درازی
سازد و در چشم اندازد و هلیله و نور چشم تو باد در کت دفع شود و حجب
باید فصل رسل بیست طوطیا سبز و مارقشیثا و نمک سنگ و مصری
و هلیله و مشک و کیرو و کف دریا و موصبی تمامی را نیک سایند و از
شهد مملو ساخته در چشم کند مرض پلک دار و قرو جلی و کل چشم
برود بیلمی رسل نام است نوع دیگر گل جنبلی و مولکه و مورچ
دلتانی و بچه و نمک مشک از گوسفند بول سائیده بطار برد ایمیی حکم دارد
نوع دیگر شهد و لب اسپ را با مورچ سائیده در چشم کند خواب بسیار را
ببرد بیلمی رسل را باز است نوع دیگر شیر گوسفند و کافور بهم سیتنی سایند
در چشم کند کل چشم یکماه برود بیلمی رسل نام است ایضا تخم ترس
همراه بول بچه گاو و هو ملیل دار و مورچ و نمک سنگ سائیده سرمه کند
بیهوشی دفع شود باید که لسن و مثل و بچه سیر در بن نسخه اندازد
نوع دیگر دار بلید و بول و منبلی و مورچ و هدماکه و گل نیلوفر کبود و سفید
در سلط چهار مرتبه از وزن همه ادویه نمک انداخته بجوشانند چون

چون چهار بر حصه تمام بسایند و آب چنان مذکور بچه گداز تا سرمه دار شود
قدر اندازه نخود تا همراه شکر و شهد یک یک حصه سازد و در چشم
کند سوزش سرخی چشم دفع شود و روشنی رسانیده است دیگر زروت
و زاج و گل چینی و صندل و کف دریا و نمک سنگ و کبود و مورد برابر
وزن گرفته و شهد انداخته باریک کند و سرمه کند مرض بانی و کلفت
چشم و خارش موی زیر پلک برود و روشنی رسانیده است دیگر
شیره گلوی یک گرفته و شهد یکجا شده و نمک سنگ یکجا شده یکی کرده
بسایند و سرمه کند پل رو که و غبار و کاج و خارش و موی نیز و گل چشم
و امراض سیاهی چشم دفع شود روشنی رسانیده است دیگر
چون زنبور را در چشم کند خارش برود و از شهد و پهلکه برود و از روغن زیت
گل چشم برود و از روغن تیل قمر برود و از کاجی شب کوری برود
دیگر در جوشاب شیره ببول که حلوا دارد یا شهد انداخته سرمه
کند و قدرت قاهر بار کند چشم را قوت می بخشد این بر شاد ما تمام است
دیگر از روغن کهنه و شهد سرمه کشد به روایات رفع باید که در تقویت
علاج چشم هر جا که روغن گفته است گفته است روغن کهنه

نوعی دیگر پوست خایه مرغ و صندل و کافور ... و سنگه

وصندل و ... سنگ باریکه ترسا ... سرمه کنند کل چشم و ورم برود که بر و

نوعی دیگر پلپل دراز و داب ... گوسفند بجبه ... و گرم سرمه کنند شب کوری و ... را

برود شهد و مویز همین حکم دارد نوعی دیگر مویز سه دانگ و پلپل دراز

یک دانگ و کف دریا یک دانگ و نمک سنگ نیم دانگ و سرمه نیم دانگ

باریک سابید و در روزی که چراغ ... شود در آن روز ... در چشم کشد خارش

برود نوعی دیگر ریوند را سایده ... آب اندازد و ... صاف ... را

بتابند در اونه خشک کنند آنچه چون ... خواهند ... آب ... از شیره

مویز تشفه دهند و هم جچه از آن کافور اعلی یار کنند و سرمه وار در

چشم کشند همه امراض چشم دفع شود سرمه سرمه را در ... آتش ... جمله

تاب داده در شیره ترپهله ... سرد کنند ... در شیر عورت

سرد کنند باز باریک بهر دو آن سرمه مداومت در چشم کشد چشم را بسیار

موافق است همه زحمت چشم دفع شود بینایی افزاید [illegible]

[illegible] ترپهله و ... شیره ... گرفته جدا ... چهار

... روغن ... و شهد و ... گوسفند ... [illegible]

کرده نگاه دارد بعد ازان سرب را در آتش گرم کرده در ین نام
بود یا ... هفت بار سرد کنند و میل باز سازند ازو در چشم اندازد
همگی امراض چشم ببرد ... نام است انجن چشم وقتی که دو لهه
چشم رفته باشد و اشک دور فنده باشد و چشم بینا باشد ازاز آب بشوید
و موافق لایق برت انجن کند بیکی در چشم که زخم رسیده است ازان نوید
و تقبل برت انجن اینست از ازاد ویه تخت دور اندرون چشم نور کس
سهد انده باشد در انجا باید که برت انجن ده هر انجن که سرب صاف گداز
کنند و با سیماب برابر کرده زنند و سرمه سیاه هم وزن آن یار کنند
و ده هم حصه کافور اعلی اندازد این برت انجن نام است چشم را
قوت بینائی و آرام از رطوبت می بخشد دیگر مغز جمال گوته را در
شیره لیمون نسقیه دهد بعد یک کرت باز گوله سازد و از لعاب آدمی
در چشم سرمه کشد زهر مار برود و فایده کند تمام الکتاب بیاد نکه ... شد
غره ماه ربیع الاول سنه پنج پادشاه محمد معظم ... فی الکتاب [illegible]
بمت تمام شد کار من نظام

